

حکمت ناب

درس‌های اخلاق

حضرت آیه الله انصاری شیرازی

برگرفته از هفته نامه افق حوزه

سرشناسه : انصاری شیرازی،
عنوان و نام پدیدآور : حکمت ناب: درس های اخلاق آیت الله انصاری شیرازی
مشخصات نشر :
مشخصات ظاهری :
شابک :
وضعیت فهرست نویسی : فیبا
موضوع :
موضوع:
موضوع:
موضوع:
شناسه افزوده:
شناسه افزوده :
رده بندی کنگره :
رده بندی دیویی :
شماره کتابشناسی ملی :

● عنوان کتاب: حکمت ناب | درس های اخلاق آیت الله انصاری شیرازی

- تهیه و تدوین: هفته نامه افق حوزه
- ناشر: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم
- طراح گرافیک و صفحه آرا: سیدامیر سجادی

- چاپ: اسوه
- نوبت چاپ: اول / ۹۲

- قیمت: ریال
- شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

- شابک:
- تلفن مرکز پخش:

فهرست مطالب

• پیشینه.....	۱۱
• آشنایی با حضرت آیه الله یحیی انصاری شیرازی (حفظه الله).....	۱۳
• درس اول: عالم ملکوت.....	۱۷
• داستان مؤمنانی چون امام حسین علیه السلام بهترین گواه بر وجود عالم غیب.....	۱۷
• گزیده ای از خطبه امام حسین علیه السلام در شب عاشوراء.....	۲۰
• درس دوم: اسلام، دین برتر.....	۲۳
• رسیدن به کمالات و ملکوت، وظیفه انسان.....	۲۳
• اسلام، تنها راه کمال.....	۲۵
• درس سوم: دین و پیشرفت.....	۲۹
• رابطه پیشرفت و دین.....	۲۹
• مسابقه برای رسیدن به بهشت وسیع الهی.....	۳۲
• درس چهارم: عمل به علم.....	۳۵
• عمل به دستورات الهی، سبب افاضه علم.....	۳۵
• درس پنجم: امنیت و سلامتی.....	۴۱
• نیاز به سلامتی در تمام تحولات زندگی.....	۴۱
• تجسم اعمال.....	۴۲
• دنیا و حوادث آن، مایه تذکر و عبرت است.....	۴۵
• درس ششم: سه دشمن بزرگ.....	۴۷
• درس هفتم: هدایت های الهی.....	۵۳
• مراحل خودسازی و انواع هدایت.....	۵۳

- علوم مفید و سازنده ۵۵
- درس هشتم: مقام یقظه و بیداری ۵۹
- مقام یقظه و بیداری و معنای آن ۵۹
- اهمیت تفکر و اندیشه ۶۲
- درس نهم: مقام توبه (۱) ۶۳
- توبه و زمان انجام آن ۶۳
- دریافت هدایت خاصه الهی و درک حضور او، اثر اطاعت از دستورات خداوند ۶۵
- درس دهم: مقام توبه (۲) ۶۹
- توبه و استغفار، از راه‌های پیشگیری از گناه ۶۹
- توبه، منشأ برکات و درمان شقاوت ۷۱
- درس یازدهم: مقام توبه (۳) ۷۵
- توبه و معنای حقیقی بازگشت به خداوند ۷۵
- حجاب‌ها، کی و چگونه کنار می‌روند؟ ۷۷
- توبه و مراحل آن ۷۹
- درس دوازدهم: مقام انابه و بازگشت ۸۳
- مقام انابه و معنای آن ۸۳
- درس سیزدهم: مقام تفکر ۸۷
- تفکر و ارزش آن ۸۷
- تفکر و تضرع، لازمه تحصیل کمالات ۸۸
- افاضه علوم به وسیله تفکر، تضرع و آموزش ۹۰
- درس چهاردهم: مقام تذکر (۱) ۹۳
- مقام تذکر و بداهت وجود خدا ۹۳
- غرور و تکبر، از آثار سوء فراموشی خداوند ۹۵
- تذکر و یادآوری، مانع کبر و غرور ۹۷
- درس پانزدهم: مقام تذکر (۲) ۱۰۱
- ذکر، انواع آن و بهترین ذکر ۱۰۱
- یاد خدا و صدق و راستی ۱۰۵
- درس شانزدهم: مقام تذکر (۳) ۱۰۹
- تذکر، از فواید بلایای طبیعی ۱۰۹
- خدا را با چشم دل باید دید ۱۱۰

- بی‌توجهی دیگران، مایه تذکر..... ۱۱۱
- احساس عجز و نیاز، راه عبور از موانع کمال..... ۱۱۲
- درس هفدهم: مقام اعتصام و توسل (۱)..... ۱۱۵
- همه محتاج او هستند..... ۱۱۵
- مراتب مقام اعتصام و توسل..... ۱۱۷
- صبر و تقوا، راه رهایی از گرفتاری‌های مادی و معنوی..... ۱۱۸
- درس هجدهم: مقام اعتصام و توسل (۲)..... ۱۲۱
- صبر و توسل، راه رهایی از ظلمت..... ۱۲۱
- درهای هفتگانه جهنم..... ۱۲۳
- قیامت، روز آشکار شدن تمام پنهان‌ها..... ۱۲۵
- درس نوزدهم: مقام فرار به سوی خدا..... ۱۲۷
- اهمیت و روش جهاد با نفس..... ۱۲۷
- چند توصیه اخلاقی..... ۱۳۰
- درس بیستم: مقام حزن..... ۱۳۳
- حزن ممدوح و مذموم..... ۱۳۳
- انواع حوادث و وظیفه انسان..... ۱۳۴
- درجات حزن..... ۱۳۶
- درس بیست و یکم: مقام خوف..... ۱۴۱
- خوف و خشیت از خداوند و رحمت و غضب او..... ۱۴۱
- درجات خوف..... ۱۴۳
- خشیت و تحیر، آثار شناخت عظمت حضرت حق..... ۱۴۴
- آثار خوف و خشیت واقعی..... ۱۴۶
- درس بیست و دوم: مقام خشوع..... ۱۴۷
- خشوع و قساوت قلب..... ۱۴۷
- راه‌های رسیدن به حیات و خشوع قلب..... ۱۴۸
- خودبینی، راهزن بزرگ تکامل نفس و اخلاق..... ۱۴۹
- درس بیست و سوم: مقام زهد..... ۱۵۱
- مقام زهد و معنای آن..... ۱۵۱
- فواید زهد از دیدگاه معصوم (علیه السلام)..... ۱۵۴
- درس بیست و چهارم: مقام رجاء و امیدواری..... ۱۵۹

- رجا، گام اول سیروسلوک ۱۵۹
- حدّ و اندازۀ رجا و امیدواری ۱۶۰
- تنها بر خدا توکل کنید ۱۶۲
- درس بیست و پنجم: مقام مراقبه ۱۶۵
- مراقبه و ضرورت آن ۱۶۵
- آثار مراقبه در رفتار و گفتار ۱۶۶
- توشه آخرت ۱۶۸
- درس بیست و هشتم: مقام حرمت (۱) ۱۷۱
- مقام حرمت و معنای آن ۱۷۱
- همه باید حدود الهی را محترم شمارند ۱۷۳
- درس بیست و هفتم: مقام حرمت (۲) ۱۷۷
- تعبّد و تقلید، عقلانی اند ۱۷۷
- تعبّد به احکام الهی و سادگی عمل به آن ۱۷۹
- درس بیست و هشتم: مقام اخلاص ۱۸۱
- ارزش و اهمیت عدد اربعین (چهل) ۱۸۱
- آثار بندگی، مبارزه با نفس و عمل به معلومات ۱۸۳
- درس بیست و نهم: مقام استقامت ۱۸۷
- مقام استقامت و سختی‌ها و آثار آن ۱۸۷
- استقامت در امور مادی و معنوی و روش آن ۱۸۹
- درس سی‌ام: مقام توکل ۱۹۱
- توکل و نیاز به آن ۱۹۱
- توکل و تضمین اجابت دعا ۱۹۳
- درس سی و یکم: مقام ثقه و اطمینان ۱۹۷
- مقام ثقه و معنای آن ۱۹۷
- وثوق و حُسن ظنّ به خداوند، موجب خیر دنیا و آخرت ۱۹۸
- درس سی و دوم: مقام انبساط و آرامش ۲۰۱
- مقام انبساط و حُسن ظنّ به خدا ۲۰۱
- حقیقت انبساط و آثار آن ۲۰۳
- درس سی و سوم: مقام عزم ۲۰۷
- عزم و اراده، لازمه پیشرفت و تعالی معنوی ۲۰۷

۲۰۸	• علماء جانشین پیامبران هستند
۲۱۰	• عزم و اراده را خداوند به طالبش می‌دهد
۲۱۳	درس سی و چهارم: پناه بردن به خداوند، راه تقویت اراده
۲۱۳	• پناه بردن به دامن خداوند، راهی برای تقویت اراده
۲۱۵	• تفکر در مورد منشأ غرور و تکبر، راهکاری برای تقویت اراده
۲۱۷	درس سی و پنجم: مقام ادب
۲۱۷	• مقام ادب و معنای آن
۲۱۸	• تفریط در توجه به خواست خداوند، نوع اول بی‌ادبی
۲۲۰	• افراط در توجه به خواست خداوند، نوع دوم بی‌ادبی
۲۲۳	درس سی و ششم: مقام یقین (۱)
۲۲۳	• مقام یقین، معنا و مراتب آن
۲۲۵	• یقین و رعایت حدود الهی، راه رسیدن به کمالات
۲۲۹	درس سی و هفتم: مقام یقین (۲)
۲۲۹	• مقام یقین، معنا و مراتب آن
۲۳۱	• دوری از هوا و هوس، راه رسیدن به یقین
۲۳۳	درس سی و هشتم: مقام انس با خدا
۲۳۳	• مقام انس و بهترین مونس
۲۳۵	• روزی که همه چیز شهادت می‌دهد
۲۳۶	• رضای خداوند، معیار اصلی اعمال
۲۳۹	درس سی و نهم: تبلیغ (۱)
۲۳۹	• تبلیغ، راه‌ها و انواع آن
۲۴۰	• صفات همنشین خوب و یک روحانی مبلغ
۲۴۵	درس چهلیم: تبلیغ (۲)
۲۴۵	• تبلیغ و لوازم آن
۲۴۹	• سرمایه‌های مبلغ
۲۵۰	• موانع پاکی
۲۵۳	فهرست منابع

• پیشینه

فرهنگ فخیم و فاخر اخلاقی حوزه‌های علوم دینی، فضایی روح‌بخش و پرتنم برای تربیت فقیهان، مفسران، عارفان، فیلسوفان و... فراهم ساخته تا نَفَس انسان‌های پاک، با تنفس نسیم عطرآگین گل‌های باطراوت گلستان اخلاق محمدی ﷺ و سیر در آن‌ها، شیرینی شهد دانش دینی را تجربه نماید.

نگاه به گاه‌گاه تاریخ تربیتی حوزه، نشان از درخشش ستارگانی در آسمان آن دارد که روشنگری یک نسل و عصر و شاید نسل‌ها و عصرهایی را بر عهده داشتند و انفاس قدسی آنان، هدایت‌گر مریدان و مردمان ادوار گوناگون بوده است؛ آری چون سخن از جان برآید لاجرم بر جان نشیند.

در سوسوی ستارگان آسمان اخلاقی این عصر؛ فقیه عارف، حکیم متأله و فیلسوف فرزانه، حضرت آیه‌الله حاج شیخ یحیی انصاری شیرازی، فروغی فراگیر دارند؛ اندیشمندی که جان تشنه هزاران جوان اهل فضل و دانش و دین و نیز مردم مؤمن و متدین، از چشمه علم و عمل اخلاقی آن حضرت سیراب شدند.

حکیم متألهی که با استفاده از محضر دو آیت بزرگ، حضرت امام خمینی و علامه طباطبایی ^(قدس سرهما) منشوری شگفت‌انگیز از دانش، اندیشه و اخلاق خویش به جامعه علمی ارائه نمودند.

بدین‌روی، ارادت خالصانه اهالی اخلاق به آن جناب، هفته‌نامه افق حوزه

را بر آن داشت تا با کسب اجازت از محضر مبارکشان، به پیاده‌سازی، تدوین و درج درس‌های اخلاق معظم‌له در این مطبوعه اقدام نماید. و اینک پس از انتشار اولین کتاب اخلاقی افق با نام «رسم پارسایی» حاوی دروس اخلاقی حضرت آیه‌الله اشتیاردی رحمته‌الله؛ با درخواست برخی از فضلا و فرهیختگان، افتخار یافتیم تا گام در راهی نونهیم و با تدوین و ارائه اثری ثمین با عنوان «حکمت ناب»، خداوند متعال را بر توفیق انتشار دروس ارزشمند اخلاقی حضرت آیه‌الله انصاری شیرازی دام‌عزه شکر و سپاس گوئیم.

امید آن که اصحاب اندیشه و نظر، کاستی‌های این کتاب را که از ماست، بر غنای معنوی آن، که از آن عزیز معظم است، ببخشایند. پس از لطف خداوند متعال و عنایت اهل بیت علیهم‌السلام، بایسته است از محضر آن آیت علم و اخلاق، و بیت مکرمشان به رسم ادب، تقدیر و تشکر شایان داشته باشیم.

در خاتمه شایسته است تا از فضلا و فرهیختگان ارجمند، آقایان یوسف ساعدی، رمضان‌علی عزیزی، علی‌اکبر بخشی، محمدحسن امامی، محمدحسین امامی و حجج اسلام آقایان علی‌اصغر همتیان، مهدی شریفی، محمد امامی، مسئولان محترم انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه و هم‌چنین طراح و گرافیکست کتاب، سیدامیر سجادی و دیگر سرورانی که ما را در این راه، یار و همراه بودند نیز تکریم نماییم.

افق حوزه

آشنایی با حضرت آیه الله یحیی انصاری شیرازی (حفظه الله)

آیت الله یحیی انصاری شیرازی از اصحاب بزرگ معرفت و دانش اسلامی، در سال ۱۳۰۶ هجری شمسی در روستای نوایگان (یا نوادیجان) داراب از توابع شیراز دیده به جهان گشود. پدر ایشان، مرحوم شیخ محمد فخر انصاری، فرزند شیخ زکریای نصیر الاسلام انصاری، از سران و مبارزان مشروطه بود که نسبش به جابر بن عبدالله انصاری می‌رسد.

ایشان پس از اتمام دروس مقدماتی در نوایگان، در سال ۱۳۲۵ برای ادامه تحصیل به شیراز رفت و از مدرسان و اساتید بزرگ آن دیار بهره‌های بسیاری برد. سپس به قم آمده و نزد حضرات آیات سید محمد باقر سلطانی، مجاهدی تبریزی، حاج شیخ فکور یزدی به کسب علم پرداخت و در درس خارج حضرت امام خمینی رحمته الله علیه و آیات عظام بروجردی، شیخ مرتضی حائری و اراکی (قدس سرهم) شرکت جست. وی دروس علوم عقلی مانند اسفار اربعه، شفا و تمهید القواعد را نزد علامه سید محمد حسین طباطبایی رحمته الله علیه آموخت و به توصیه ایشان،

شرح فصوص قیصری را نزد مرحوم سید محمد حسن الهی (برادر علامه طباطبایی) فرا گرفت. ایشان مدت سی سال از محضر علامه طباطبایی رحمته الله استفاده کرد و از شاگردان خصوصی این استاد به شمار می‌رفت.

آیت الله انصاری شیرازی در طول سالیان مبارزه با رژیم پهلوی، همواره در خط مقدم حضور داشت و یکی از مروجان اندیشه مرجعیت امام خمینی رحمته الله در آن روزگار بود. وی پس از حادثه مدرسه فیضیه، به سخنرانی پرداخت و ضمن افشای ماهیت پلید رژیم شاه، بر عزم امام و ملت برای مبارزه تا پیروزی نهایی تأکید کرد. او به دشمنان هشدار داد که از اعمال سفاکانه خود دست برداشته و به محاصره و زندان امام ادامه ندهند و گرنه خشم ملت را نمی‌توانند خاموش سازند. بر این اساس در ۸ مهر ۱۳۴۲ هجری شمسی همراه با جمعی از فضلاء و مدرسین حوزه علمیه قم، با ارسال نامه‌ای به هیئت دولت، خواستار آزادی امام خمینی رحمته الله و دیگر روحانیون از حصر شدند.

سخنان روشن‌گرایین عالم مجاهد در شهرهای گوناگون باعث شد تا رژیم شاه، ایشان را تعقیب و تهدید و شهریور ۱۳۵۲، به مدت ۴ ماه در کوه‌دشت و سپس ۳۲ ماه در نائین تبعید کند. اما ایشان در تبعید نیز دست از مبارزه برنداشت.

صراحت و راست‌گویی ایشان حتی در بازجویی‌ها نیز به چشم می‌خورد، به گونه‌ای که در پاسخ به پرسش‌های ساواک با صراحت اعلام می‌کرد که بر ضد رژیم سخن گفته و مردم را شورانده است. لذا بر اساس رأی کمیسیون امنیت اجتماعی شهر قم، محل تبعید ایشان به نائین در استان اصفهان تغییر یافت.

این استاد اخلاق و علوم عقلی، جزء دوازده نفری است که مرجعیت

امام خمینی علیه السلام را در سال ۱۳۴۲ تأیید کردند. همچنین همراه با فضلاء و مدرسین حوزه علمیه قم، با ارسال نامه‌ای به رئیس جمهور وقت فرانسه، از امام خمینی علیه السلام به عنوان روح و قلب ۳۵ میلیون ایرانی نام بردند و خواستار رفتار شایسته دولت فرانسه با آن امام شدند. ایشان همراه با روحانیت مبارز، روز ۲۴ مهر ۱۳۵۷ را در اعتراض به رژیم و نیز یادبود چهلمین روز شهدای حادثه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ تهران، عزای ملی اعلام نمودند.

این حکیم متأله، تدریس علوم دینی را از آغازین سال‌های طلبگی شروع کرده و تاکنون به تدریس دروس بسیاری از جمله: لمعه، رسائل، مکاسب، کشف المراد، شرح تجرید، شرح منظومه سبزواری، شرح اشارات، اسفار، شرح فصوص قیصری، تمهید القواعد، مصباح الانس، منازل السائرین و بخشی از بحار الانوار توفیق یافته است. آیت‌الله انصاری شیرازی کتاب‌های بسیاری در زمینه‌های گوناگون نگاشته است که از جمله آنها می‌توان به شرح منظومه در چهار جلد و مجموعه اشعار و قصاید و غزلیات اشاره کرد. ایشان همچنین جزوات و دست‌نوشته‌های بسیاری دارند که به چاپ نرسیده است.

بزرگی شأن و احترام شایان توجه این استاد فرزانه اخلاق در جامعه حوزوی و بزرگان دین به خاطر فلسفه‌دانی و استادی فلسفه نیست، بلکه آنچه ایشان را از همگان متمایز نموده، تقوا و ورع مثال‌زدنی ایشان است. شخصیتی در این درجه علم و معنویت، بعد از درس، کفش‌های شاگردان خود را جفت می‌کند و سالیان دراز است که عطر تواضع و فروتنی را می‌افشانند!

در وصف مقام علمی و معنوی آیت‌الله انصاری شیرازی همین بس که آیت‌الله العظمی بهجت علیه السلام مرجع بزرگ و عالی‌قدر فرموده‌اند: «وقتی

شخصیتی مانند آیت‌الله انصاری شیرازی هست، هیچ مشکلی نداریم و باید به این شخصیت معنوی افتخار کنیم و ببالیم!» و مرحوم آیت‌الله العظمی گلپایگانی رحمته‌الله به شاگردان خود فرموده بودند: «بروید زهد و پارسایی و اخلاق را از انصاری شیرازی بیاموزید!».



درس اول: عالم ملکوت

وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشَأَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ

شما عالم نخستین را دانستید؛ پس چرا متذکر نمی شوید
(که جهانی بعد از آن است)؟! (واقعۀ ۶۲)

ملک ظاهر
موجودات
و ملکوت باطن
موجودات است

• داستان مؤمنانی چون امام حسین علیه السلام بهترین گواه بر وجود عالم غیب هر موجودی ظاهر و باطنی دارد. مُلک، همان ظاهر موجودات است. در قرآن کریم آمده است: تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ «پربرکت و زوال ناپذیر است کسی که حاکمیت و مالکیت (جهان هستی) به دست اوست»، و ملکوت، همان باطن موجودات است که بالاتر از مُلکِ عالم است. در قرآن کریم آمده است: فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ: «پس منزّه است خداوندی که مالکیت همه چیز در دست اوست؛ و به سوی او بازگردانده می شوید».^۲

یکی از مواردی که اعتقاد به عالم ملکوت را تقویت می کند، شرح حال و نحوه رفتار و گفتار کسانی است که به آن عالم معتقدند. اصحاب سید الشهداء علیهم السلام عالم غیب و اعتقاد به ماوراء الطبیعه را تثبیت کردند. آنها معتقد بودند که غیر از این نشئه، نشئه دیگری هم وجود دارد، وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشَأَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ: «شما عالم نخستین را دانستید؛ پس چرا متذکر نمی شوید (که جهانی بعد از آن است)؟!».

رفتار و گفتار
معتقدین به
غیب، موجب
تشویق دیگران
به این اعتقاد



رفتار و گفتار آنها در شب عاشورا که شب پایانی عمر دنیایی‌شان بود، اعتقاد به عالم غیب را تقویت می‌کند. آنها با اینکه می‌دانستند فردا، آخرین روز عمرشان است و به دست این مردم به شهادت می‌رسند، مزاح می‌کردند، چون معتقد بودند که به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در بهشت ملحق می‌شوند.^۱

آری! آنها این درس را از مکتب حضرت زهراء علیها السلام آموخته بودند و اعتقاد به آن عالم را نشان دادند و آن هنگامی بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در آخرین روزهای حیات

خویش، حضرت زهراء علیها السلام را نزد خود فرا خواندند. سپس در گوش آن حضرت نجوایی فرمودند که موجب گریه حضرت زهراء علیها السلام شد؛ زیرا متوجه شدند که پدر بزرگوارشان به زودی به عالم دیگر منتقل می‌شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دوباره ایشان را نزد خود طلبیده و فرمودند: «اولین کسی که در بهشت به من ملحق می‌شود، تو خواهی بود».^۲ حضرت زهراء علیها السلام پس از شنیدن این سخن لبخند زده و خوشحال شدند.

نمونه‌هایی همچون حضرت زهراء علیها السلام که با خنده و نشاط خود پس از شنیدن خبر از دنیا رفتنشان، عالم غیب را اثبات کردند، از هزار برهان عالمانی چون بوعلی و فارابی و... برای اثبات عالم غیب، بالاتر و مؤثرتر است. به همین دلیل اگر می‌خواهیم حقایقی را که آنها دیدند و دریافتند، ما نیز ببینیم و دریابیم، باید چشم ابراهیمی پیدا کنیم تا به ملکوت و باطن آسمان و زمین بنگریم، وَكَذَلِكَ نُرِي إِبرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ: «و این گونه، ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم

۱- اللهوف، صفحه ۹۵. بحار الانوار، جلد ۴۵، صفحه ۱، باب ۳۷، حدیث ۲.

۲- بحار الانوار، جلد ۴۳، صفحه ۱۵۶، باب ۷، حدیث ۳.

نشان دادیم»^۱.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:
طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِيبِهِ: «پیامبر صلی الله علیه و آله مانند طبیبی است که
تمام امکانات و دانش پزشکی اش را برداشته و در پی
یافتن بیماران است تا آنها را مداوا کند»^۲. قافلهٔ کربلا
نیز قافله‌ای بود که درست مانند طبیبی سیار، معارف را
همراه خود می‌برد و هر کس که نیاز به معارف الهی داشت
را سیراب می‌نمود.

۱۹

یکی از نمونه‌های پررنگ صحنهٔ کربلا، حضرت علی
اکبر علیه السلام است که به امام حسین علیه السلام عرضه داشت: أَفَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ:
«آیا ما بر حق نیستیم؟»

حضرت در جواب فرمودند: «آری! ما بر حق هستیم».

سپس علی اکبر عرض کردند: اِذْنٌ لَّا تُبَالِي بِالْمَوْتِ: «پس باکی از مرگ
نداریم»^۳.

این سخنان برای بیداری بشر، تثبیت عالم غیب و بیان این که مردن،
فانی شدن نیست، بسیار حائز اهمیت است. آری! «شما انسان‌ها
برای بقاء خلق شده‌اید، نه برای فانی شدن و از بین رفتن» (إِنَّمَا خُلِقْتُمْ
لِلْبَقَاءِ لَا لِلْفَنَاءِ)^۴.

بنابراین، این نمونه‌ها به بشر می‌آموزد که مُردن، نابود شدن نیست،
بلکه مرگ نیز امری وجودی و مخلوق خداوند است؛ چنان که خداوند
می‌فرماید: الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ: «آن کسی که مرگ و حیات را آفرید»^۵.

پیامبر صلی الله علیه و آله
و قافلهٔ کربلاء،
طبیبانی به دنبال
درمان بیماران

حضرت علی اکبر علیه السلام
نمونه‌ای پررنگ
از گواهان وجود عالم غیب

مرگ، نردبانی
برای انتقال انسان
به عالم بالاتر است
و نه نابودی

درس‌های اخلاق
حضرت آیت‌الله
انصاری شیرازی

۱- انعام / ۷۵.

۲- نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۰۸، بحار الانوار، جلد ۳۴، صفحهٔ ۲۳۹.

۳- بحار الانوار، جلد ۴۴، صفحهٔ ۳۶۷، باب ۳۷، لهوف، صفحهٔ ۷۰.

۴- غرر الحکم، صفحهٔ ۱۳۳، شمارهٔ ۲۲۹۱.

۵- ملک / ۲.



در این آیه شریفه، مرگ بر حیات مقدم شده است؛ زیرا مرگ نردبان و سبب انتقال انسان به عالم بالاتر است و انسان تا زمانی که نمیرد، حیات نمی‌یابد. به همین دلیل است که حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: **وَاللّٰهُ لَا يَنْزِلُ اَبْيَظَالٍ اَنْسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الْوَلَدِ بِتَدْيِ اُمِّهِ**: «به خدا سوگند که انس فرزند ابوطالب به مرگ، بیشتر از انس بچه به پستان مادر است!»^۱.

• گزیده‌ای از خطبه امام حسین علیه السلام در شب عاشورا

ولی در ماجرای کربلا عجب تراز هر چیز، خطبه امام حسین علیه السلام در شب عاشورا است که در ادامه قسمت‌هایی از آن توضیح داده می‌شود: **اَتُنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ**: «خداوند را به بهترین ستایش‌ها، ستایش می‌کنم»، و حقیقتاً، ستایشی که از امام معصوم علیه السلام در شب عاشورا و در آخرین شب عمر خویش در سرزمین کربلا صادر شده است، بهترین ستایش است.

وَ اَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَ الصَّرَّاءِ: «خداوند را در آسایش و راحتی و شدائد و سختی حمد می‌کنم»^۲؛ زیرا برای سالک تفاوتی ندارد که در چه شرایطی قرار می‌گیرد، بلکه مهم آن است که خداوند و عنایات او با انسان باشد.

هر کجا تو با منی من خوش دلم و بود در قعر چاهی منزلم^۳

سپس امام حسین علیه السلام شش نعمت الهی را متذکر و خدا را به خاطر آن نعمت‌ها حمد می‌نماید:

اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَحْمَدُكَ عَلَى اَنَّ اَكْرَمْتَنَا بِالنَّبُوَّةِ: «خدایا تو را می‌ستایم که بر خاندان ما کرامت بخشیدی و نبوت را در خاندان ما قرار دادی». دین

شش نعمت
بزرگ الهی
از دیدگاه
امام حسین علیه السلام

۱- نهج البلاغه، خطبه ۵. بحار الانوار، جلد ۲۸، صفحه ۲۳۳، باب ۴، حدیث ۲۰.

۲- بحار الانوار، جلد ۴۴، صفحه ۳۹۲، باب ۳۷.

۳- مثنوی معنوی مولوی، دفتر سوم، بخش ۱۸۲، صفحه ۵۰۸، پرسیدن معشوقی از عاشق غریب خود که از شهرها کدام شهر را خوش‌تر یافتی

بزرگ‌ترین نعمتی است که پروردگار متعال به بشر ارزانی فرموده تا انسان را با عالم غیب مرتبط کند و کسی که صاحب عصمت و نبوت است، در حقیقت، رابط بین انسان‌ها با عالم غیب است و بزرگ‌ترین نعمت به آنها ارزانی شده است.

حضرت در ادامه فرمود: **وَ عَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ، وَ فَقَّهْتَنَا فِي الدِّينِ:** «سیاس خدای را که به ما قرآن تعلیم داده و ما را فقیه در دین قرارداد.»

امام حسین (علیه السلام) در شب عاشورا سخن از فقه و فقاقت به میان می‌آورد و این امر، رسالت طلبه‌ها را سنگین‌تر می‌کند. پیام این فرمایش حضرت این است که طلبه‌ها باید به درس و بحث اهمیت بدهند. قرآن کتابی است که اگر به معارف باطنی آن آشنا بودیم، بهترین رفتار را ارائه می‌کردیم و خاشع می‌گشتیم، ولی متأسفانه ما تا کنون قرآن را در تاریکی نفس و کوردلی دیده‌ایم و فقط الفاظ آن را می‌خوانیم، لذا به آن گستاخی می‌کنیم.

وَ جَعَلْتُ لَنَا أَتْمَاعاً وَ أَبْصَاراً وَ أَفْتِدَةً فَاجْعَلْنَا مِنَ الشَّاكِرِينَ: «خدایا حمدت می‌کنم که به ما گوش (حق شنو) و چشم (حق بین) و دل (روشن) عنایت فرمودی»^۱. چشم و گوش و دلی که این خصوصیات را نداشته باشد، به درد نمی‌خورد. دلی که همیشه در فکر ماشین و مقام و باشد، دل نیست. دل آن است که بر آن «کلمه الله» نوشته شده است. وظیفه انسان است که با طهارت و مراقبت نفس، از این عنایات الهی پاسبانی کند، در غیر این صورت مصداق این شعر است که می‌گوید:

چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم‌بندی خدا^۲

شایسته است که در ایام محرم و مصائب امام حسین (علیه السلام)، سخنان

۱- بحار الأنوار، جلد ۴۴، صفحه ۳۹۲، باب ۳۷.

۲- مثنوی معنوی مولوی، دفتر سوم، بخش ۴۳، مهلت دادن موسی، فرعون را تا ساحران را جمع کند از مدائن.



گهربار آن حضرت را بخوانیم و پندهای آن را به خودمان یادآوری نماییم و از آنجا که انقلاب سید الشهداء علیه السلام سرمشقی برای تمام بشریت است، برای همه کس و همه زمان‌ها پند و اندرز دارد و بهترین گواه بر وجود عالم غیب برای جهانیان است، همچنان که گاندی می‌گوید: «ما از امام حسین علیه السلام فداکاری را آموختیم»^۱.

۱- گاندی چنین گفته است: «اعتقاد من این است که پیشرفت اسلام، بستگی به استفادهٔ مؤمنین به این دین از شمشیر نداشته است، بلکه در نتیجهٔ فداکاری بزرگ امام حسین علیه السلام بوده است. من زندگی‌نامهٔ امام حسین علیه السلام شهید بزرگ اسلام را مطالعه کرده‌ام و حادثهٔ کربلاء را موشکافی نموده‌ام و به این نتیجه رسیدم که هند اگر می‌خواهد به پیروزی برسد، ناچار است که الگوی امام حسین علیه السلام را دنبال کند». (برشقی از حماسه و حضور، صفحه ۲۸۳، به نقل از مجلهٔ بصائر، شماره‌های ۷ و ۸، ویژه‌نامهٔ محرم، صفحه ۲۵، پایگاه کتابخانهٔ امام حسین علیه السلام در کربلاء imamhussain-lib.com/en/pages/f334.php).

درس دوم: اسلام، دین برتر

الإِسْلَامُ يَعْْلُو وَلَا يُعْلَى عَلَيْهِ

اسلام همیشه برتر است و هیچ دینی بر آن برتری نمی یابد.^۱

• رسیدن به کمالات و ملکوت، وظیفه انسان

دین مقدس اسلام، طریق و راه مستقیم است، و هر کسی که به دستورات آن عمل کند و در راه آن گام بردارد را به مقامی شامخ و ارزشی والا رسانده و او را از موجودات دیگر متمایز می سازد.

انسان برخلاف سایر حیوانات و نباتات، تجرد برزخی یا عقلانی دارد؛ زیرا انسان صاحب روح بوده و روح نیز حیات ابدی و جاودانه دارد. بنابراین بر تمام انسان ها لازم است که در طول زندگی خود دائماً با سه سؤال انس داشته و همواره آنها را از خود بپرسند، تا مبادا خواب غفلت، آنها را احاطه کند. این سه سؤال عبارتند از:

۱. وجود او از کجا سرچشمه گرفته و چگونه به وجود آمده است؟
 ۲. برای چه به این عالم قدم گذاشته است؟
 ۳. و به کجا در حال حرکت است و عاقبت او چه خواهد شد؟
- انسی که شاعری فرزانه با این سؤالات داشته است، او را سرذوق آورده و چنین سروده است:

۱- وسائل الشیعه، جلد ۲۶، صفحه ۱۴، باب ۱، حدیث ۳۲۳۸۳. بحار الانوار، جلد ۳۹، صفحه ۴۷، باب ۷۳، حدیث ۱۵.



ترقی در معنویات،
به خاطر ابدی بودن روح،
پیروزی واقعی
محسوب می‌شود

روزها فکر من این است و همه شب سختم
که چرا غافل از احوال دل خویشتم
از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود؟
به کجا می‌روم آخر، نتمایی وطنم؟
مانده‌ام سخت عجب، کز چه سبب ساخت مرا؟
یا چه بوده است مراد وی از این ساختنم
مرغ باغ ملک‌وتم نیّم از عالم خاک
دو سه روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم^۱

کمالات انسانی بی حد و مرز است؛ چرا که انسان
بر خلاف حیوانات که تجرّد عقلی ندارند، روح
دارد و در نتیجه، تجرّد عقلی و برزخی و حیات
ابدی دارد. بنابراین انسان هنگامی می‌تواند به
پیروزی واقعی برسد که در معنویت و کمالات
نفسانی ترقی کرده و احکام الهی و عقاید اسلامی
را در جان و ذات خویش پیاده نموده باشد.

در روایت آمده است: الصَّلَاةُ مِعْزَاجُ الْمُؤْمِنِ:
«نماز وسیله عروج و بالا رفتن مؤمن است»^۲.
نماز همانند نردبانی است که انسان را بالا می‌برد
و به انسان رنگ الهی می‌بخشد تا از بهیمیت و
حیوانیت بگذرد و او را به مقامی می‌رساند که
خداوند حقایقی را به او نشان می‌دهد، همچنان

۱ - دیوان غزلیات شمس، صفحه ۳۲۷.

۲ - بحار الانوار، جلد ۷۹، صفحه ۳۰۳، باب ۴. این عبارت با این که در میان علماء متداول است، ولی در
مصادر روایی، به خصوص مصادر شیعه و امامیه یافت نمی‌شود، و ظاهراً از عبارات علمای متأخرما است،
ولی در تفسیر الرازی، این عبارت منسوب به پیامبر ﷺ آمده است (تفسیر الرازی، جلد ۱، صفحه ۲۶۶).

که در قرآن می‌فرماید: وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ: «و این گونه ملکوت آسمان‌ها و زمین (و حاکمیت مطلق خداوند بر آنها) را به ابراهیم نشان دادیم»^۱.
 هر موجودی مُلکی (و ظاهری) و ملکوتی (و باطنی) دارد^۲. وظیفه انسان در این دنیا این است که با کمک مُلک، به ملکوت انتقال یابد و سیر الی الله نماید.

• اسلام، تنها راه کمال

وظیفه طلبه‌ها نیز اشاعه اسلام و فرهنگ محمدی ﷺ در جامعه بشری است. اسلام این دین مقدس که از جانب خداوند آمده، آن قدر غنی است که هیچ احتیاجی به غرب و سایر فرهنگ‌ها ندارد. تنها کافی است که مسلمانان به خویشتن خویش و هویت دینی خود توجه داشته باشند، تا بتوانند هم اهداف عالیّه اسلام را بر خود و جامعه پیاده کنند، و هم فرهنگ و تمدن بی نظیر اسلامی را به منصه ظهور برسانند.

در روایتی از نبی مکرم اسلام ﷺ آمده است: **الإِسْلَامُ يَغْلُو وَلَا يُغْلَى عَلَيْهِ: «اسلام بالاتر از همه ادیان عالم است و هیچ دینی بر او برتری نمی‌یابد»**، پس با چنین دین و فرهنگ غنی و پرباری، دیگر نباید هویت دینی خود را از دست بدهیم و مرعوب

اسلام، برترین ادیان

و متأثر فرهنگ بی قید و بند غرب و شرق شویم. امروز جهان غرب و شرق، غرق در توحش و لالابالی‌گری و بی‌قیدی است و همین ابتدال اخلاقی و فکری، سبب غروب و افول آنها خواهد شد که دیگر با آن فاصله چندانی ندارند.

ما شرقی‌ها خیال می‌کنیم که هم‌رنگ شدن با غربی‌ها، به معنای کسب آزادی و دموکراسی است! ولی این اشتباه است؛ چرا که حقیقت اینها بیچارگی و بدبختی است. آنچه مسلم است این است که ما باید به

ائمه اطهار علیهم‌السلام و دستورات آنها عمل کنیم و به آنها

دستوراتشان وفادار باشیم. علمای اعلام و حجج اسلام امروز وظیفه دارند که مردم را بیدار کنند و به آنها نشان دهند که تمدن غرب، دروغی بیش نیست. برای نمونه، غربی‌ها سازمان ملل و شورای امنیت را ساخته‌اند تا در دنیا امنیت و آسایش برای مردم فراهم کنند، ولی آنها این نهادها را طبق خواسته‌های شیطانی خودشان اداره می‌کنند و با شعار دفاع از حقوق بشر، مصیبتی نبوده که بر سر این بشر فرود نیاورده باشند. واقعاً طنزی تلخ‌تر و خنده‌دارتر از این در دنیا وجود ندارد!

پیش از این در روایت آمده که: «اسلام بالاتر از تمام ادیان عالم است و هیچ دینی براو برتری نمی‌یابد»، شاید کسی گمان کند که اگر اسلام واقعاً این چنین غنی و پربار است، پس چرا فرهنگ و تمدن اروپایی در اندک زمانی جهان‌گیر شد و اسلام مقدس پس از گذشت چند قرن از

آغاز پیدایشش، طرفدار کمتری دارد؟

علت این است که تمدن اروپایی در جهت سیر نزولی شخصیت انسان‌ها است و آنها را به طرف شهوات سوق داده و به سوی پستی می‌برد، ولی اسلام در جهت سیر صعودی شخصیت انسان‌ها گام برمی‌دارد و می‌خواهد مردم را به کمال برساند.

بدیهی است که اگر انسان بخواهد یک سنگ سنگینی را از بالا به پایین بیندازد، نیروی زیادی نیاز ندارد، اما اگر بخواهد سنگ سنگینی



۲۷

را از پایین به بالا ببرد، نیرو و وقت زیادی می‌خواهد.



بنابراین چون سیر نزولی آسان‌تر و دست‌یافتنی‌تر

از سیر صعودی است، به همین جهت مردم معمولاً سیر نزولی را انتخاب می‌کنند، خصوصاً اگر علماء و دانشمندان این سیر نزولی را تبلیغ و تشویق نمایند، همان گونه که در غرب واقع شده است و مردم غرب و شرق نیز آن را پذیرفته‌اند، اما پیامبرگرامی اسلام ﷺ می‌خواهد مردم را بالا ببرد.

سال‌ها دل طلب جام‌جم از ما می‌کرد

آنچه خود داشت زیبگانه تمنا می‌کرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است

طلب از گمشدگان لب دریای کرد^۱

ضرورت پرداختن
به علوم الهی
در کنار سایر علوم

البته خوب است که غیر طلبه‌ها نیز برای رسیدن به اهداف حقیقی اسلام، در کنار دروس طبیعی، به تحصیل علوم و حکمت الهی نیز اشتغال یابند؛ زیرا هر چند دروس طبیعی دارای ارزش و اهمیت

درس‌های اخلاق
حضرت آیت‌الله
انصاری شیرازی

بسزایی هستند، ولی انسان ساز نیستند و تنها امور دنیا و حیات دنیوی فرد را تأمین می نمایند، اما علوم الهی به فراتر از حیات دنیوی نظر دارد و به سؤالات سه گانه مهم و اساسی ابتدای بحث توجه داشته و حول آنها بحث می کند.

بنابراین، هر فرد عاقلی که به جهان پس از مرگ ایمان دارد، باید برای زندگی پس از مرگ خود فکر کند و درباره آن به کسب علم بپردازد، خصوصاً که زندگی این دنیا در برابر زندگی آخرت بسیار کوتاه است. از پیامبر ﷺ نقل شده است که فرمودند: «عَمَارُ أُمَّتِي بَيْنَ السَّيِّئِ إِلَى السَّيِّئِ وَقَلٌّ مَنْ يَتَجَاوَزُهَا: «عمرامت من بین ۶۰ تا ۷۰ سال است و تنها تعداد اندکی عمری طولانی تر خواهند داشت»^۱. پس انسانی که ابدیت در پیش دارد، نباید این حیات اندک دنیوی را بر حیات اخروی اش ترجیح دهد و برای آن برنامه ای نداشته باشد!

آنچه مسلم و لازم است، این که ما طلبه ها به مردم تفهیم کنیم که بعد از این عالم، عالم دیگری است که ابدیت و جاودانگی به همراه دارد تا برای آن برنامه ای داشته باشند و از آن غفلت نکنند!

درس سوم: دین و پیشرفت

سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا

كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ؛

به پیش تازید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنه

آن مانند پهنه آسمان و زمین است و برای کسانی که

به خدا و پیامبرانش ایمان آورده‌اند؛ آماده شده است (حدید/ ۲۱)

• رابطه پیشرفت و دین

یکی از مسائلی که در این عصر مطرح شده، مسأله جدایی دین از سیاست است که تمدن را مقابل تدین، علم را مقابل دین و دنیا را مقابل آخرت قرار می‌دهد. این افراد نه تنها درکی از دین ندارند، بلکه دنیا را نیز درک نکرده‌اند و لذا این حرف‌های پراکنده و بی‌مغز را بر زبان جاری می‌سازند. این افراد جاهل، قسم شیء را قسیم شیء قرار داده‌اند^۱ که بطلان آن در منطق ثابت است.

باید بدانیم که تمام این امور (دین، سیاست، تمدن و تدین، علم

سیاست، تمدن،
علم و دنیا، از دین،
تدین و آخرت
جدانمیستند

۱ - در هر تقسیم، دو چیز داریم: ۱. آنچه که تقسیم می‌شود که اصطلاحاً به آن مَقْسَم می‌گویند. ۲. چیزهایی که مَقْسَم را تشکیل می‌دهند که همان اقسام هستند. هریک از این اقسام را نسبت به مَقْسَم، قسم می‌گویند و نسبت به قسم دیگر، قسیم می‌گویند. مثلاً اگر انسان را به نانوا، شاعر و نجار و... تقسیم کنند، انسان مَقْسَم است، نانوا نسبت به انسان، قسم انسان است و نانوا نسبت به شاعر، قسیم اوست.

منظور در اینجا این است که اینها به جای این که سیاست، دنیا، علم و تمدن را زیرمجموعه دین و خدا بدانند و دین و خدا را ناظر بر آنها در نظر بگیرند، همه را هم عرض و قسیم یکدیگر دانسته و به دین و خداوند به عنوان پدیده‌ای از پدیده‌های بشری نظری کنند.

و دین و...) به یکدیگر مربوط هستند؛ چرا که عالم خلقت از سه مرتبه تشکیل شده است: عالم ماده، عالم مثال و عالم عقل^۱. همان طور که دنیا و آخرت از هم جدا نیستند، و همان طور که عالم ماده از عالم مثال و عقل جدا نیست، امور دنیوی همانند سیاست، علم و تمدن نیز از امور اخروی مانند دین جدا نیستند و نمی‌توان آنها را در برابر هم قرار داد. بشر مدت کوتاهی در این عالم زندگی می‌کند و سپس به عالم مثال منتقل می‌شود: «إِنَّمَا تُنْقَلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ»^۲.

بعضی می‌گویند: تمدن غرب پیشرفت بسیاری نموده، مثلاً کامپیوتر را اختراع کرده و تمام منابع اسلامی و تفسیری را در یک سی‌دی جمع کرده و... هیچ کس منکر این پیشرفت‌ها نیست، ولی این سؤال مطرح می‌شود که انسان با این همه ترقی و پیشرفت، وجود خودش را از کجا آورده است؟ ای دانشمند متمدن! تو کیستی؟! آیا تو خود را کمال نظام هستی می‌دانی یا کمال، از آن شخص دیگری است؟ آیا این طور نیست که این پیشرفت و ابتکار را کسی در ذهن هایتان به وجود آورده که شما را خلق نموده است؟

دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش در میان بینی^۳

۱- در حکمت اسلامی طبق براهین عقلی، عالم خلقت به سه مرتبه تقسیم شده است:

۱. عالم عقل: این عالم از ماده و آثار ماده مانند: حرکت، زمان، مکان، کیفیت و... منزه است و از حیث وجودی، قوی‌ترین مرتبه عالم است.

۲. عالم مثال: این عالم از ماده و برخی آثار آن مانند: حرکت، زمان، مکان و انفعال منزه است، ولی برخی از آثار ماده مانند: کیفیت و کمیت در آن وجود دارد. این عالم از حیث وجودی از عالم عقل ضعیف‌تر و از عالم ماده قوی‌تر است.

۳. عالم ماده: این عالمی است که ما هم اکنون در آن قرار داریم و بارزترین مشخصه آن، حرکت و زمان است و از حیث وجودی دارای ضعیف‌ترین مرتبه است. (برداشت از پایگاه پژوه و پایگاه پرسمان).

۲- بحار الانوار، جلد ۵۸، صفحه ۷۸.

۳- دیوان هاتف اصفهانی، بخش ترجیع‌بند، بند اول، صفحه ۲۸.



دنیا خلقت شگفت انگیزی دارد که این مسائل در برابر آن هیچ است، إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ آيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ: «به یقین در آفرینش آسمان ها و زمین، و آمد و شد شب و روز، نشانه های (روشنی) برای خردمندان است»^۱.

پس حق این است: هر چه دامنه و عمق پیشرفت صنعتی بیشتر می شود، می بایست خداشناسی و توحید انسان هم عمیق تر شود، نه این که سبب خواب و غفلت گردد. کامپیوتر دلیل بر توحید است. خدای دیگری در کار نیست و مُلک، مُلک پروردگار است. کامپیوتر با این همه پیچیدگی و شگفتی بشری اش، ما را شیفته و مجذوب خود می کند، حال اگر شگفتی و پیچیدگی عالم خلقت ما را مجذوب خود کند چه می شود؟!

طلبه ها باید به قدری در اعتقاداتشان محکم باشند که اگر پیشرفت صنعتی صد برابر هم شد، خللی در آنها به وجود نیاید؛ گرچه بالاخره روزی بشر خواهد فهمید که راه نجات، بدون دین بسته است. البته پیشرفت ها هرگز مانع از تدین و دینداری نخواهد شد؛ چرا که دین اسلام دینی فطری است و بشر نیز فطرتی خداجوی دارد، و حتی اگر بت پرست نیز باشد، باز هم نمی توان هیچ تغییری در فطرت او داد. تمام بشر به سوی خدا می رود، اگرچه چند روزی غافل است. در اندرون من خسته دل ندانم کیست

که من خموشم و او در فغان و در غوغاست^۲

پشتوانه تمام ادیان آسمانی مخصوصاً اسلام که خاتم ادیان است،

فطرت، عاملی ابدی
برای تدین
و دینداری است



فطرت است، فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا: «این سرشت الهی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده»^۱.

بنابراین، هنگامی که یک چیز شگفت‌انگیزی دیدیم، نباید موضع خودمان را تغییر دهیم؛ چرا که در نهایت «همه از خدائیم و به سوی او باز می‌گردیم» (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)^۲.

• مسابقه برای رسیدن به بهشت وسیع الهی

حضرت حق فرمود: سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ: «در تحصیل و رسیدن به مغفرت الهی و بهشتی که عرض آن همانند عرض آسمان و زمین است، از یکدیگر سبقت بگیرید!»^۳. قرآن کریم در این آیه می‌گوید: عرض بهشت الهی به اندازه عرض آسمان و زمین است؛ یعنی به هر مؤمن، خانه‌ای بهشتی عنایت می‌شود که اگر تمام خلق، از ابتدای خلقت تا انتهای آن را درخانه‌اش به میهمانی دعوت کند، خانه‌اش وسعت آن را خواهد داشت. عرض این بهشت، به اندازه تمام آسمان و زمین است، ولی این که طول آن چقدر است، الله عالم.

در این که ابعاد آسمان و زمین چقدر است، نظرات متعددی میان علماء وجود دارد. برخی معتقد به تناهی ابعاد آن هستند و می‌گویند: وقتی به سطح محدب فلك الافلاك برسیم، دنیای جسم و مادی تمام می‌شود و لا خلاً ولا ملاً است، یعنی نه آنجا از چیزی پُر است و نه این که خالی باشد، بلکه دنیا تمام می‌شود. اگر فرض کنیم که این نظریه درست باشد عرض بهشت و فردوس خیلی زیاد می‌شود.

۱- روم / ۳۰.

۲- بقره / ۱۵۶.

۳- حدید / ۲۱.

اما بعضی از بزرگان تناهی ابعاد را نادرست دانسته و می‌گویند: از آنجا که خداوند غیرمحدود است و از فاعلی غیرمحدود، فعلی نامحدود صادر می‌شود، بنابراین، دنیای مادی نیز متناهی و محدود نیست.

مرحوم حاجی سبزواری فرمود:

وَجَنَّةٌ عَرْضُهَا الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ
لِوَاسِعِ الْقَلْبِ وَلَا تَصَادُمَا

یعنی: «آن بهشت وسیع، نصیب و روزی کسی می‌شود که وسعت وجودی و شرح صدر داشته باشد»^۱. کسی که شرح صدر نصیب او نشود از فیض جنت و وسیع بی نصیب می‌ماند. «آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را برای پذیرش اسلام گشاده می‌سازد» ﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ﴾^۲.

خداوند متعال همه ما را به عزت نفس و مناعت طبع و پایداری در دین آراسته بفرماید!

بهشت وسیع الهی
برای کسی است
که وسعت وجودی
و شرح صدر
داشته باشد



۳۳



۱ - شرح المنظومه ملاهادی سبزواری، جلد ۵، صفحه ۳۴۳، المقصد السادس، الفريدة الثالثة: فی بیان کون البدن المحشور يوم النشور، عين البدن الدنيوی.
۲ - انعام / ۱۲۵.



درس چهارم: عمل به علم

مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلَّمَ وَرَّثَهُ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ

هر کس آنچه را می‌داند به کار بندد، خدا دانش آنچه را نمی‌داند به او ارزانی می‌دارد.^۱

• عمل به دستورات الهی، سبب افاضه علم

علم و عمل همانند دو بال یک پرنده هستند و لذا پرواز طالب علم و سالک الی الله، به آسمان علوم و معارف اهل بیت علیهم السلام باید با دو بال علم و عمل تحقق یابد. اگر طالب علم به این دو بال مجهز باشد و وقتی چیزی می‌آموزد، طبق آن عمل کند، مطابق روایت فوق، خداوند متعال علم وی که نمی‌داند را نیز به چنین شخصی افاضه می‌کند.

علامه طباطبائی صاحب تفسیر ارزشمند المیزان می‌فرمودند: این روایت، معجزه قولی مذهب تشیع است. علت این که خداوند متعال، علمی که طالب علم نیاموخته را به او افاضه می‌کند، این است که عمل به دستورات قرآن و روایات، سبب سعه وجودی انسان و باز شدن ظرفیت او می‌شود و در نتیجه، دل و جان شخص عالم در معرض افاضات الهی قرار می‌گیرد. اما این که چرا به مجرد باز شدن و ایجاد ظرفیت، شخص حتماً در معرض افاضات الهی قرار می‌گیرد، به این سبب است که خداوند در بخشش و اعطای علم بخل ندارد و در نتیجه اگر کسی توفیقی در دستیابی به نورانیت و توفیقات الهی ندارد،

عمل به دستورات الهی، موجب سعه وجودی انسان و آمادگی برای افاضه



باید نقص را در قابلیت وجودی خود ببیند، نه در بخشش و کرم الهی! برای کسب علوم، خصوصاً علوم دینی باید از خیلی چیزها گذشت. عادت دنیا این است که اگر انسان برخی امور را کنار نگذارد، و از برخی چیزها نگذرد، چیزی به انسان نمی دهند. به همین دلیل مثلاً در تحصیل علم باید صفات رذیله‌ای همانند غرور و تکبر را کنار بگذارد تا به صفات حمیده‌ای مانند تواضع و فروتنی دست یابد و بتواند علوم را از دیگران اخذ کند، و یا مثلاً باید در بسیاری از موارد از جاه و مال دنیا بگذرد تا به عزت الهی دست یابد.

غرور و تکبر برای انسان، به خصوص برای اهل علم، آفت بدی است؛ زیرا موجود ممکن از خود چیزی ندارد تا بخواهد غرور و تکبر داشته باشد، هر چه هست از آن خداوند است. در روز قیامت خداوند ندا می دهد: **لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ: «حکومت امروز برای کیست؟»**^۱، اما هیچ کس نمی تواند جوابی دهد، چون موجود ممکن، حکومت و مُلکی ندارد. به همین دلیل خود حق تعالی جواب می دهد که: **لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ: «(امروز حکومت و ملک) برای خداوند یکتای حاکم بر همه چیز است»**^۲. البته مُلک و حکومت خداوند مختص به آخرت نیست، بلکه در دنیا هم ندای **لِمَنِ الْمُلْكُ** داده می شود، ولی این مُلک و حکومت در آخرت کاملاً ظاهر و بارز است. بنابراین در دنیا نیز جای خودبینی و تکبر نیست. اسم مغنی حق، در تجلی

۱ - غافر / ۱۶.

۲ - همان.

است و این نام او اقتضا می‌کند که ممکنات نیست و معدوم شوند. بنابراین وجود و عدم در ممکنات با سرعت انجام می‌گیرد و در هر لحظه ممکنات معدوم و دوباره به سرعت موجود می‌شوند، ولی ما گمان می‌کنیم که وجودمان مستمر است، در حالی که وجود ما در هر لحظه، در حالتی متفاوت از قبل قرار دارد و هر لحظه به اعتباری حشر و نشر داریم.

بنابراین علم و عمل و تقوا، قرین یکدیگرند و به همین دلیل است که تمام فقیهان بزرگ و حکیمان جلیل‌القدر شیعه، انسان‌های باتقوایی بوده‌اند، و ما عالمی را پیدا نمی‌کنیم که به درجه بالایی علمی رسیده باشد، ولی بی‌تقوا باشد، بنابراین علم باید با تقوا قرین باشد تا نتیجه مطلوب حاصل شود، در روایت آمده است: **الْعِلْمُ أَمَامُ الْعَمَلِ**: «علم، پیشوای عمل است»^۱. اگر پس از علم، عملی نباشد نه تنها فایده‌ای ندارد، بلکه برای محصل، حجاب می‌شود که **الْعِلْمُ حِجَابُ الْأَكْبَرِ**: «علم بزرگ‌ترین پوشش و حجاب در برابر شناخت و معرفت حق است»، و در روایات درباره این‌گونه افراد چنین آمده است: **الْعَالِمُ بِلَا عَمَلٍ كَالشَّجَرَةِ بِلَا ثَمَرٍ**: «عالمی که به علمش عمل نکند، همانند درختی است که میوه نمی‌دهد»^۲.

۱- امالی طوسی، صفحه ۴۸۷. عدة الداعی، صفحه ۷۵. بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۱۷۱، باب ۱، حدیث ۲۴.

۲- این حدیث در کتب معتبر حدیثی وجود ندارد، ولی شبیه این روایت در بعضی کتب یافت می‌شود، همانند: **مَثَلُ مَنْ يُعَلِّمُ النَّاسَ الْحَيْرَةَ لَا يَعْمَلُ بِهِ، كَالْبَزَّازِ يُخْرِقُ نَفْسَهُ وَيُضَيِّعُ غَيْرَهُ** (مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۲۰۵، باب ۹، حدیث ۱۳۸۹۰)، **عِلْمٌ بِلَا عَمَلٍ كَشَجَرٍ بِلَا ثَمَرٍ** (عیون الحکم و المواعظ، صفحه ۳۲۰، غرر الحکم، صفحه ۴۶۳).



امام صادق علیه السلام در روایت شریفی که صاحب معالم آن را در مقدمه کتابش نقل کرده است، فرموده اند: **الْعِلْمُ مَقْرُونٌ إِلَى الْعَمَلِ فَتَنْ عِلْمَ عَمِلٍ وَمَنْ عَمِلَ عِلْمٍ. وَالْعِلْمُ يَهْتِفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَإِلَّا اِزْتَحَلَ عَنْهُ:** «علم قرین و همراه عمل است، هر کس که می داند، عمل می کند و هر کس که عمل می کند، می داند. علم صاحبش را با صدای بلند می خواند، اگر او این دعوت را بپذیرد، علمش باقی می ماند، ولی اگر این دعوت را رد نماید، علمش کوچ خواهد کرد»^۱. بنابراین علم و عمل باید با هم باشند. علم، وقتی با جان فرد قرین شد، فریاد می کند که به من عمل کن و همچنین کسی که عمل می کند و نیاز به دانستن دارد، به دنبال علم خواهد رفت و خدا نیز به او علم می دهد، و لذا ترقی و پیشرفت شخص در این است که به خواسته اش لبیک بگوید و به آن عمل کند و اگر طالب علم به علمش لبیک نگوید و عمل نکند، علم می گریزد و از بین می رود.

کوشش در درس لازم است، اما در کنار تحصیل، عمل هم باید باشد تا بتوان به اهداف والا دست یافت، به خصوص اعمال پرتی و مؤثری همچون نماز شب و تهجد که وجود را نورانی می کنند. در روایتی آمده است: «مکانی که نماز شب در آنجا خوانده می شود، نورانی می شود و ملائکه از نور آن مکان استفاده می کنند»^۲.

اگر دستورات و روش بزرگان و شرح احوال آنان را بخوانیم و سرلوحه زندگی خود قرار دهیم، لذت تحصیل را می چشیم. **خواجه نصیر الدین طوسی رحمته الله می فرماید:**

۱ - کافی، جلد ۱، صفحه ۴۴، باب استعمال العلم، حدیث ۲. بحار الأنوار، جلد ۲، صفحه ۴۰، باب ۹، حدیث ۷۱.

۲ - إِذَا الْبُيُوتُ الَّتِي يُصَلِّي فِيهَا بِاللَّيْلِ يَزْعَرُ نُورُهَا لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا يَزْعَرُ نُورُ الْكَوَاكِبِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ (من لا يحضره الفقيه، جلد ۱، صفحه ۲۳۹، باب فضل المساجد و حرمتها، حدیث ۷۲۱. بحار الأنوار، جلد ۸۴، صفحه ۱۶۱، باب ۶، حدیث ۵۳).

لذات دنیوی همه هیچ است پیش من

در خاطراز تغیر آن هیچ ترس نیست

روزِ تنغم و شبِ عیش و طرب مرا

غیر از شب مطالعه و روز درس نیست^۱

طلبه‌ها باید به وجود امکانی خود و این که ممکن الوجودی بیش نیستند، توجه خاص داشته و به تفکر بنشینند و اگر به حقیقت آن برسند معرفت مناسبی برای تحصیل به دست می‌آید و غرور و تکبر و دنیاپرستی، پوچ و بی معنا می‌شود؛ زیرا این امور بی ارزش با متاع ذی قیمتی چون تحصیل علم سنخیت ندارد. خداوند متعال حب دنیا که رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ^۲ و سرآغاز هر گناه و خطایی است را، از دل تمام ما بیرون بفرماید!



۱- زندگانی و شخصیت خواجه نصیرالدین طوسی، شرح زندگانی، صفحه ۱۴.
۲- محبت دنیا، سرشته تمام گناهان است. (وسائل الشیعه، جلد ۱۶، صفحه ۹، باب ۶۱، حدیث ۲۰۸۲۴. بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۲۳۹، باب ۵۴، ذیل حدیث ۷).



درس پنجم: امنیت و سلامتی

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا

و سلام (خدا) بر من، روزی که متولد شدم، و روزی که می میرم
و روزی که زنده برانگیخته خواهم شد (مریم / ۳۳)

• نیاز به سلامتی در تمام تحولات زندگی

انسان در طول زندگی خود، سه تحول بزرگ (تولد، مرگ و حیات پس از مرگ) را تجربه می کند که در تمام آنها نیازمند به سلامتی و ایمنی از طرف پروردگار متعال است. او نیاز دارد که هریک از این سه مرحله را با سلامتی و امنیت آغاز کند تا در دنیا گرفتار عوامل بدبختی و هلاکت نشود و در برزخ و آخرت نیز منتعم باشد. این سلامتی و ایمنی همان مطلبی است که پروردگار عالم درباره حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: **وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا**: «و سلام (خدا) بر من، روزی که متولد شدم، و روزی که می میرم و روزی که زنده برانگیخته خواهم شد»، و یا در جای دیگر، قرآن درباره حضرت یحیی علیه السلام می فرماید: **وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا**: «سلام بر او روزی که تولد یافت، و روزی که می میرد و روزی که زنده برانگیخته می شود»^۱. این مطلب خیلی عجیبی است که در قرآن، تنها حضرت عیسی و یحیی علیه السلام هستند که چنین عبارتی در موردشان به کار رفته و در این سه انقلاب و تحول، مشمول سلامت حق شده اند.

سه مرحله
از زندگی
و لزوم سلامتی
و ایمنی در آن

تحول اول هنگامی است که انسان از تنگنای رحم مادر پا به این جهان می‌گذارد.

تحول دوم زمانی است که انسان به حالت احتضار می‌افتد تا از عالم طبیعت به عالم مثال منتقل شود. و تحول سوم زمانی است که انسان وارد عالم قیامت می‌شود، و صحیح این است که در معاد، هم روح باز می‌گردد و هم جسم برانگیخته می‌شود، ولی نظام آن عالم، با عالم طبیعت فرق می‌کند.

• تجسم اعمال

روایتی از پیامبر اکرم حضرت محمد ﷺ نقل شده است که در حقیقت، هشدار و تهدیدی برای همهٔ مردم به خصوص طلبه‌ها است و ترس به دل انسان می‌اندازد و تجسم اعمال که شیعهٔ امامیه به آن معتقد است را به خوبی برای ما ترسیم می‌کند.

روزی معاذ بن جبل به حضرت رسول ﷺ عرض کرد: معنای آیه **يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا**: «روزی که در صور دمیده می‌شود و شما فوج فوج (به محشر) می‌آئید»^۱ چیست؟

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: **سَأَلْتُ عَنْ أَمْرِ عَظِيمٍ**: «از مسألهٔ بزرگی سؤال کردی»، و اشک از چشم مبارک ایشان جاری شد، سپس حضرت در جواب فرمودند: ده گروه از امت من به ده شکل و قیافه محشور می‌شوند که هم خودشان از آن قیافه‌ها اطلاع دارند و هم مردم آنها را می‌شناسند:

گروه اول، سخن‌چینان و نَمّامین هستند که رابطهٔ بین دو نفر را به هم می‌زنند. اینها به صورت بوزینه محشور می‌شوند.

گناهکاران
امت پیامبر ﷺ،
به ده شکل
محشور می‌شوند



چهار گروه گناهکاران
به شکل
بوزینه، خوک،
واژگون و نابینا
محشور می شوند

گروه دوم، کسانی هستند که مال حرام خورده و با کم
فروشی و غصب، مال مردم را جمع می کنند. این گروه در
قیامت به صورت خوک وارد صحنه قیامت می شوند.
گروه سوم، رباخواران هستند که این عده سرنگون
خواهند بود، یعنی در قیامت در حالی محشور می شوند
که سرشان پایین و پاهایشان بالا است و صورت هایشان بر
زمین کشیده می شود.



۴۳



گروه چهارم، افرادی هستند که در صدور حکم، جور و
ستم می کنند، کسانی مثل قضاات که خدای ناکرده اگر از روی عمد به
ناحق حکم کنند، در قیامت کور و نابینا محشور می شوند.

گروه پنجم،
کرو لال
محشور می شوند

گروه پنجم، کسانی هستند که عجب دارند و خویشتن پرستند نه
خداپرست. کسانی هستند که هنگامی که چیزی یاد می گرفتند،
رفتار و گفتار و کردارشان تغییر می کرد، این افراد در قیامت به صورت
کرو لال محشور می شوند.

«من» گفتن و منیت، هزینه ها و بدبختی فراوانی در پی دارد،
بدبختی و هزینه ای همانند آنچه شیطان پرداخت. شیطان نیز
عجب داشت و گفت: **أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ**: «من
از او بهترم، مرا از آتش آفریده ای و او را از گِل»، و به خاطر همین
عجب و تکبر بود که عاقبتش ختم به خیر نشد.

بنابراین باید نسبت به بندگان خدا متواضع بود و اگر انسان موفق به
انجام عمل خیری شد، باید خدا را شکر کند؛ چرا که خداوند توفیق
داده تا عملی را بیاموزد و برای آخرت مفید باشد.

گروه ششم، کسانی هستند که وارد قیامت می شوند، در حالی که آن

گروه ششم
بازبان جوییده شده
و چرکین
وارد محشور می شوند

درس های اخلاق
حضرت آیت الله
انصاری شیرازی

قدر زبانشان را گزیده و جویده اند که بر روی سینه هایشان فرو افتاده و خون و چرک از آنها سرازیر است. این دسته، علمایی هستند که گفتارشان مخالف عملشان است. چنان که قرآن کریم به روحانیون نهیب زده و هشدار می دهد: **أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ**: «آیا مردم را به نیکی دعوت می کنید، اما خودتان را فراموش می کنید»^۱، چرا نفس های خودتان را فراموش کرده اید و حال آن که مردم را به نیکی و خوبی دعوت می کنید؟!

گروه هفتم، کسانی هستند که دست ها و پاهایشان بریده است و بدون دست و پا وارد صحنه محشر می شوند. آنها کسانی هستند که همسایه های خود را آزرده و رنجانده اند.

گروه هشتم، کسانی هستند که اهل سعایت و بدگویی هستند، و از مردم نزد حکومت های جور، سعایت و بدگویی می کنند. این گروه در حالی محشور می شوند که بر دارهایی آتشین آویخته شده اند.

گروه نهم، کسانی هستند که در قیامت بد بوتراز مردار هستند و اهالی محشر از بوی بد آنها اذیت می شوند، آنها اهل شهوت و لذت (حرام) هستند و همچنین حق خداوند را از اموال خود نمی پردازند. در روایت آمده است: «وای از دست أجوفین»^۲، و مراد کسانی هستند که به مال حرام طمع می ورزند و از آن استفاده می کنند و در مسئله غریزه جنسی نیز حرام و حلال را مراعات نمی کنند.

گروه دهم، کسانی هستند که جامه آتشین بر تن دارند و این جامه به بدن آنها چسبیده است. آنها متکبران هستند.^۳

۱- بقره / ۴۴.

۲- بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۲۶۹، حدیث ۵. (اکثر ما تلج به امی النار الاجوفان، البطن والفرج). (ان اخوف ما اخاف علیکم الاجوفان).

۳- بحار الانوار، جلد ۷، صفحه ۸۹، باب ۵- البرهان، جلد ۵، صفحه ۵۶۸، ذیل آیه ۱۸ سوره نبا

• دنیا و حوادث آن، مایه تذکرو عبرت است

بنابراین همه ما، چه پیرو چه جوان، باید خودمان را آماده کنیم و هر لحظه منتظر مرگ باشیم تا حالت تذکر در ما همیشه زنده باشد. باید بدانیم زلزله‌هایی که در این جهان مشاهده می‌کنیم، هشدار است تا به یاد قیامت بیفتیم.

در قرآن کریم آمده است: وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ: «و (شمار) لشکریان پروردگارت را جز او کسی نمی‌داند»^۱، وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ: «و لشکریان آسمان‌ها و زمین از آن خداست»^۲. بنابراین تمام موجودات آسمان و زمین، حتی خودمان، لشکر خداوند هستیم. مبادا کاری کنیم تا در مکرو عذاب استدراج الهی گرفتار شویم؛ چراکه اگر خداوند فرمان دهد، خودمان علیه خودمان عمل می‌کنیم؛ چون همه چیز لشکر حق تعالی است.

این دنیا ارزش دل‌بستگی ندارد و نباید آخرت را فدای آن نمود، چنانچه حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه دنیا را چنین توصیف فرمودند: دَارٌ بِالْبَلَاءِ مُحْفُوفَةٌ وَ بِالْغَدْرِ مَعْرُوفَةٌ لَا تَدُومُ أَخْوَالُهَا...: «دنیا سرائی است که بلاها آن را احاطه کرده، به بی‌وفایی و مکر معروف است و حالاتش یکنواخت نمی‌ماند...»^۳، دنیا را باید آئینه عبرت قرار داد و به وسیله آن حقایق را دید، که در این صورت انسان بصیر می‌شود. اما اگر کسی هدفش دنیا شده باشد، دنیا او را کور می‌کند و نمی‌تواند حقایق را ببیند. در روایت آمده است: اِعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَ اِعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا «برای دنیا چنان کار کن که گویا همیشه زنده خواهی بود و برای آخرت چنان

۱- مدثر/ ۳۱.

۲- فتح/ ۴ و ۷.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۶.

تلاش نما که گویا آخرین روز عمر توست»^۱.
خداوند متعال همه ما را در پناه خودش حفظ بفرماید!



۱- وسائل الشیعه، جلد ۱۷، صفحه ۷۶، باب ۲۸، حدیث ۲۲۰۲۶. بحار الانوار، جلد ۴۴، صفحه ۱۳۸، باب ۲۲، حدیث ۶.

درس ششم: سه دشمن بزرگ

مَنْ وُقِيَ شَرَّ لَقَلَقِهِ وَقَبَقِهِ وَذَبَذَبِهِ فَقَدْ وُقِيَ الشَّرَّ كُلَّهُ

هر کس خود را از شر شکم و زبان و غریزه جنسی اش حفظ کند،
خود را از تمام بدی ها حفظ نموده است.^۱

هر انسانی سه دشمن دارد، که موظف است آنها را شناخته، از آنها
برحذر بوده و مراقب خود باشد و ما طلبه ها و روحانیون نیز از این مسأله
مستثنا نیستیم. البته درست است که شما بزرگواران مراقب هستید و
نیاز به معرفی این دشمنان برای شما نیست، ولی گاهی انسان از این که
دشمن داخلی دارد، غفلت می کند، و به همین دلیل یادآوری آنها از
باب تذکر، مفید و مؤثر است که: وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ: «و
پیوسته تذکر ده؛ زیرا تذکر مؤمنان را سود می بخشد»^۲. قرآن می فرماید:
تذکر دهیم؛ چرا که متأسفانه ما انسان ها همیشه در معرض خطر هستیم
و بر اثر غفلت احساس خطر نمی کنیم و تذکر می تواند به ما بفهماند که
خطر در کمین است و ما را آگاه ساخته و نجات دهد؛ زیرا اگر کسی
بفهمد خطری او را تهدید می کند، دائماً مواظب خواهد بود. بنابراین
شیطان درونی از او ناامید شده، او را فراموش کرده و در نهایت رستگار
می شود، پس همیشه باید مراقبت کرد و در مراقبت استمرار داشت.

حکیم قدوسی خواجه نصیرالدین طوسی رحمته الله در شرح کتاب اشارات

۱ - ارشاد القلوب، جلد ۱، صفحه ۱۰۳، باب ۲۷. شرح الاشارات و التنبیها مع المحاکمات، جلد ۳،
صفحه ۳۷۷.

۲ - ذاریات / ۵۵.

روایتی را از رسول اکرم ﷺ نقل می‌کند که در این روایت پیامبر ﷺ این سه دشمن را این چنین معرفی می‌فرماید: مَنْ يُقِي شَرَّ لِقَائِهِ وَ قَبْقَبِهِ وَ دَبْذَبِيهِ فَقَدْ يُقِي الشَّرَّ كُلَّهُ: «هرکس خود را از شر شکم، زبان و غریزه جنسی‌اش نگه دارد، تمام بدی‌ها را از خود دفع کرده است». رسول اکرم ﷺ که به تمام مصالح و موانع پیشرفت انسان‌ها را چنین معرفی می‌نماید:

دشمن اول دهان است، خداوند در قرآن می‌فرماید: فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ

إِلَى طَعَامِهِ: «انسان باید به غذایش بنگرد!»^۱. انسان

با حیوانات تفاوت دارد و باید به غذایش توجه کند و دهانش را از غذاهای حرام و شبهه‌ناک پاک نگه دارد و نباید مانند حیوانات باشد که به هر غذایی که دسترسی یابند از آن استفاده می‌کنند. غریزه حیوانی انسان همیشه دوست دارد که چرب و شیرین دنیا را بجشد، ولی او می‌داند در همین دنیا به جایی می‌رسد که دیگر قادر به خوردن آنها نیست. پس باید در خوردن و آشامیدن خود را کنترل نماید و دائماً به این بیاندیشد که این لذات دنیوی، مدت کوتاهی دوام خواهد داشت و تناول از آنها به هرقیمتی کار عاقلانه‌ای نیست.

دشمن دیگری که در این حدیث معرفی می‌فرماید، زبان است، که اگر عقل آن را حرکت ندهد، دشمن انسان می‌شود. این دشمن برای همه به خصوص برای ما طلبه‌ها دشمن جدی



دشمن اول انسان،
دهان و لقمه‌های
حرام و شبهه‌ناک است

دشمن دوم انسان،
زبان و سخنان
نادرست است

درس ششم:
سه دشمن بزرگ

و مهمی است و بیشتر دامنگیر ما روحانیون است. به عنوان مثال در مجلسی می‌نشینیم و خدای نکرده غیبت فردی را می‌کنیم و آنچه باعث تعجب بیشتر است این که اول، فرد را تفسیق کرده، او را گناهکار می‌شماریم و سپس غیبت او را جایز شمرده و آنچه می‌خواهیم درباره او می‌گوییم.

به همین دلیل مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری رحمته الله می‌فرمود: «هرکس غیبت مرا بکند، حلالش می‌کنم به جز اهل علم».

نشد خاموش کبک کوهساری

از آن شد طعمه بازشکاری

اگر طوطی زبان می‌بست در کام

نه خود را در قفس دیدی نه در دام^۱

در نهایت رسول اکرم صلی الله علیه و آله سومین دشمن هر انسان سالک را غریزه جنسی معرفی می‌نماید. مشیت و خواست خداوند متعال بر این قرار گرفته است که نوع بشر تا زمانی که خدا بخواهد در این دنیا باقی بماند و بقای نوع بشر را هم از این طریق قرار داده که مردان با زنان ازدواج کنند و غریزه جنسی خود را در این جهت به کار ببندند. در واقع انسان، کارگرِ عالم خلقت است و خداوند لذتی زودگذر و اندک را نیز در این کارگری به بشر عنایت کرده که در واقع عوض همین کارگری است.

توجه بیش از حد به این لذت‌های بشری درست نیست؛ چرا که بشر برای دنیا خلق نشده، بلکه

سومین دشمن انسان،
غریزه جنسی
و استفاده نا مشروع
از آن است

بزرگی مقام انسان
و لزوم اعتدال
در توجه به لذات دنیوی

درس‌های اخلاق
حضرت آیت‌الله
انصاری شیرازی

۱ - دیوان کامل وحشی بافقی، شیرین و فرهاد، صفحه ۵۱۰، گفتار در نکویی خموشی و عشق.

انسانی که قرآن به تصویر می‌کشد از عظمت و قداست خاصی برخوردار است. انسانی که در قرآن آمده، خداوند او را گرمای داشته و به او کرامت و شرافت بخشیده است: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» «ما فرزندان آدم را گرمای داشتیم»^۱. او کسی است که خداوند او را به عنوان خلیفه و جانشین خود در زمین قرار داده است: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» «من بر روی زمین، جانشینی قرار خواهم داد»^۲، و همچنین خداوند او را به بهترین صورت و نظام ممکن آفریده است: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» «ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم»^۳. بنابراین شایسته این است که چنین انسانی تمام هم و غمش، تنها و تنها لذات مادی و دنیوی نبوده و دائماً مراقب رفتار، افکار و قوای خیال و وهم خود باشد و هیچ گاه نباید گمان کند که از همه چیز پاک و مطهر است، که این جهل مرکب است.

ما باید حتماً توجه داشته باشیم که خطر نفس همیشگی است و تا دم مرگ انسان را تهدید می‌کند. می‌گویند: فردی در بغداد در هوای سرد زمستانی مار افعی را گرفته بود و از خطرش غافل شده بود. بعد از مدتی همین مار که به خاطر سردی هوا و خونسرد بودن آرام و بی خطر بود، کم‌کم گرم شد و به حالت طبیعی بازگشت و با سرعت و چابکی به آن شخص حمله ور شد.

نفس اژدهاست او کی مرده است

از غم بی آلتی افسرده است^۴

نفس، حریف و دشمن قدرتمندی است و شکست دادن او به

۱ - اسراء / ۷۰

۲ - بقره / ۳۰

۳ - تین / ۴

۴ - مثنوی معنوی مولوی، دفتر سوم، صفحه ۳۸۸، حکایت مارگیر که اژدهای افسرده را مرده پنداشت.

راحتی ممکن نیست. رسول اکرم صلی الله علیه و آله جوانانی را در شهر مدینه دیدند که مشغول وزنه برداری بودند. به آنها فرمودند: «مایل هستید داور بازی شما باشم و بگویم کدام یک از شما قوی ترید؟ آنها پذیرفتند. سپس آن حضرت فرمودند: «قوی ترین شما کسی است که در وقت شهوت و غضب، خود را نگه دارد»^۱.

شما جوانان پاک و محترم به خاطر جوانی، هنوز از فطرت الهی تان برخوردارید و هنوز با گناه و معصیت آن را تغییر نداده اید، و طبق آیه شریفه *فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ*: «این سرشت الهی است که خداوند انسان ها را به آن آفریده است، دگرگونی در آفرینش الهی نیست»^۲، بحمد الله بر فطرت توحیدی استوار هستید. بنابراین شما بسیار راحت و سهل تر می توانید تهذیب نفس نموده و خود را به مقامات عالیّه برسانید. امام راحل رحمه الله در همین رابطه می فرمودند: «جوانان، قریب العهد به ایجاد حقند و معصیت آنها را آلوده نکرده و پاک سرشتند»^۳.

در جوانی کن نثارِ دوست جان رو «عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ» را بخوان!
پیر چون گشتی، گران جانی مکن! گوسفند پیر قربانی مکن!
شد همه برباد، ایام شباب بهر دین، یک ذره ننمودی شتاب^۴
پروردگارا ما را از سرِ خودمان حفظ بفرما!

۱ - معانی الاخبار، صفحه ۳۶۶، حدیث ۱. وسائل الشیعه، جلد ۱۵، صفحه ۳۶۱، باب ۵۳، حدیث ۲۰۷۴۴ - ۱۴.

۲ - روم / ۳۰.

۳ - صحیفه امام، جلد ۱۰، صفحه ۸۷، سخنرانی در جمع دانش آموزان دبستان فیض قم، عنوان کودکان جدید العهد به ملوکند. شرح حدیث جنود عقل و جهل (طبع جدید)، صفحه ۳۴۵، مقصد هجدهم، در تواضع، فصل چهارم.

۴ - کلیات اشعار و آثار فارسی همراه با کَشکول شیخ بهایی، صفحه ۱۶۴.



درس هفتم: هدایت‌های الهی

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا

و آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند،

قطعاً به راه‌های خود هدایتشان خواهیم کرد. (عنکبوت / ۶۹)

• مراحل خودسازی و انواع هدایت

انسان باید در دو شاخه عقل عملی و عقل نظری^۱ و به قول امروزی‌ها «جهان‌بینی و ایدئولوژی» راه هدایت خود را هموار سازد. انبیای الهی (علیهم‌السلام) آمده‌اند تا مطابق عقل عملی و ایدئولوژی الهی، انسان‌ها را هدایت نمایند.

عقل عملی و ایدئولوژی پیامبران چند مرتبه دارد که عبارتند از: تجلیه، تخلیه، تحلیه و فناء.

۱. مرتبه تجلیه: در این مرتبه انسانی که سالک الی الله است و سیر و سلوک به سوی حق تبارک و تعالی دارد، باید خود را به ظواهر احکام شرع آراسته کند.

۲. مرتبه تخلیه: در این مرتبه سالک الی الله، باید اعضاء و جوارح خود

۱ - طبق آنچه مرحوم مظفر در اصول الفقه آورده، اختلاف بین این دو اصطلاح از حیث آن چیزی است که عقل درک می‌کند.

اگر آنچه که عقل درک می‌کند چیزی باشد که سزاوار انجام دادن یا انجام ندادن باشد، مانند حسن عدل و قبح ظلم، ادراک چنین مسأله‌ای را عقل عملی می‌گویند.

اما اگر آنچه عقل درک می‌کند چیزی باشد که سزاوار است انسان آن را بداند مانند کل بزرگ تراز جزء است، و هیچ ربطی به عالم عمل نداشته باشد، به آن عقل نظری می‌گویند.

به عبارت بهتر، عقل نظری همان جهان‌بینی است که چگونه جهان را می‌بینیم و عقل عملی ایدئولوژی است که چگونه می‌خواهیم در جهان عمل کنیم (اصول الفقه، جلد ۱، صفحات ۲۲۲ و ۲۲۳).



را از صفات رذیلۀ نفسانی، پاک کند.

۳. مرتبۀ تحلیه: در این مرتبه انسان باید خود را به اوصاف و خصائل پسندیده آراسته کند.

۴. مرتبۀ فناء: در این مرتبه که آخرین مرتبۀ عقل عملی است، انسان باید خود را در برابر دستورات خداوند تسلیم کند.

خداوند عالم برای انسان دو گونه هدایت دارد:

نوع اول هدایت «ارائه طریق» است، یعنی خداوند تنها

راه سعادت را به انسان ارائه می‌کند تا در آن مسیر حرکت کند. در این نوع از هدایت، انسان با عمل به واجبات و ترک محرمات به حقیقت می‌رسد و باید بداند که بدون عمل به واجبات و ترک محرمات، به هیچ جایی نمی‌رسد. اگر چه همه ما از نظر تکوین در محضر حق متعال هستیم، اما از حیث تشریع نیز باید خود را به محضرا و یرسانیم و سیر و سلوک را، با عمل به واجبات و ترک محرمات شروع کنیم.

نوع دوم هدایت، «ایصال الی المطلوب» است که او نه تنها راه را به انسان نشان می‌دهد، بلکه انسان را به مقصد نیز می‌رساند. این راه را خداوند در قرآن معین فرموده است، آنجا که می‌فرماید: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا «و آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند، قطعاً به راه‌های خود هدایتشان خواهیم کرد».

ای شهان کشتیم ما خصم برون ماند خصمی زو بت‌در اندرون

کشتن این، کار عقل و هوش نیست شیر باطن، سخرۀ خرگوش نیست

سهل شیری دان که صف‌ها بشکند شیر آن است آن که خود را بشکند

جهاد با نفس، بزرگ‌ترین نوع جهاد است که به مراتب از جنگ و

قتال با دشمن بالاتر است؛ زیرا یکی از معصومین علیهم السلام می فرماید: **أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ**: «دشمن ترین دشمن انسان، نفس و خواهش نفسانی اوست».^۱ انسانی که خصم و دشمن درون را کشته و بر آن چیره شده و صفات نیک الهی را در خود پیاده کرده است، مشمول عنایات حق تعالی قرار می گیرد و به این نوع هدایت (ایصال الی المطلوب) نائل می شود.

• علوم مفید و سازنده

روایتی از حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نقل شده، آن حضرت فرمودند: **إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا خَلَاهُنَّ هُوَ فَضْلٌ**: «علمی که در ساختار وجودی هرانسانی مؤثر و سازنده است سه علم است: آیه ای محکم و استوار، فریضه ای عادل و سنت و روشی قائم و پایدار، و سائر علوم فضیلت محسوب می شوند».^۲ مرحوم فیض کاشانی رحمه الله در کتاب وافی در شرح این حدیث شریف می فرماید: مراد از «آیه محکمة» علم الهیات و اصول عقاید است، این که انسان بداند از کجا آمده است و به کجا می رود و فلسفه آمدن او چه بوده است. مراد از «فریضة عادلة»، علم اخلاق است، یعنی انسان باید صفات پسندیده را در درون خود پرورش دهد و منظور از «سنة قائمة» هم، علم احکام و حدود الهی است.^۳ بنابراین علم انسان ساز، و علمی که در دنیا و عقبی به کار می آید سه علم: اصول عقاید، علم اخلاق و علم فقه است و هر معلوماتی که خارج از این

علوم عقاید
و اخلاق و فقه،
سه علم مفید

۱ - مجموعه وژام، جلد ۱، صفحه ۵۹، باب العتاب.

۲ - کافی، جلد ۱، صفحه ۳۲، باب صفت العلم و فضله و فضل العلماء از کتاب فضل العلم.

۳ - وافی، جلد ۱، صفحات ۱۳۳ و ۱۳۴، باب سوم، صفت العلم و فضله و ...



سه علم باشد، فضل است.

برای رسیدن به خداوند متعال باید مقاماتی را طی کرد. بعضی گفته‌اند: در این مسیر هزار مقام وجود دارد که به تعداد اسمای الهی در دعای جوشن کبیر است و بعضی هم، صد منزل و مقام را ذکر کرده‌اند که هر کدام از اینها، میدانی از میدان‌های جنگ با نفس است، که اولین آنها «یقفه» (بیداری) و آخرین آن «توحید» (همه چیز را از ناحیه خداوند دیدن) می‌باشد.^۱

بعضی هم گفته‌اند: میان انسان و خداوند دو مقام وجود دارد: اول از خود گذشتن و دیگری غیر خدا را نادیده انگاشتن.

باید بدانیم که اگر انسان در این دنیا به این واقعیت نرسد که هیچ مؤثری در عالم وجود، غیر از خدا وجود ندارد، بی‌تردید در عالم آخرت به آن خواهد رسید؛ در آن هنگام که خطاب می‌رسد: **لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ؟** «حکومت امروز برای کیست؟» هیچ کس نمی‌تواند جواب دهد، آن گاه خداوند خود جواب می‌دهد: **لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ** «حکومت و مملکت وجود از آن خداوند یکتای حاکم بر همه چیز است».^۲

۱ - منازل صد گانه طبق نظر عرفاء به شرح و ترتیب ذیل است که برخی از این منازل در این کتاب توضیح داده شده‌اند:

۱. یقفه. ۲. توبه. ۳. محاسبه. ۴. انابه. ۵. تفکر. ۶. تذکر. ۷. اعتصام. ۸. قرار. ۹. ریاضت. ۱۰. سماع. ۱۱. حزن. ۱۲. خوف. ۱۳. اشفاق. ۱۴. خشوع. ۱۵. اخبات. ۱۶. زهد. ۱۷. ورع. ۱۸. تبتل. ۱۹. رجا. ۲۰. رغبت. ۲۱. رعایت. ۲۲. مراقبت. ۲۳. حرمت. ۲۴. اخلاص. ۲۵. تهذیب. ۲۶. استقامت. ۲۷. توکل. ۲۸. تعویض. ۲۹. تقه. ۳۰. تسلیم. ۳۱. صبر. ۳۲. رضا. ۳۳. شکر. ۳۴. حیا. ۳۵. صدق. ۳۶. ایثار. ۳۷. خلق. ۳۸. تواضع. ۳۹. فتوت. ۴۰. انبساط. ۴۱. قصد. ۴۲. عزم. ۴۳. اراده. ۴۴. ادب. ۴۵. یقین. ۴۶. انس. ۴۷. ذکر. ۴۸. فقر. ۴۹. غنا. ۵۰. مقام مراد. ۵۱. احسان. ۵۲. علم. ۵۳. حکمت. ۵۴. بصیرت. ۵۵. فراست. ۵۶. تعظیم. ۵۷. الهام. ۵۸. سکینه. ۵۹. طمانینه. ۶۰. همت. ۶۱. محبت. ۶۲. غیرت. ۶۳. شوق. ۶۴. قلق. ۶۵. عطش. ۶۶. وجود. ۶۷. دشت. ۶۸. هیمنان. ۶۹. برقی. ۷۰. ذوق. ۷۱. لحظ. ۷۲. وقت. ۷۳. صفا. ۷۴. سرور. ۷۵. سر. ۷۶. نفس. ۷۷. غربت. ۷۸. غرق. ۷۹. غیبت. ۸۰. تمکن. ۸۱. مکاشفه. ۸۲. مشاهده. ۸۳. معاینه. ۸۴. حیات. ۸۵. قبض. ۸۶. بسط. ۸۷. سکر. ۸۸. صحو. ۸۹. اتصال. ۹۰. انفصال. ۹۱. معرفت. ۹۲. فنا. ۹۳. بقا. ۹۴. تحقیق. ۹۵. تلبیس. ۹۶. وجود. ۹۷. تجرید. ۹۸. تغرید. ۹۹. جمع. ۱۰۰. توحید.

کوتاه سخن آن‌که: باید مراقب حرکات و سکنات
اعضا و جوارح باشیم تا خدای نکرده در راه معصیت
الهی گام برنداریم!
خداوند! ما را به راهی هدایت فرما که رضای تو در آن
است و ما را از راهی که ناخشنودی و سخط تو در آن
است بازدار!





درس هشتم: مقام یقظه و بیداری

قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ نَفْسٍ

بگو: شما را تنها به یک چیز اندرز می‌دهم، دو نفر دو نفر

یا به تنهایی برای خدا قیام کنید. (سبا / ۴۶)

• مقام یقظه و بیداری و معنای آن

اولین مرحله از مراحل اخلاقی، مقام یقظه و بیداری است.

بیداری به این معناست که انسان به این مسأله توجه داشته باشد که وجودش از کجا سرچشمه گرفته، برای چه به این ظلمتکده آمده و سرانجام به کجا می‌رود؟

انسانی که می‌داند زمانی بوده که وجود نداشته است و خداوند درباره‌اش چنین می‌فرماید: هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا! «آیا این گونه نیست که زمانی طولانی از روزگار برانسان گذشت که چیز قابل‌ذکری نبود»^۱، باید با خود بیاندیشد که به راستی برای چه به این دنیا آمده است؟ آیا به این دنیا آمده است تا همانند حیوانات به چرب و شیرین دنیا مشغول باشد؟ یا این که اهداف و مقاصد بالاتری از به وجود آمدن او وجود دارد؟ بنابراین برانسان لازم است تا با فکر کردن در این امور، از خواب غفلت بیدار شود.

خداوند تبارک و تعالی به پیامبرش می‌فرماید: قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ نَفْسٍ وَفَرَادَى: «بگو: شما را تنها به یک چیز اندرز می‌دهم،

مبارزه با نفس،
از موارد قیام
برای خدا

درس‌های اخلاق
حضرت آیت‌الله
انصاری شیرازی



دو نفر دو نفر یا به تنهایی برای خدا قیام کنید!». یکی از موارد قیام برای خدا این است که انسان پیش از آن که مرگ به سراغش بیاید از خواب غفلت بیدار شود. عمرها می‌گذرد و دوران پیری و سالخوردگی فرا می‌رسد، اگر انسان در جوانی با نفس مبارزه نکند، صفات بد در او ریشه می‌دواند و از بین بردن و ریشه‌کن نمودن آن بسیار سخت می‌شود.

میوه تا زمانی که خام و نارس است محکم به درخت چسبیده است و برای آن که بتوان از درخت جدایش کرد باید محکم او را گرفت و کشید. انسان نیز همین گونه است، مادامی که خام است، و حالت یقظه و بیداری برایش حاصل نشده، محکم به دنیا چسبیده و دل از دنیا نمی‌کند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نهج البلاغه نگرانی خود را از این بابت چنین اظهار داشته و می‌فرماید: **إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ إِثْنَانِ إِيْتَابُ الْهَوَى وَ طُولُ الْأَمَلِ**: «وحشتناک‌ترین چیزی که بر شما می‌ترسم، هواپرستی و آرزوهای دور و دراز است»^۱. پس حضرت بیشترین نگرانی و ترسی که نسبت به شیعیان و مسلمانان احساس می‌کند، از ناحیه همین دو صفت است، یعنی پیروی از هوای نفس و آرزوهای دراز.

یقظه و بیداری این است که انسان بداند کجا قرار دارد و به کجا می‌رود و عاقبت او چه خواهد شد

هواپرستی و آرزوهای دراز؛ وحشتناک‌ترین چیز برای انسان

بیداری واقعی در هنگام مرگ حاصل می‌شود

درس هشتم:
مقام یقظه
و بیداری

۱ - نهج البلاغه، بخش خطبه‌ها، خطبه ۴۲. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۴۱۹، باب ۱۵، حدیث ۳۹.

و این بدین معنا است که مردم خیال می‌کنند که در این دنیا بیدار هستند و هنگامی که می‌میرند به خواب می‌روند، در روایت آمده است: النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا: «مادامی که انسان در عالم طبیعت است همانند این است که خوابیده، ولی هنگامی که می‌میرد بیدار می‌شود»^۱.

قرآن کریم به طور صریح این واقعیت را گوشزد نموده و می‌فرماید: لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ: «خطاب

می‌شود: (تو از این صحنه غافل بودی) و ما پرده

را از چشم تو کنار زدیم و امروز چشم تو تیزبین است»^۲. در روز قیامت پرده‌ها کنار می‌رود و فهم

و درک بالایی از حقیقت عالم پیدا می‌شود، ولی

این فهم برای تکامل معنوی فایده‌ای ندارد؛ زیرا

اقتضای عالم مثال همین است. پس بهتر آن

است که انسان در همین دنیا، مقام و جوانی و ...

را عاریه بداند و آنها را هدف اصلی خودش قرار

ندهد، با خود بیاندیشد که تمام این ارزش‌های

دنیوی ناپایدار و رو به نابودی‌اند، بیاندیشد که

زیبایی پس از ۵۰ سال کاملاً از بین می‌رود و حتی

چنان می‌شود که انسان حاضر نیست نگاهش

بکند.

بنابراین در مقام یقظه و بیداری، سالک الی‌الله

چشم خود را باز می‌کند و در سرنوشت خود اندیشه



۱ - بحار الانوار، جلد ۴، صفحه ۴۳، باب ۵، ذیل حدیث ۱۸. عوالی اللئالی، جلد ۴، صفحه ۷۳، حدیث

می‌نماید و این مقدمه‌ای خواهد بود برای گام‌های بعدی سالک.

• اهمیت تفکرواندیشه

تفکرواندیشه در مسائل اعتقادی و زیربنایی آن قدر مهم و باارزش است که یکی از تعقیبات نماز نیز محسوب می‌شود. در کتاب عروة الوثقی آمده است: از جمله تعقیبات نماز این است که انسان پس از نماز هیچ ذکر نگوید، همین طور بنشیند و با خود تفکر کند^۱. با خود بیاندیشد که از کجا آمده و به کجا می‌رود و عاقبتش چه خواهد شد؟ برای به دست آوردن چنین روحیه‌ای است که علمای اخلاق دستور می‌دهند انسان حداقل هفته‌ای یک بار به قبرستان برود تا نسبت به آغاز و انجام خود بیشتر بیاندیشد.

اگر انسان به درستی به عاقبت خویش بیاندیشد، بهترین چیز را دوری از گناه خواهد دید، همچنان که حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «اگر خداوند به مردگان و اهل قبرستان اجازه سخن گفتن می‌داد، می‌گفتند: إِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى: «بهترین زاد و توشه، پرهیزگاری است»^۲، و تقوا به این معناست که انسان از معصیت پروا داشته باشد و به دنبال انجام گناه نرود.

بشر با این همه اکتشافات و پیشرفت‌های صنعتی، نمی‌تواند جواب این سؤال را بدهد که از کجا آمده است؟ اما این سؤال و سؤالاتی از این دست را دین مقدس اسلام و مذهب تشیع جعفری اثنی عشری پاسخ می‌دهد.

خداوند! ما را در راهی که رضایت تو در آن است قرار ده!

درس نهم: مقام توبه (۱)

وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

وای مؤمنان همگی به سوی خدا باز گردید،

تا رستگار شوید. (نور/ ۳۱)

• توبه و زمان انجام آن

یکی از مقامات سیر و سلوک الی الله، مقام توبه است. معنی توبه این است که انسان از گناه و معصیت خود نادم و پشیمان شده و به طاعت و بندگی خدا بازگردد، و انسانی که توبه می کند، در حقیقت به اصل خویش بازگشته است، و این بازگشتی است که باید انجام گیرد؛ چرا که مطابق قاعده ای معروف است که: «هر چیزی به سوی اصل خویش باز می گردد» (كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى أَصْلِهِ)^۱.

اما توبه در حقیقت بازگشت به خود است نه خداوند؛ زیرا هیچ موجودی قدرت روی گردانی از حق تعالی را ندارد و قادر به گریز و فرار از حکومت او نیست^۲. در قرآن کریم آمده است: فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَتَمَرَّ وَجْهُ اللَّهِ: «انسان به هر طرف رو آورد همان طرف حق تعالی جلوه دارد»^۳.

۱ - علل الشرایع، جلد ۲، صفحه ۶۰۹، حدیث ۸۱. الوافی، جلد ۴، صفحه ۴۹. البرهان فی تفسیر القرآن، جلد ۳، صفحه ۴۱۵، ذیل تفسیر آیات ۲۰ الی ۲۵ سوره نحل. بحار الانوار، جلد ۵، صفحه ۲۳۱، باب ۱۰، حدیث ۶.

۲ - این جمله اشاره به فرازی از دعای کمیل دارد «وَلَا يَمَكُنُ الْفَرَّارُ مِنْ حُكْمَتِكَ». (کلیات مفاتیح الجنان، صفحه ۱۶۱).

۳ - بقره / ۱۱۵.

بنابراین اگر در قرآن از تعبیر توبه و بازگشت به سوی خدا استفاده شده است، از روی مسامحه در تعبیر است، همانند این آیه که خداوند می‌فرماید: **وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ**: «شما مؤمنین به سوی خداوند باز گردید تا رستگار شوید».

اما مقام توبه زمانی پیش می‌آید که انسان از خواب غفلت بیدار شده و برای او سؤالات اساسی سه‌گانه زیر مطرح شده باشد که:

ز کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود

به کجا می‌روم آخرنمایی وطنم^۱

بنابراین تا زمانی که انسان متوجه این سؤالات اساسی نباشد و در مقام پیدا کردن جواب برای آنها نباشد، توبه برای او بی‌معناست؛ چرا که او راه فعلی خود را غلط نمی‌بیند که بخواهد از آن توبه کند. نکته دیگری که باید به آن توجه داشت این است که توبه را باید سریع انجام داد؛ چرا که از اموری است که وجوبش فوری است؛ زیرا گناه مانند کاسه زهری است که شخصی می‌نوشد، و هر چه زودتر از پادزهر آن استفاده شود، آثار سوء و نامناسب کمتری خواهد داشت و این که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: **التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ** «کسی که از گناه توبه کند، همانند کسی است که هیچ گناهی مرتکب نشده است»^۲، در صورتی است که در انجام توبه تأخیری صورت نگیرد.

توبه سریع،
تمام اثرات گناه را
محو می‌کند

۱ - دیوان غزلیات شمس، صفحه ۳۲۷. این غزل، از غزلیات منسوب به مولانا و یکی از معروفترین غزلیات پارسی است که در نسخه‌های قدیم دیوان کبیر وجود ندارد و در نسخه‌های جدید به صورت ملحقات آمده است. این اشعار به رغم زیبایی و بلندی مضمون، برخی ابیات آن با هم تناقض‌هایی داشته و همخوانی ندارد.

۲ - نهج الفصاحه، صفحه ۳۹۳. وسائل الشیعه، جلد ۱۶، صفحه ۷۵، باب ۸۶، حدیث ۲۱۰۲۲. بحارالانوار، جلد ۶، صفحه ۲۱، باب ۲۰، حدیث ۱۶.

درس نهج:
مقام توبه (۱)

ولی به هر حال، هیچ گاه نباید از رحمت خداوند
مأیوس شد، وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ: «و از رحمت خدا
مأیوس نشوید!»؛ چرا که هنگامی که انسان مرتکب
گناه می‌شود، رحمت بی‌کران حق تعالی، در توبه را به
روی او می‌گشاید، و با ندای تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا: «همگی
به سوی خدا باز گردید!» بنده آبق و فراری را به آستان
مقدس خود فرا می‌خواند. بنابراین در توبه هیچ گاه
بسته نیست.

• دریافت هدایت خاصه الهی و درک حضور او، اثر اطاعت از دستورات خداوند

انسان باید به این نکته توجه داشته باشد که ترک محرمات و انجام
واجبات سبب فوزنی توفیقات الهی می‌گردد. این دستور العمل به
ظاهر ساده و ابتدایی برای سالک و سائرالی الله، همانند سربازی که
در پادگان کشیک می‌دهد، مراقبت شدید و سختی را می‌طلبد، ولی
طبق آیات قرآن، مقدمه برکات آسمانی می‌شود.

قرآن کریم در این باره می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ
سُبُلَنَا﴾^۱ یعنی هرکس که برای رسیدن به خدا و مقامات الهی، با
نفس خود مبارزه کند و محرمات را ترک و واجبات را انجام دهد،
هدایتی از نوع ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾^۲، را نصیب او می‌کنیم،
یعنی او را به راه راست هدایت می‌کنیم تا راه‌های کمال و انسانیت را

۱- یوسف / ۸۷. وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ: «و از رحمت خدا مأیوس
نشوید که تنها گروه کافران از رحمت خدا مأیوس می‌شوند».

۲- ترجمه: «و آنان که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند، قطعاً به راه‌های خود، هدایتشان خواهیم
کرد» (عنکبوت / ۶۹).

۳- ترجمه: «ما را به راه راست هدایت کن!» (فاتحه / ۶).



طی کرده و به سر منزل مقصود برسد.

مراد از این هدایت، هدایت خاصه است و تنها به کسانی تعلق می‌گیرد که در راه خدا تلاش نموده و با نفس خود مبارزه کنند، ولی هدایت عامه، هدایتی است که نصیب همه افراد می‌شود، خداوند در قرآن کریم در این باره می‌فرماید: **إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِنَّمَا شَاكَرُوا وَإِنَّمَا كَفَرُوا**: «ما راه را به انسان نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس»^۱.

پس انسان باید از ترک محرمات و انجام واجبات شروع کند و پله پله بالا رود تا جایی که عالم را محضر حق تعالی دیده و حضورش را درک کند. هرکس به این نعمت بزرگ دست یابد، دامنش از گناه و معصیت پاک می‌گردد، و نه تنها اعضا و جوارح، بلکه قوه خیال و وهم خود را هم از پلیدی و بی‌طهارتی محفوظ می‌دارد؛ چون وجودش را در برابر اسمع السامعین و ابصر الناظرین (شنواترین شنوندگان و بیناترین بینندگان) می‌یابد.

البته باید گفت که خداوند متعال آشکار و هویدا است، **هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ**: «اوست اول و آخر و پیدا و پنهان»^۲ ولی شدت حضورش آن چنان است که باعث حجاب او شده است و ما غفلت زدگان، همانند ماهی که در اقیانوس به دنبال آب می‌گردد، در اقیانوس وجود به دنبال حقیقت او می‌گردیم، در حالی که عالم وجود، محضر اوست و برای دیدنش نیازی جز به توجه به او نیست!

دوست نزدیک‌تر از من به من است

وین عجب‌تر که من از وی دورم

چه کنم با که توان گفت که دوست

در کنار من و من مهجورم^۱

انسانی که برهه‌ای از حیات خود را در غفلت سپری کرده، باید به حبل و ریسمان توبه متمسک گردد تا از چاه دنیا بیرون آید و در دشت الهی با سرور و شادمانی روحانی زندگی نماید.

البته آنچه می‌گویم تنها از باب ﴿فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى﴾^۲ است که حتماً مؤمنین از آن بهره‌مند

می‌شوند و الا شأن آقایان طلاب اجل و بالاتر از آن است

که آنها را نصیحت کنم.

۱- کلیات سعدی شیرازی، گلستان، باب دوم در اخلاق درویشان، حکایت ۱۱، صفحه ۹۹.

۲- ترجمه: «پس تذکره اگر تذکر مفید باشد!» (اعلی / ۹).



درس دهم: مقام توبه (۲)

وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

و آنها که توبه نکنند، ستمکارند. (حجرات / ۱۱)

• توبه و استغفار، از راه‌های پیشگیری از گناه

یکی از راه‌های پیشگیری از گناه، توبه و استغفار است که از ارتکاب گناهان بعدی جلوگیری می‌کند، و به همین دلیل، خداوند کسانی که توبه نمی‌کنند را ستمکار می‌داند؛ چرا که انسان اگر خود را در چنگال نفس اماره اسیر کند و با توبه، خودش را آزاد نکند، بیچاره و بدبخت می‌شود و با این کار به نفس خویش ستم نموده است، بنابراین، منظور از ستمکار در اینجا نه ستمکار در حق دیگران، که بر نفس خود است «وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ».

عکس نقیض آیه شریفه نیز می‌گوید: «اگر کسی از گناه خود توبه کرد، بر نفس خود ظلم نکرده و ستمکار نیست» (لَيْسَ بِظَالِمٍ مَنْ تَابَ). اگر همت انسان آن قدر پست باشد که بعد از گناه و معصیت، توبه هم نکند، عاقبت خوبی نخواهد داشت و این معنی کاملاً ممکن است. گاهی سُکر و مستی مال، علم، مقام و یا زیبایی، چنان انسان را از خود بی‌خود می‌کند که متوجه خدا نمی‌شود و از او غفلت می‌ورزد و به فکر توبه هم نمی‌افتد. خداوند در جای دیگری از قرآن به این مطلب اشاره نموده و خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید: لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ.

کسی که توبه نکند، ستمکار است

علاقه زیاد
به ارزش‌های مادی،
سبب غفلت و بی‌عقلی

درس‌های اخلاق
حضرت آیت‌الله
انصاری شیرازی



«ای پیامبر! به جان تو سوگند که اینها در مستی شهوات نفسانی خود سرگردانند و عقل و شعور خود را از دست داده اند»^۱.

بنابراین انسان برای آن که مرتکب معصیتی نشود، باید همت نموده و تصمیم گرفته و به خداوند متعال و انبیاء و ائمه علیهم السلام متوسل شود و خود را به آنها بسپارد، و اگر خدای ناخواسته در برابر شیطان (دشمن خارجی) و یا در برابر نفس اماره (دشمن داخلی) شکست خورد و مرتکب معصیتی شد، خیلی زود توبه کند و آن را به تأخیر نیاندازد، که

اگر توبه به تأخیر بیافتد، اثرات سوء گناه، چنان می تواند جسم و روح انسان را به سقوط بکشانند که حتی با ارتکاب گناه خوشحال شود! در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمایند: چنین اشخاصی در قیامت در حالی داخل آتش می شود که گریانند، مَنْ أَذْنَبَ ذَنْبًا وَهُوَ صَاحِبُكَ دَخَلَ النَّارَ وَهُوَ يَاكُ: «هر کس گناهی را مرتکب شود و از آن خندان باشد، در حالی وارد دوزخ می شود که گریان است»^۲.

به همین دلیل، توبه، واجبی فوری است تا از آثار سوء گناه جلوگیری کند. باید خیلی در این راه مواظب بود و با اراده و توسل پیش رفت؛ چرا که همان نفس یا شیاطینی که می دانند چگونه ما را به گناه وادار کنند، به خوبی می دانند که چگونه توبه و استغفار را نیز از یاد ما ببرند. بنابراین، ناامیدی و یاسی که نسبت به بخشش و رحمت خداوند و

۱- حجر/ ۷۲.

۲- وسائل الشیعه، جلد ۱۵، صفحه ۳۰۵، باب ۴۰، حدیث ۲۰۵۸۶. بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۳۶، باب ۲۰، حدیث ۵۷.

توفیق در ترک گناه بعد از انجام گناه در انسان به وجود می‌آید، کار همین شیطان و نفس است که به هر روشی می‌خواهند رابطهٔ عبد و مولا را قطع کنند.

خوشا به حال آنهایی که اولاً گناه و معصیت نمی‌کنند؛ ثانیاً اگر هم گناه می‌کنند پشیمان می‌شوند و خیلی سریع در محضر پروردگار توبه و استغفار می‌کنند.

طلاب و جوانان وارسته که بهترین ایام عمر را می‌گذرانند، باید تلاش کنند که صفحهٔ سفید قلبشان با گناه آلوده نشود و اجازه ندهند که به غیر از «کلمهٔ الله» چیز دیگری در آن ثبت شود؛ چرا که در غیر این صورت، به مرور زمان، توبه و بازگشت و نجات، مشکل و مشکل‌تر می‌شود. خیلی مراقب دل و قلب خود باشید که دل محل تجلی اسماء و صفات الهی است، نه محل خواسته‌ها و تمایلات شیطانی.

نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست

چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم^۱

• توبه، منشأ برکات و درمان شقاوت

همان‌طور که گناهان منشأ بسیاری از بدبختی‌های بشر است، استغفار و توبه هم منشأ برکات فراوانی است. باید بدانیم که چگونه مشکلات و گرفتاری‌های خودمان را برطرف کنیم و نگذاریم که این قلب سفید و شفاف، در اثر گناه

به شقاوت و تیرگی بگراید. به همین دلیل پیامبر گرامی اسلام ﷺ چهار علامت و نشانه از نشانه‌های بدبختی و شقاوت را بیان نموده، تا با شناخت این علامت، بتوانیم در صدد رفع آن برآئیم. پیامبر گرامی اسلام ﷺ می‌فرمایند: مِنْ عِلَامَاتِ الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعَيْنِ وَ قَسْوَةُ الْقَلْبِ وَ شِدَّةُ الْحِرْصِ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ وَ الْإِصْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ: «از نشانه‌های بدبختی انسان، خشکی (و اشک نریختن) چشم، سختی دل، حرص زیاد در طلب روزی و اصرار بر گناه است»^۱.



کسی که نتواند در محضر پروردگار چند قطره اشک بریزد یا بر مصائب آل الله ﷺ گریه کند، بدبخت است.

انسانی که برادر دینی و یا هم‌نوع خود را در حالی ببیند که بر اثر سوء تغذیه، رنگ صورتش زرد شده و لاغر و نحیف گردیده، اگر منقلب نشود و او را یاری نکند، قسوی القلب و سنگدل است، و این نشانه بدبختی اوست.

کسی که در انجام گناه اصرار می‌کند و از آن دست برنمی‌دارد، این نیز علامت بدبختی و شقاوت اوست.

همچنین کسانی که برای دستیابی به امور دنیوی زیاده‌روی می‌کنند و حاضرند دست به هر کاری بزنند تا به مقامی از موقعیت‌های دنیائی برسند، اینها نشانه شقاوت و بدبختی آنهاست. چنین کسانی همواره به این فکر هستند که منزلی

۱- بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۵۲، باب ۴۴، حدیث ۱۱. خصال شیخ صدوق، جلد ۱، صفحه ۲۴۳، حدیث ۹۶.

با خصوصیات ویژه، یا اتومبیلی گران قیمت در اختیار داشته باشند؛ غافل از آن که دل باید محضر تجلی انوار الهی باشد، نه محل علاقه بی حد به امکانات دنیوی. او باید در برابر امکانات دنیوی، همچنان که مزیت‌ها و محسنات آنها را نزد خود در نظر می‌گیرد، مصلحت‌های دیگر و مضرات آن را نیز در نظر داشته باشد و به آنها دلبستگی پیدا نکند و تنها آنچه مصلحت است را از خالق خود درخواست نماید.

البته اسلام به کار و تلاش برای تأمین رفاه خانواده و اهل و عیال سفارش کرده است و هر کسی وظیفه دارد یک رفاه نسبی را برای زن و فرزند خود به وجود آورد، اما نباید دلبستگی به دنیا داشته باشد. پیامبرگرامی اسلام ﷺ می‌فرمایند: **إِعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا**: «در اهتمام به امور دنیوی چنان باش که گویا برای همیشه زنده خواهی ماند و در امور اخروی نیز طوری باش که گویا فردا از دنیا می‌روی»^۱.

پیامبرگرامی اسلام ﷺ این نشانه‌ها را ذکر نموده‌اند تا اگر کسی این علائم را در خود مشاهده کرد، در صدد جبران برآمده و توبه و استغفار نماید و شقاوت و بدبختی او برطرف شده و علائم نیز از میان بروند. همچنین برای پیشگیری از شقاوت نیز داروئی بهتر از توبه و استغفار نیست. انسان باید استغفار کند تا هم شقاوت‌مند نشود و هم اگر شقی شده است، این حالت او برطرف شود.

تلاش برای
معاد و معاش،
هر دو از دستورات
اسلامی است



۷۳



توبه و استغفار،
بهترین دارو
برای جلوگیری از
شقاوت و همچنین
درمان آن

درس‌های اخلاق
حضرت آیت‌الله
انصاری شیرازی

۱- وسائل الشیعه، جلد ۱۷، صفحه ۷۶، باب ۲۸، حدیث ۲۲۰۲۶. مستدرک الوسائل، جلد ۱، صفحه ۱۴۶، باب ۲۵، حدیث ۲۲۰.

چه قدر زیباست آهنگ استغفار! اگر انسان نیمه شب یا قبل از اذان صبح از خواب برخیزد و در اتاق تاریک، با گریه و اشک و آه، استغفار کند و استغفر الله و أتوب الیه بگوید، چرا که این کار باعث رضایت خداوند شده و خداوند نیز انسان را مورد رحمت الهی قرار می دهد. خداوند توفیق دهد که از توبه کنندگان و استغفارکنندگان واقعی باشیم تا درهای رحمت و لطف و عنایتش را به روی ما بگشاید!



درس یازدهم: مقام توبه (۳)

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ

خداوند هم توبه‌کنندگان را دوست دارد و هم پاکان را. (بقره/ ۲۲۲)

• توبه و معنای حقیق بازگشت به خداوند

یکی دیگر از مقامات اخلاقی، مقام توبه است. هنگامی که انسان از خواب غفلت بیدار شده و به هوش می‌آید، متوجه این مسأله می‌شود که باید به سوی خداوند متعال بازگردد و از هرچه غیر خدا است بگذرد. بنابراین توبه کاری است که فرد باید نسبت به گذشته خود انجام دهد و عزم جازم داشته باشد براینکه دیگر گناه نکند و به خدا نزدیک شود. البته انسان هر چقدر هم که گناه کند، تنها از جهت تشریع از خداوند دور می‌شود نه تکوین؛ چرا که خداوند بالاخره خالق انسان است و همان طور که صفر به خودی خود هیچ رقمی نیست و ارزشی ندارد و تنها هنگامی می‌تواند ارزش داشته باشد که در کنار عددی دیگر غیر از صفر قرار گیرد، انسان نیز ممکن الوجود است و به خودی خود هیچ نیست و تنها هنگامی از عدم و هیچی فاصله می‌گیرد که در کنار خداوند واجب الوجود قرار گیرد. به همین دلیل خداوند متعال با همه ممکنات است و از او نمی‌توان دور شد؛ چنان که خداوند می‌فرماید: نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِمْ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ: «ما از رگ گردن به او (انسان‌ها) نزدیک‌تریم»^۱، و یا در جای

دیگر می‌فرماید: **هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ**: «هر جا باشید خداوند با شماست»^۱.

دوست نزدیک‌تر از من به من است

وین عجب‌تر که من از وی دورم^۲

پس ممکن الوجود (مخلوق) از نظر تکوین، نه می‌تواند و نه امکان دارد که از خداوند دور شود، اما از نظر تشریع، وقتی انسان معصیت می‌کند و با اوامر خداوند مخالفت می‌ورزد، از او دور می‌شود، یعنی گناه، حجاب و پرده

ضخیمی را بین مُحِبِّ و محبوب ایجاد می‌کند و باعث فاصله انسان گناهکار از خدا می‌شود. این فاصله، فاصله مکانی نیست، همان طور که توبه و بازگشت هم جنبه مکانی ندارد.

حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم

خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم^۳

بنابراین از اثرات سوء گناه این است که بین خالق و مخلوق، حجاب ایجاد می‌کند و در میان گناهان، هیچ حجابی ضخیم‌تر از گناه خودپسندی و خودخواهی وجود ندارد؛ زیرا هنگامی که انسان تنها خود را ببیند و به خود اعتماد کند، دیگر خداوند را نمی‌بیند و ندیدن خداوند همان حجاب است که از پس خود، گرفتاری‌های بسیاری به دنبال دارد.

خودپسندی و خودخواهی،
ضخیم‌ترین حجاب

۱- حدید / ۴.

۲- کلیات سعدی شیرازی، گلستان، باب دوم در اخلاق درویشان، حکایت ۱۱، صفحه ۹۹.

۳- دیوان حافظ شیرازی، جلد ۱، صفحه ۶۸۴، غزل شماره ۳۳۴.



• حجاب‌ها، کی و چگونه کنار می‌روند؟

انسان باید بداند که این حجاب و فاصله را اگر در دنیا بر ندارد، هنگامی که با مرگ روبرو می‌شود از جلوی دیدگان او کنار خواهد رفت، ولی در آن هنگام، کنار رفتن حجاب دردی از او درمان نمی‌کند.

در قرآن کریم آمده است: **وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ * لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ الْكَادِيءُ:** «انسان وارد محشر می‌گردد، در

حالی که فرشته‌ای او را (به دادگاه الهی) می‌راند و گواهی نیز همراه او است * (به او خطاب می‌شود): توازن این صحنه و دادگاه بزرگ الهی غافل بودی، اکنون پرده را از چشم تو کنار زدیم و امروز چشمت تیزبین است»^۱.

فرزند مرحوم آیت‌الله قاضی طباطبایی رحمته‌الله نقل می‌کرد که پدرم می‌فرمود: «هر تردید و شکّی که باشد تا هنگام مردن است، ولی زمانی که انسان از این دنیا بیرون رفت، همه چیز برای او کشف می‌شود».

واقعاً می‌توان در این دنیا به جایی رسید که تمام حقایق پس از مرگ را دید، همان طور که برخی دارای موت اختیاری^۲ هستند و این حقایق را قبل از افراد دیگر می‌بینند.

گناه مانند سم است و اگر انسان مسموم شود، باید هرچه زودتر به

۱- ق / ۲۱ و ۲۲.

۲- موت یا مرگ اختیاری آن است که انسان قبل از آن که بمیرد و حقایق برای او روشن شود، با زحمت و ریاضت و تلاش و اختیار کاری کند که حالات پس از مرگ برای او حاصل شود و حقایق برای او روشن گردد و حدیث مشهور: **مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا:** «پیش از آن که بمیرید، بمیرید» (کشف الخفاء عجلونی، جلد ۲، صفحه ۲۹۰)، اشاره به همین معنی دارد.

معنای دیگری که می‌توان برای موت اختیاری بیان نمود این است که انسان بتواند با اختیار خود، روحش را هر کجا که خواست بفرستد و هر زمانی که اراده کرد تخلیه روح و ... انجام دهد (به نقل از پایگاه اینترنتی تبیان).

کنار رفتن حجاب
به هنگام مرگ
وبی فایده بودن آن



تأثیر مخرب گناه
و لزوم توبه سریع

درس‌های اخلاق
حضرت آیت‌الله
انصاری شیرازی



طیب مراجعه کرده و خود را مداوا کند. در روایت آمده است: «تأثیری که گناه در وجود انسان می‌گذارد بدتر از کاری است که قصاب با چاقو در بدن گوسفند انجام می‌دهد»^۱.

بنابراین اگر انسان مرتکب گناهی شد، باید با آب توبه خود را شستشودهد.

غسل در اشک زدم که اهل طریقت گویند

پاک شواول و پس دیده بر آن پاک انداز^۲

خداوند متعال، منزه و پاک است و کسی می‌تواند او را با چشمانش ببیند که چشمش را با اشک، تطهیر و پاک کرده باشد، نه کسی که چشمش به مال و جاه و مقام و نوامیس مردم است.

كَيْفَ تَرَى لَيْلَى بَعَيْنٍ تَرَاهَا سَوَاهَا وَمَا ظَهَرَتْهَا بِالْمَدَامِيعِ:

«تو چگونه قدرت دیدن لیلی را داری با چشمانی که به وسیله آن به غیر او نظر انداخته‌ای و آن چشمان را با اشک و سوز و آه تطهیر ننموده‌ای»^۳. از حضرت علی (ع) سؤال کردند: هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ حِينَ عَبَدْتَهُ؟ «آیا پروردگار خود را هنگام عبادت دیده‌ای؟» فرمود: مَا كُنْتُ أُعْبُدُ رَبًّا مَّ أَرُهُ: «هرگز خدایی را که ندیده‌ام پرستش نکرده‌ام»، سپس فرمود: لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْبَصَارِ وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ: «چشم‌های ظاهری او را نمی‌توانند ببینند، ولی قلب‌ها با حقیقت ایمان او را می‌بینند»^۴، بنابراین با این چشم‌های آلوده، نمی‌توان چهره یار را دید.

۱- إِنَّ الْعَمَلَ السَّيِّئَ أَسْرَعُ فِي ضَاحِيهِ مِنَ السَّيِّئِ فِي اللَّحْمِ (وسائل الشیعه، جلد ۱۵، صفحه ۳۰۲، باب ۴۰، حدیث ۲۰۵۷۸. بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۳۳۰، باب ۱۳۷، حدیث ۱۳).
۲- دیوان حافظ شیرازی، جلد ۱، صفحه ۵۳۲، غزل شماره ۲۵۸.
۳- دیوان قیس بن ملوح عامری، مشهور به مجنون لیلای عامریه، صفحه ۱۹۰.
۴- کافی، جلد ۱، صفحه ۱۳۸، حدیث ۴. بحار الانوار، جلد ۴، صفحه ۵۲، باب ۵، حدیث ۲۶.

• توبه و مراحل آن

توبه یکی از مقامات سالکین الی الله است. سالک پس از مقام یقظه و بیداری، متوجه می‌شود که دنیا جای ماندن نیست و امکان دارد به زودی از این عالم برود و باید زاد و توشه‌ای تهیه کند. او باید در این مقام تصمیم بگیرد: اولاً از گناهان گذشته‌اش استغفار کرده و جبران نماید و در مرحله بعد، دیگر مرتکب این گناهان و سایر گناهان نشود! او باید اگر حق الله و حق الناس به

گردن دارد اداء کند! اگر از کسی غیبت کرده، به کسی تهمت زده و یا کسی را مورد استهزاء قرار داده، اگر مفسده‌ای به وجود نمی‌آید، از آنها حلالیت بطلبد؛ زیرا آنهایی که چشم برزخی‌شان باز است، می‌بینند کسانی که غیبت می‌کنند، به چه عذابی گرفتار شده‌اند.

خداوند در قرآن کریم غیبت از یکدیگر را همچون خوردن گوشت بدن مرده یکدیگر دانسته و می‌فرماید: وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّحُبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ: «و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکنند! آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد (به یقین همه) شما از این امر کراهت دارید»^۱.

آری! کسانی هستند که می‌توانند حقایق این دنیا از جمله عذاب و تسبیح موجودات و... را ببینند و ادراک نمایند. علامه طباطبایی رحمته الله می‌فرمودند: «من در قم رفیقی دارم که شب‌ها از هیاهوی تسبیح موجودات خوابش نمی‌برد».

بعضی می‌پرسند: چه عملی انجام دهیم تا دیگر گناه نکنیم؟ این حرف بی‌معنایی است؛ برای این که اگر ذکر یا دعایی وجود داشت که

توبه یعنی
جبران گذشته
و عدم تکرار آن
در آینده

تا انسان آن را بخواند و گناه نکند، او دیگر نه یک انسان، بلکه فرشته و ملک بود. انسان فاعل مختار است و همیشه و هر لحظه سردوراهی حق و باطل قرار می‌گیرد که البته موظف است که طرف حق را انتخاب کند، اما فرشتگان مانند انسان‌ها در سردوراهی قرار نمی‌گیرند و همواره حق را انتخاب می‌کنند.

اما توبه چند سطح و مرحله دارد:

مرحله اول، توبه از گناه است. در این مرحله، انسان تصمیم می‌گیرد که واجبات خدا را انجام دهد و محرمات را ترک کند و این اولین قدمی است که انسان پس از یقظه و بیداری باید در راه سیر و سلوک بر دارد. انسان باید نسبت به احکام شرع مقدس و واجبات و محرمات الهی «كَامَلَتِ بَيْنَ يَدَيِ الْعَاسِلِ»^۱ باشد؛ یعنی همچون مرده‌ای باشد که غسال هر طرف بخواند حرکتش می‌دهد و او هیچ مخالفتی نمی‌کند، انسان نیز در برابر این احکام باید تابع محض باشد.

مرحله دوم توبه، ترک مکروهات و حتی ترک مباحات است که سالک پس از طی مرحله اول به این مرحله می‌رسد. او در این مرحله تا جایی که می‌تواند باید مکروهات و مباحات غیر ضروری را انجام ندهد، و اگر آنها را انجام داد، هر چند عذاب و عقابی ندارد، اما اهل سیر و سلوک نمی‌شود. **مرحله سوم** و آخرین مرحله، توبه از غیر خداوند است که سالک پس از طی دو مرحله قبل به آن می‌رسد. سالک در این مرحله مانند سربازی که کنار درب پادگان نگهبانی می‌دهد تا کسی وارد آن نشود، باید مواظب باشد تا غیر خداوند در قلب او وارد نشود.

نامه حق است دل، به حق بنگارش

نیست روا پر نقوش باطله باشد^۲

۱ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱۱، صفحه ۲۰۰. تفسیر ثعلبی، جلد ۳، صفحه ۱۹۲.

۲ - دیوان حاج ملا هادی سبزواری، بخش غزلیات، صفحه ۵۵.

توبه، اولین قدم حرکت و سیر به سوی خداوند است و از اهمیت فراوانی در سلوک برخوردار است که بدون آن هیچ موفقیتی حاصل نمی‌شود. توبه آنچنان مؤثر و ارزشمند است که در روایت آمده است: **التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ**: «کسی که از گناه توبه کند، همانند کسی است که گناه نکرده است».^۱

مرحوم شیخ کاشی از اساتید آیت الله بروجردی رحمته الله فرموده بود: «من می‌خواهم از عبادات هفتاد ساله خود توبه کنم؛ عباداتی که یا خلوص نیت در آن نبود و یا برای ریا بوده است!»

از خداوند توفیق توبه حقیقی و نصوح را مسألت داریم!





درس دوازدهم: مقام انابه و بازگشت

وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلُمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ
ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ

و به درگاه پروردگارتان باز گردید و در برابر او تسلیم شوید،

پیش از آن که عذاب به سراغ شما آید،

سپس (از سوی هیچ کس) یاری نشوید (زمر/ ۵۴)

• مقام انابه و معنای آن

یکی از مقامات سالکین الی الله، مقام انابه است که بعد از مقام توبه قرار دارد، و تفاوت انابه با توبه این است که توبه به معنای بازگشتن از معصیت به سوی طاعت است، ولی انابه به معنای بازگشتن به سوی پروردگار است. معنای انابه در یکی از آیات قرآن به خوبی بیان شده است، آنجا که می‌فرماید: **فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ**: «بگریزید به سوی پروردگار که من از سوی او برای شما انداز کننده‌ای آشکارم!»^۱، یعنی همانند کسی که در بیابان از یک حیوان درنده می‌ترسد و به درخت و سنگ پناه می‌آورد، شما نیز به سوی پروردگارتان بگریزید و به او پناه ببرید!

از نظر قرآن کریم و روایات ائمه معصومین (علیهم‌السلام)، معصیت و هوا و هوس، از حیوان وحشی درنده‌تر، و از صاعقه و زمین‌لرزه ترسناک‌تر است، ولی متأسفانه چون انسان با هوا و هوس انس گرفته، متوجه این

توبه، بازگشت به طاعت،
وانابه بازگشت
به پروردگار است

انس با گناه
و هوا و هوس،
باعث غفلت و خطر

درس‌های اخلاق
حضرت آیت‌الله
انصاری شیرازی



مسأله نیست و نمی‌ترسد. اگر چشم باطنی انسان باز بود، از انجام معصیت، بیشتر از مار و عقرب می‌ترسید؛ چرا که آنها، تنها بدن انسان را نابود می‌کنند، ولی معصیت بر روح و جان انسان لطمه می‌زند. بنابراین انسان جز رفتن به سوی خداوند، هیچ راه دیگری ندارد. نکته‌ای هم که بد نیست در اینجا به آن اشاره شود، آن است که: هر چند بازگشت به سوی خدا، به معنای این است که انسان بی‌سو و بی‌جهت شود و نیات غیر خدایی را از دل بکند و به حرکتی دیگر و بازگشت نیاز نیست، ولی قرآن از این بی‌سو و بی‌جهت شدن و تخلیه دل و جان از غیروا، تعبیر به بازگشت و انابه به سوی او می‌نماید. بنابراین به پیروی از قرآن، ما نیز از آن به انابه و بازگشت تعبیر می‌کنیم.

هیچ گنجی بی‌د و بی‌دام نیست

جز به خلوتگاه حق آرام نیست^۱

سالکی که دارای مقام انابه باشد، باید از معاصی، عقاید نادرست و اخلاق قبیح به سوی خداوند پناه ببرد. باید دانست کسی که به خداوند پناهانده شود هیچ کمبودی ندارد، چنان که در دعای عرفه آمده است: مَا ذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ وَمَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ: «کسی که با خدا نیست هیچ سرمایه و پشتوانه‌ای ندارد و آن که تورا یافت، همه چیز و همه کس را دارد»، و به عبارت دیگر کسی که تورا نداشته و با تو ارتباط نداشته باشد، چه چیزی دارد؟! و کسی که

تنها سرمایه واقعی انسان، پناه بردن به خداوند است

هر کس خدا را دارد، همه چیز دارد

درس نوازدهم:

مقام
انابه و بازگشت

۱ - مثنوی معنوی مولوی، دفتر دوم، صفحه ۲۰۵، تعریف کردن منادیان قاضی...

تورا داشته باشد و با توارتباط داشته باشد، چه چیزی ندارد؟! درست است که تمام موجودات تکویناً خداخواه هستند و در فطرت آنها مقرر شده است که جز او را نپرستند، «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»^۱ ولی آنچه مورد بحث است، این است که اگر کسی تشریعاً خدا را نداشته باشد، هیچ ندارد. یعنی کسی که به یاد خدا نیست زندگی اش معنایی ندارد.

اگر از افرادی که در همین دنیا به خداوند متعال توجه دارند سؤال شود:

شما چه آرزویی دارید؟ جواب می دهند: ما هیچ آرزویی نداریم؛ چرا که به کمال خودمان رسیده ایم. آری! آنها در مقام انابه، خود را نمی بینند و همه توفیقات و حتی بازگشت و انابه به سوی خداوند را نیز از او می دانند. ولی کسی که به یاد خداوند نیست، دائماً در تزلزل و پریشانی و غم ناشستن امور دنیوی است.

بنابراین باید دانست که تمام ناراحتی های جهان در اثر عدم ارتباط با حق تبارک و تعالی است و تنها راه رهایی از این ناراحتی ها، بازگشت و انابه به سوی او و سپردن همه چیز به اوست. مرحوم آقا شیخ غلامرضا یزدی رحمته الله می فرمود: تن را دل کن، دل را جان کن، و جان را به جانان بسپار! خداوند متعال به ارحم الراحمین بودنش همه ما را هدایت بفرماید!





درس سیزدهم: مقام تفکر

تَفَكُّرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةٍ

یک ساعت تفکر، بهتر از شصت سال عبادت است.^۱

• تفکرو ارزش آن

یکی دیگر از مقامات اخلاقی، مقام تفکر و اندیشیدن است و بهترین نوع آن، تفکر در سه مطلب زیر است:

۱. وجودم از کجا سرچشمه گرفته و این وجود را چه کسی اعطا کرده است؟ ۲. برای چه به این عالم طبیعت آمده‌ام؟ ۳. و به کجا می‌روم؟

ز کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود

به کجا می‌روم آخرنمایی وطنم^۲

تفکر در این امور بهترین تفکر است و اختصاص به هیچ کسی ندارد. تمام انسان‌ها اعم از عالم و جاهل، غنی و فقیر، متمدن و متوحش از خودشان این سؤالات را می‌پرسند. بنابراین، این سؤالات کلیدی‌ترین سؤالات بشر است و تفکر در آنها، تمام مسیر زندگی را دستخوش تغییر قرار می‌دهد. به همین دلیل است که امام علی علیه السلام فرمود: رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً عَلِمَ مِنْ أَيْنَ وَفِي أَيْنَ وَإِلَى أَيْنَ: «خداوند رحمت کند کسی را که بداند

۱ - بحار الانوار، جلد ۶۶، صفحه ۲۹۳. تفسیر رازی، جلد ۲، صفحه ۱۸۸. مجمع البحرین، جلد ۳، صفحه ۴۲۲.

۲ - دیوان غزلیات شمس، صفحه ۳۲۷.



از کجا آمده، در کجا قرار دارد و به کجا خواهد رفت؛
چرا که اگر انسان به درستی به این سؤالات پاسخ دهد، به
سعادت ابدی دست می‌یابد.

تفکر و اندیشیدن به تهذیب اخلاق نیز کمک بسیار
زیادی می‌کند، آنچنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره
فرمودند: **تَفَكُّرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةٍ**: «یک ساعت
اندیشیدن، بهتر از شصت سال عبادت است».^۱
رهبر انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی رحمته الله علیه نیز در

مسجد سلماسی شبیه این‌گونه روایتی را چنین نقل
فرمودند: **تَفَكُّرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ أَلْفِ سَنَةٍ**: «یک ساعت تفکر، بهتر از
هزار سال عبادت است».^۲

در این باره که چرا تفکر از عبادت ارجح و برتر است، علماء مطالبی
فرموده‌اند. یکی از آنها این است که: اندیشه و تفکر، کارِ قلب است و
عبادت، کارِ اعضاء و جوارح، و چون قلب بر سایر اعضاء بدن شرافت
و برتری دارد، پس اثری که از آن صادر می‌شود نیز برتر است. البته مراد
از قلب در مسائل معنوی، عضوی که در طرف چپ سینه قرار دارد،
نیست، بلکه منظور از قلب، روح و جان انسان است.^۳

• تفکر و تضرع، لازمه تحصیل کمالات

دو چیز در تحصیل و به دست آوردن کمالات و انسانیت انسان مؤثر
است: **تفکر و تضرع**؛ که تضرع در عقل عملی، کار تفکر را در عقل

۱ - بحار الانوار، جلد ۶۶، صفحه ۲۹۳، تفسیر رازی، جلد ۲، صفحه ۱۸۸، مجمع البحرین، جلد ۳، صفحه ۴۲۲.

۲ - تذکرة الموضوعات، الفتی، صفحه ۱۸۸.

۳ - تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحات ۸۷ تا ۸۹، ذیل آیات ۶ تا ۷ سورة بقره.



نظری می‌کند^۱. از یکی از بزرگان نقل می‌کنند: هر گاه مسأله‌ای علمی برای ایشان مشکل می‌شد به مسجدی می‌رفت و دو رکعت نماز می‌خواند و از خداوند متعال درخواست می‌کرد که این مسأله را برای او حل کند و برای او حل می‌شد.^۲

برای به دست آوردن کمالات، از نظر عقل نظری هم باید فکرو اندیشه را به کار انداخت. فکرائسان باید زاینده باشد، به خصوص برای طلبه که باید تفکرو اندیشه داشته



باشد؛ همانند مرحوم آیت الله محمد حسن نجفی صاحب جواهر که مدت ۳۰ سال، کتاب «شرایع» را می‌خواند و توضیح عبارات آن را می‌نوشت. ایشان سی سال تمام، هیچ کار علمی دیگری نمی‌کردند و آنچنان پیگیر و مشغول کار علمی خود بودند که نقل شده است: ایشان پسر جوانی داشت که مجتهد بود و در آن ایام از دنیا رحلت کرد و آن شب نتوانستند جنازه او را به خاک بسپارند. مرحوم صاحب جواهر در همان اتاقی که جنازه پسر مجتهدش قرار داشت، به نوشتن ادامه داد و حتی در چنین شبی نیز دست از تفکر نکشید تا کتاب «جواهر الکلام» را تألیف نمودند که هم اکنون نیز بهترین کتاب فقهی است. البته نباید به کتاب «جواهر الکلام» اکتفاء کرد؛ چرا که اگر فکرها به کار بیافتد، بهتر از کتاب جواهر هم نوشته می‌شود.

خداوند متعال این ضروریات و بدیهیات^۳ را نعمتی قرار داده تا بشر

تمام افکار و نظرها
از خداوند است

۱ - در مورد عقل نظری و عقل عملی، به پاورقی درس هفت مراجعه شود.

۲ - شاید اشاره به داستان ملاصدرا باشد که در روستای کُتک در اطراف قم ساکن بود و هر گاه مسأله‌ای برایش مشکل می‌شد، به حرم حضرت معصومه علیها السلام می‌آمد و پس از توسل و نماز، مسأله برایش حل می‌شد. این داستان چندین مرتبه توسط مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله نقل و در کتب مختلف نیز چاپ شده است (گنجینه دانشمندان، جلد ۱، صفحه ۳۹).

۳ - ضروریات و بدیهیات، دو پایه مهم در استنتاج و برهان هستند که بر پایه آنها، سایر علوم به وجود می‌آیند.



بر پایه آنها بتواند به نظریات برسد؛ به خصوص اگر فکر منور به نور ایمان، نور نماز شب و شب زنده داری، نور نماز اول وقت و در صورت امکان، منور به نور بوسیدن دست پدر و مادر باشد، که در این صورت، فکرها مفیدتر و مؤثرتر خواهند بود. البته باید بدانیم که تمام فکرها و نظرها از اوست؛ چرا که هر چه هست از اوست. خداوند متعال نیز در قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ، وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»^۱ و هیچ چیز نیست مگر آن که خزائن آن نزد ماست، ولی ما به جز اندازه معینی آن را نازل نمی‌کنیم»^۱.

• افاضه علوم به وسیله تفکر، تضرع و آموزش

علماء برای این مطلب که هر فکر و نظر و صورت ذهنیه‌ای از خداوند است، برهان و دلیل اقامه کرده‌اند. آنها گفته‌اند که صور علمیه و صور ذهنیه^۲ در عالم طبیعت یافت نمی‌شود و اگر علم و صورتی در ذهن حاصل شود، از عالم بالا افاضه می‌شود.

معتزله قائلند: هنگامی که انسان صغری و کبری تشکیل می‌دهد، همین صغری و کبری، علت تامه ایجاد نتیجه است، بنابراین، آنها علت تامه نتیجه را، صغری و کبری می‌دانند.

اشاعره که قائل به جبر هستند و نتوانستند از دریای جبر نجات پیدا کنند می‌گویند: عادت خداوند این‌طور جاری شده است که هرگاه

نظر معتزله،
اشاعره و علمای شیعه
درباره چگونگی
ایجاد صور ذهنیه

۱- حجر/ ۲۱.

۲- صورت ذهنیه: به صورتی می‌گویند که با ادراک موجود خارجی و یا غیر آن، در ذهن پدید آمده و نقش می‌بندد و به لحاظ ماهیت، همان شیء درک شده است ولی از نظر وجودی دو تا هستند، و این صورت ذهنی، در ذات کسی که درک می‌کند و یا در وسیله ادراک او پدید می‌آید و مراد از صور علمیه، همان صور ذهنیه‌اند. (شرح المصطلحات الفلسفیه، النص، صفحه ۱۸۳، مدخل الصوره الذهنیه، ۷۷۲).



صغری و کبری را کنار هم گذاشتید، مولّد نتیجه باشد. اما علمای شیعه هیچ کدام را قبول ندارند و می‌گویند: هنگامی که انسان فکر کند و صغری و کبری و یا جنس و فصل را کنار هم بگذارد، در این هنگام، این آمادگی را پیدا می‌کند که خداوند متعال به وسیله فرشتگان و ملائکه، مخصوصاً جبرئیل که متصدی افاضه علوم است، این نتیجه و معرّف را به قلب انسان افاضه کند. به قول مرحوم حاجی سبزواری که می‌گوید:

وَالْحَقُّ أَنَّ فَاضَ مِنَ الْقُدْسِ الصُّورِ

وَإِنَّمَا إِعْدَادُهُ مِنَ الْفِكْرِ^۱

«حقّ آن است که صورت‌های ذهنی از ناحیه مقدّس خداوند جاری می‌شود، و تنها آماده‌سازی و احضار آن در ذهن، توسط فکرها انجام می‌پذیرد».

فکرها باید به کار بیافتند، افکار نوتولید کنند و نباید به سخن استاد اکتفا کرد! استاد، بزرگوار است، اما انسان باید خودش نیز اظهار نظر نماید و فکر تولید کند. بنابراین، تفکّر انسان را آماده می‌کند که از عالم بالا، علم به انسان افاضه شود، و تضریع باعث می‌شود که تفکرات عالی به انسان افاضه شود. به همین جهت است که فکر کردن و درس خواندن بدون تهذیب هیچ فایده‌ای ندارد.

حضرت امام صادق (علیه السلام) به عنوان بصری فرمودند: لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعْلُمِ: «علم، تنها آموزش نیست»^۲؛ زیرا میان علوم دینی و علوم دنیایی فرق است. کسی که می‌خواهد ریاضیات عالیّه را بفهمد اگر خدای نخواستہ شراب هم بخورد به آن می‌رسد، ولی علوم دینی این‌طور

بدون تضریع نمی‌توان
به درجات عالی
علوم دینی رسید

درس‌های اخلاق
حضرت آیت‌الله
انصاری شیرازی

۱- شرح المنظومه، ملاهادی سبزواری، جلد ۱، صفحه ۲۸۳، القیاس.

۲- بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۲۲۵، باب ۷، حدیث ۱۷. میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه ۲۰۸۶.



نیست. به خصوص اگر مطالعه، خواندن و مباحثه برای رضای خداوند باشد، که در این صورت از هر عبادتی بالاتر است. البته آموزش، شرط لازم تولید فکر است و فی نفسه مطلوب و پسندیده است. نگردد علم هرگز جمع با آرزو ملک خواهی سگ از خود دور انداز

علوم دین را خلاق فرشته است نباشد در دلی کو سگ سرشت است^۱
در روایت آمده است: إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَا تَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ: «فرشتگان به خانه‌ای که سگ در آن باشد، داخل نمی‌شوند»^۲. این بدان معنا است که فرشته علم، در دلی که صفات سگ در او است، وارد نمی‌شود، چنین دلی برای عالم شدن نیاز به تهذیب دارد.
علم‌اندوزی نیز آدابی دارد که رعایت آن انسان را هم در کسب علم کمک می‌کند و هم در تهذیب نفس یاری می‌نماید:

۱. خوب است که جوینده علم چند دقیقه پیش از استاد در درس حاضر باشد، تا اگر در ابتدای درس مطلبی کلیدی بیان شد، حاضر باشد.

۲. مباحثه کردن نیز بسیار شایسته است. علامه طباطبایی رحمته الله می‌فرمود: یکی از علل عمق یافتن درس‌های حوزوی همین مباحثه‌های دو یا چند نفره است؛ زیرا هر طرف مباحثه در درس، یک جنبه از مطلب را متوجه می‌شود و همچنین در مباحثه هریک از مباحثه‌کنندگان یک نظر را قبول می‌کند و این باعث مباحثه بیشتر و روشن‌تر شدن مطلب می‌شود!

خدایا ما را به تفکر و تهذیب موفق بفرما!

حضور در درس
پیش از استاد و مباحثه،
دو مورد از آداب تعلم

۱ - گلشن راز، شیخ محمود شبستری، صفحه ۷۶، سؤال دهم.

۲ - من لا یحضره الفقیه، جلد ۱، صفحه ۲۴۶، حدیث ۷۲۳. بحار الانوار، جلد ۶۲، صفحه ۵۳، باب ۱، حدیث ۱۵.

درس چهاردهم: مقام تذکر (۱)

وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً

و پیش از این از آدم پیمان (اطاعت) گرفته بودیم؛

اما او فراموش کرد؛ و عزم استواری برای او نیافتیم. (طه / ۱۱۵)

• مقام تذکر و بدهات وجود خدا

یکی از مقامات اخلاقی، مقام تذکر است. تذکر به معنی یادآوری کردن مطالب آموخته شده است و این مقام بالاتر از مقام تفکر است؛ زیرا تفکر و استدلال و نتیجه‌گیری نیاز به مقدمات و آوردن جنس و فصل دارد، در حالی که تذکر، به یاد آوردن مسائل حل شده گذشته بوده و از بدیهیات است و برای انجام آن نیازی به این‌گونه امور نیست. فطرت انسانی، فطرتی الهی است و تمام معارف و اعتقادات مذهبی به طور فطری در سرشت آدمی نهفته است، به عبارت دیگر اگر همه چیز را در مورد انسان کنار بگذاریم و فقط طبع و فطرت انسان را در نظر بگیریم، تمام انسان‌ها موحد هستند؛ زیرا توحید در فطرت انسان است و محال است که موجود ممکن الوجود، تکویناً حضور حق تعالی را فراموش کند. دلیل این امر آن است که انسان به خداوند علم حضوری دارد و این درست مانند علم حضوری انسان به خودش است که هیچ وقت خودش را فراموش نمی‌کند، ولی مشاغل و گرفتاری‌های دنیوی و تعلقات و توجهاتی که انسان به عالم ماده دارد، او را از توجه و یادآوری حق سبحانه منصرف داشته است.

البته گاهی اوقات انسان تشریعاً خدا را فراموش می‌کند، که در این هنگام انسان در مقام تذکر، وظیفه‌ای جز کنار زدن حجابِ غفلت ندارد و اگر در این راه موفق شده و بتواند متذکر شود و حجابِ غفلت را کنار زند، تمام معارف را در وجود خودش خواهد یافت.

مفسر کبیر علامه طباطبایی رحمته الله علیه می‌فرمودند: در قرآن دلیلی برای اثبات خداوند متعال ذکر نشده است؛ زیرا وجود او بدیهی است و بدیهیات استدلال نمی‌خواهند، بلکه به خاطر توجه به امور دیگر مورد غفلت و نسیان واقع می‌شود که نیاز به تذکر و یادآوری دارد تا فرد متوجه سرمایه‌های درونی خود شود.

جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی

غبار به نشان تا نظر توانی کرد^۱

درست به همین دلیل است که انبیاء علیهم السلام مبعوث نشدند تا برای اثبات وجود خداوند متعال برای انسان‌ها دلیل و برهان اقامه کنند، بلکه آمدند تا طبق آیه **فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى**: «پس تذکرده، اگر تذکر مفید باشد»^۲، به بشر متذکر شوند و بگویند که: «ای بشر! بدان که تومی دانی خدایی هست!» و نگفتند: «بدان که خدایی هست!»؛ زیرا معنا ندارد مطلبی که در فطرت آدمی نهفته است را آموزش دهند و اگر هم در مواردی ادله‌ای بر وجود خداوند اقامه کرده‌اند یا برای تأکید بر وجود او و دلالتِ فطرت بر وجود او بوده و یا برای ارائه به ملحدین و کفار بوده است. بنابراین، این خداوند

انبیاء برای تذکر
مبعوث شده‌اند،
نه اثبات خداوند

۱ - دیوان حافظ شیرازی، جلد ۱، صفحه ۲۹۰، غزل شماره ۱۳۷.

۲ - اعلی / ۹.

نیست که نیاز به اثبات دارد؛ چرا که وجودش بدیهی است، بلکه این ممکنات هستند که نیاز به اثبات وجود دارند و این که وجود دارند یا خیر؟ انسان مؤمن و مسلمان وقتی از مرز سفسطه و توهم گذشت، می‌فهمد که خداوند، قیوم و وجودبخش به همه موجودات است؛ به گونه‌ای که اگر در تمام نظام طبیعت فقط یک دانه گندم وجود داشته باشد، همان برای اثبات خداوند کافی است.

اگر یک ذره را برگیری از جای خلل یابد همه عالم سراپای^۱

بنابراین وظیفه بندگان، یادآوری او است، همان طور که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: **وَإِذْ كُرِّرْتُكَ إِذَا نَسِيتَ**: «و هر گاه فراموش کردی، پروردگارت را به خاطر بیاور»^۲، و جناب علامه طباطبایی رحمته الله علیه آیه را چنین معنا نموده‌اند: «اگر پروردگارت را فراموش کردی دوباره متذکر او شو!».

● غرور و تکبر، از آثار سوء فراموشی خداوند

یکی از آثار این نسیان و فراموشی، غرور و تکبر و منیت است. گاهی انسان متواضع و فروتن، کار خیریه مانند تهجد و تذکرانجام می‌دهد، ولی خیال می‌کند که خودش با نیرو و قوت خودش آن کار را انجام داده و نیرو دهنده اصلی و خداوند را فراموش می‌کند و لذا مغرور می‌شود.

گاهی ما طلبه‌ها خیال می‌کنیم با خواندن ادبیات و فقه و اصول به جایی رسیده‌ایم و کسی شده‌ایم،

۱- گلشن راز شیخ محمود شبستری، صفحه ۵۳، سؤال دوم.

۲- کشف / ۲۴.



ولی در حقیقت هیچ هستیم. درست است که علوم دینی اهمیت زیادی دارند، ولی با «مَن» و منیت سازگار نیست. به همین دلیل در حدیثی آمده است: مَنْ قَالَ أَنَا عَالِمٌ فَهُوَ جَاهِلٌ: «هرکس بگوید من عالم هستم، جاهل است»^۱.

«من، من» گفتن، کاری بچه‌گانه است؛ چرا که این بچه‌ها هستند که معمولاً خود را کامل می‌بینند و تنها خودشان را می‌بینند و همه چیز را برای خود می‌دانند. شیطان نیز اولین کسی بود که با غرور

«من» را به کار برد و گفت: أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ: «من از آدم بهترم، مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گِل»^۲، فرعون نیز گفت: أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى: «من پروردگار برتر شما هستم»^۳.

سرانجام این‌گونه افراد معلوم است که همانا سقوط و عاقبتی بسیار بد می‌باشد. به خصوص اگر انسان برای اثبات برتری و تفوق خود که از غرورش سرچشمه می‌گیرد، در مقام انتقام‌گیری قرار گیرد، که در این صورت به نهایت غرور و تکبر می‌رسد.

داستانی نقل می‌کنند که به زیبایی این معنا را بیان می‌کند، می‌گویند:

عاشقی در خانه معشوق را زد، معشوق از پشت در گفت: کیستی؟
جواب آمد که: «من».

۱ - بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۱۰، باب ۱۵، حدیث ۲۳. منیة المريد، صفحه ۱۳۷.

۲ - اعراف / ۱۲، ص / ۷۶.

۳ - نازعات / ۲۴.

گفت: «تا من» در کار باشد، جای تو اینجاست.
 سال‌ها پس از سیر و سلوک طاقت فرسا، دوباره به خانه معشوق آمد و
 در زد. صدا آمد که: «کیستی؟»
 گفت: «تو» و آنگاه بود که در برایش باز شد.^۱

انسان عاقل باید متذکر باشد و خودش و وظایف و تعهداتش را
 فراموش نکند؛ زیرا طبق آیه: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ: «پیش از این
 از آدم پیمان گرفته بودیم»، خداوند در عالمی دیگر با بنی آدم عهد
 کرده که ما بنده او باشیم و او خدای ما باشد؛ ولی
 متأسفانه انسان، عهد مذکور را فراموش کرد: فَتَنِي
 وَلَمْ يَجِدْ لَهُ عَزْمًا: «اما او فراموش کرد و عزم استواری
 برای او نیافتیم». هنگامی که انسان مرتکب
 معصیتی می‌شود، در واقع آن عهد و میثاق بزرگ
 به خداوند را فراموش کرده است و انتظاراتی که از
 او هست را انجام نمی‌دهد، در حالی که خداوند
 به آنچه از او انتظار داریم عمل کرده و لطف و
 رحمت واسعه خود را از بندگانش دریغ نرزیده و
 سفره روزی‌اش را برای همه می‌گستراند.

• تذکرو یادآوری، مانع کبر و غرور

خداوند متعال در قرآن کریم از سرگذشت اقوام
 گذشته نظیر عاد، ثمود و... سخن به میان آورده
 است. قرآن، کتاب قصه و داستان نیست، بلکه
 بزرگ‌ترین کتاب انسان‌ساز است، کتاب تذکر

و یادآوری است؛ و دقیقاً به همین دلیل است که سرگذشت اقوام گذشته را بیان می‌کند تا مایه تذکر و یادآوری باشد. چنان که قرآن می‌فرماید: مَا أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى * إِلَّا تَذَكُّرٌ لِّمَن يَخْشَى: «ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را سخت به زحمت بیافکنی * آن را فقط برای یادآوری کسانی که (از خدا) می‌ترسند نازل ساختیم»^۱.

بنابراین کسی که قرآن می‌خواند، باید با خواندن سرگذشت و سرنوشت افراد و اشخاصی که در قرآن ذکر شده‌اند، متذکر شود و از حالات آنها عبرت گیرد. باید قرآن را بخواند و بفهمد که چیست و سرانجامش به کجا می‌انجامد، تا تکبر و غرور نداشته باشد، انسانی که قرآن درباره‌اش می‌گوید: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى: «ما شما را از زمین آفریدیم و به آن باز می‌گردانیم و بار دیگر شما را از آن بیرون می‌آوریم»^۲.

به راستی این انسان به چه چیزی می‌نازد؟ اگر به حسن و جمال خود می‌بالد که تا چهل، پنجاه سالگی بیشتر نیست. اگر به مال و منال خود می‌بالد که مال زیاد، فشار خون و سکتۀ مغزی و مردن به دنبال دارد. و اگر به جاه و مقام مفتخر است، آن نیز با اندک تغییر و تحولی از بین می‌رود. به طور مثال امام جماعت که در نماز جلوایستاده است، اگر همه مأمومین برگردند، با یک عقب‌گرد، امام در صف آخر واقع می‌شود؛ به راستی چقدر این ریاست‌ها اعتباری و بی‌ارزشند که با یک عقب‌گرد و تغییر و تحول از بین می‌روند؟!

انسان برای آن که غفلت نکند و به تکبر و غرور مبتلا نشود، باید دائماً وضعیت اصلی و واقعی خود را به یاد آورد، همچون ایاز غلام سلطان محمود غزنوی.

۱- طه / ۲ و ۳.

۲- طه / ۵۵.

نقل شده است که او غلام سیاهی بود که سلطان محمود غزنوی او را دوست داشت. ایاز اتفاقی داشت که روزی یک مرتبه به درون آن می‌رفت و نگاهی به خود می‌انداخت و بیرون می‌آمد و این شعر زبان حالش بود و آن را زمزمه می‌کرد:

از منی بودی منی را واگذار ای ایاز آن پوستین را یاد آر

دشمنان و رقبای ایاز احساس کردند که فرصت خوبی برای دور ساختن ایاز از سلطان محمود فراهم آمده است، به همین جهت به سلطان محمود گفتند: او در این اتاق گنجی دارد.

سلطان محمود قبول نکرد، ولی عاقبت پس از سعایت بسیار از سوی آنان، گفت: اشکالی ندارد، بروید گنج را پیدا کنید!

آنها رفتند، ولی چیزی جز پوستین کهنه‌ای که آویزان بود، نیافتند. بعدها از ایاز پرسیدند که این پوستین کهنه و آن شعری که زمزمه می‌کردی، چه معنایی دارد؟

گفت: من غلامی سیاه بودم و این پوستین فرسوده لباس من بود، و اکنون به ملازمت سلطان رسیده‌ام، من برای آن که گذشتۀ خود را به یاد آورم و به غرور و تکبر دچار نشوم، هر روز به این پوستین نگاه می‌کنم و آن شعر را زمزمه می‌کنم.^۱

هر که نه گویای تو خاموش به! هر چه نه یاد تو فراموش به!^۲

خداوند متعال همه ما را از شر منیت و خودخواهی نجات داده و توفیق پیمودن مراحل عالیۀ علم و عمل عنایت فرماید!



درس پانزدهم: مقام تذکر (۲)

وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ

تنها کسانی متذکر این حقایق می‌شوند که (به سوی خدا)
باز می‌گردند. (غافر/ ۱۳)

• ذکر، انواع آن و بهترین ذکر

تذکر، همان یادآوری خداوند متعال در همه امور است و کسی که خداوند را یاد کند، خداوند همنشین اوست. خداوند در حدیثی قدسی می‌فرماید: **أَنَا جَلِيسُ مَنْ ذَكَرَنِي: «من همنشین کسی هستم که مرا یاد کند»**.^۱

ذکر قلبی و لسانی

یادآوری و ذکر دو نوع است: ذکر قلبی و ذکر لسانی. ذکر و یادآوری قلبی از نعمت‌های معنوی است و آثار و برکات شگرفی دارد، اما اگر ذکر تنها لسانی و زبانی باشد هم فوائد زیادی بر آن مترتب است؛ زیرا زبانی که نام خدا بر آن جاری باشد، بر سایر اعضای انسان نیز تأثیر می‌گذارد و کم‌کم انسان را به ذکر قلبی می‌رساند.

بهترین ذکر لسانی،
تسبیحات
حضرت زهراء علیها السلام

اما در میان اذکار لسانی، یکی از اذکار مؤثر و مورد تأکید پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام، تسبیحات حضرت زهراء علیها السلام است که پس از هر نماز گفته می‌شود. حضرت امام صادق علیه السلام در مورد ثواب تسبیح حضرت زهرا علیها السلام می‌فرماید: **تَسْبِيحُ فَاطِمَةَ فِي كُلِّ يَوْمٍ دُبُرُ كُلِّ صَلَاةٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ**

درس‌های اخلاق
حضرت آیت‌الله
انصاری شیرازی

۱- کافی، جلد ۲، صفحه ۴۹۶، باب ما یجب من ذکر الله، حدیث ۴. بحار الانوار، جلد ۳، صفحه ۳۲۹، باب ۱۴، حدیث ۲۹.



صَلَاةَ أَلْفِ رُكْعَةٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ: «تسبیح فاطمه زهراء علیها السلام نزد من پس از هر نماز، محبوب‌تر از هزار رکعت نماز در هر روز است».^۱ این محاسبه عجیبی است، اما برای خداوندی که خود غیر محدود است و رحمتش نامتناهی، امکان دارد که در مقابل یک «یاالله» گفتن با اخلاص، میلیون‌ها رحمت را شامل حال بنده‌اش گرداند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز به جهت علاقه بسیار زیادی که به دختر خود داشتند، اگر کاری مفیدتر از این ذکر وجود داشت، حتماً آن را به حضرت فاطمه علیها السلام تعلیم می‌فرمود. البته هرچه خوبی وجود دارد و هر کرامتی که خوبان دارند، همه از عنایت خداوند است، و حضرت فاطمه زهراء علیها السلام یکی از شخصیت‌هایی است که خداوند به ایشان کرامت عطا کرده است. علاوه بر این، تسبیحات حضرت زهراء علیها السلام، ذکری کامل و پر مغز است که هم تکبیر دارد و هم تسبیح و تحمید. هریک از این ذکرهای سه‌گانه، معانی بلندی در دل خود دارند، که یکی از این اذکار تکبیر (الله اکبر) است. معنای الله اکبر این نیست که خداوند از موجودات دیگر بزرگ‌تر است، بلکه به این معناست که وجود او غیر محدود و نامتناهی است و بدین لحاظ «بزرگ‌تر از آن است که وصف شود»، همچنان که حضرت علی علیه السلام غیر قابل وصف بودن او را چنین بیان نموده است: **الَّذِي لَيْسَ لِيَصِفَتِهِ حَدٌّ مُحْدُودٌ**: «او پروردگاری است که برای صفات او حد و مرزی وجود ندارد».^۲

ذکر دیگر، تحمید (الحمد لله) است. الحمد لله یعنی «همه ستایش‌ها

معنای تکبیر،
تحمید و تسبیح

۱ - تهذیب الاحکام، جلد ۲، صفحه ۱۰۵، باب ۸، حدیث ۱۶۷. کافی، جلد ۳، صفحه ۳۴۳، باب التعقیب بعد الصلاة، حدیث ۱۵. بحار الانوار، جلد ۸۲، صفحه ۳۳۲، باب ۳۷، حدیث ۹.
۲ - بحار الانوار، جلد ۴، صفحه ۲۴۷، باب ۴، حدیث ۵. نهج البلاغه، بخش خطبه‌ها، خطبه اول.

متعلق به خداوند است». بنابراین، اگر انسان در بهاران، شکوفه‌های درختان و گل‌های باغ را تحسین می‌کند و می‌ستاید، در حقیقت خداوند را ستایش کرده؛ زیرا خداوند است که خوبی و لطافت را به گل ارزانی داشته است.

آخرین ذکر، تسبیح (سبحان الله) است. ما با گفتن سبحان الله: «منزه است خداوند»، خداوند را از تمام نقایص منزه دانسته و از هر کاستی و نقصی دور می‌دانیم.



۱۰۳



بنابراین، تسبیحات حضرت زهراء علیها السلام بعد از نماز، نقش مؤثری در ایجاد حضور قلب دارد و نباید از این ذکر

غافل بود، که ذکر و یادآوری خداوند، از مقامات اخلاقی سالکین إلی الله می‌باشد و بهترین نوع آن، همین تسبیحات حضرت زهراء علیها السلام است؛ به خصوص اگر این اذکار با تسبیحی از تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام گفته شود. در روایتی آمده است: امام صادق علیه السلام فرمودند: مَنْ كَانَتْ مَعَهُ سُبْحَةٌ مِنْ طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه السلام كُتِبَ مُسَبِّحًا وَإِنْ لَمْ يُسَبِّحْ بِهَا: «کسی که تسبیحی از تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام را همراه داشته باشد، برای او ثواب ذکر تسبیح نوشته می‌شود، گرچه با آن ذکر نگوید»^۱.

در روایت دیگری نیز، تأثیر تربت در ارتقای عبادت و ذکر آمده است، آنجا که حضرت می‌فرماید: «سجده بر تربت امام حسین علیه السلام، حجاب‌های هفت‌گانه مانند کبر و حسد و... را برمی‌دارد»^۲.

البته، بهترین و جامع‌ترین انواع اذکار به همین جا محدود نمی‌شود، بلکه اذکار دیگری نیز وجود دارد که از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند.

۱- وسائل الشیعه، جلد ۵، صفحه ۳۶۵، باب ۱۶، حدیث ۶۸۰۶. بحار الانوار، جلد ۸۲، صفحه ۳۴۰، حدیث ۲۸.

۲- وسائل الشیعه، جلد ۵، صفحه ۳۶۶، باب ۱۶، حدیث ۶۸۰۸. بحار الانوار، جلد ۸۲، صفحه ۱۵۳، باب ۲۸، حدیث ۱۴.

ارزش تربت
امام حسین علیه السلام
و آثار آن

تهلیل،
یکی دیگر از
ذکرهای ارزشمند

درس‌های اخلاق
حضرت آیت‌الله
انصاری شیرازی



تسبیحات اربعه
و حوقله،
از دیگر اذکار ارزشمند

روح اذکار و عبادات،
دل‌کنند از
تعلقات دنیوی

درس پانزدهم:
مقام تذکر (۲)

رسول اکرم ﷺ می‌فرمایند: «بهترین ذکر، ذکر لا إله إلا الله است»^۱.

جناب علامه طباطبایی رحمه الله به نقل از مرحوم آقا سید علی قاضی رحمه الله می‌فرمودند: «به هنگام خواب، ذکر لا إله إلا الله را تکرار کنید و در ادامه فقط الله الله بگوئید تا با ذکر کلمه الله و با حالت قرب و تذکر به خواب بروید؛ زیرا ممکن است جان انسان در خواب گرفته شود». همان طور که خداوند در قرآن می‌فرماید: «اللَّهُ يَتَوَفَّى

الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» «خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می‌کند و روح کسانی که نمرده‌اند را نیز به هنگام خواب می‌گیرد؛ پس ارواح کسانی که فرمان مرگشان را صادر کرده، نگه می‌دارد و ارواح دیگری را (که باید زنده بمانند) باز می‌گرداند تا سرآمدی معین»^۲.

ذکر «سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله اکبر» نیز ذکر جامعی است.

همچنین در روایت آمده است: «مستحب است که بعد از نماز صبح و عشاء، هفت مرتبه ذکر حوقله (لا حول و لا قوة إلا بالله العلی العظيم) تکرار شود»^۳.

۱- مَا مِنْ كَلَامٍ كَلِمَةً أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ قَوْلٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ (ثواب الاعمال، صفحه ۶. وسائل الشیعه، جلد ۷، صفحه ۲۱۵، باب ۴۵، حدیث ۹۱۴۷. بحار الانوار، جلد ۹۰، صفحه ۱۹۶، باب ۵، حدیث ۱۶).

۲- زمر/ ۴۲.

۳- کافی، جلد ۲، صفحه ۵۳۱، باب القول عند الاصباح، حدیث ۲۸. بحار الانوار، جلد ۸۳، صفحه ۹۵، باب ۴۱، حدیث ۱.

• یاد خدا و صدق و راستی

باید بدانیم که همه این اذکار و عبادات و ... بهانه‌ای برای یادآوری نام و عظمت خداوند است و روح عبادات، یادآوری و ذکر اوست. به همین دلیل است که پیامبر ﷺ فرموده‌اند: لَا صَلَاةَ إِلَّا بِحُضُورِ الْقَلْبِ: «نماز کامل نمی‌شود مگر با حضور قلب»^۱.

آری؛ هر گاه انسان برای انجام نماز به پا ایستاده، دست‌ها را بالا برده و تکبیرة الاحرام می‌گوید، بدین معناست که از دنیا و تعلقات آن دل کنده، همه چیز

را رها کرده و به مسافرتی رفته است که در آن جز با خداوند متعال با کسی دیگر همراه نیست، و وقتی نماز تمام می‌شود می‌گوید: السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته. کسی که از سفر می‌آید باید به مردم سلام کند و سلام آخر نماز، به معنای آن است که من از سفرِ اِلی الله آمده‌ام.

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر

ما همچنان در اول وصف تو مانده‌ایم^۲

در بندگی خدا باید صادق بود! اگر بنده، خود را معتقد بداند و در بندگی خدا راست‌گو باشد، وقتی به نماز می‌ایستد صادقانه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» می‌گوید و عبادت او لذت بخش می‌شود. اما اگر کار مهمی پیش آمد و برای انجام آن به کسی رجوع کردیم، افراد را واسطه قرار دادیم و پارتی بازی کردیم و خدا را فراموش نمودیم، معلوم می‌شود در

۱- کتاب گنج حکمت یا احادیث منظوم، صفحه ۱۷۶، بخش ۱، حدیث ۱۴۹. این روایت در منابع درجه اول روایی یافت نشد، ولی نزدیک به مضمون این روایت، روایاتی وجود دارد: از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمودند: إِذَا قَامَ يَشْنُ يَدَيَّ إِلَهٍ فَإِنَّمَا لَهُ مِنْ صَلَاتِهِ مَا أَقْبَلَ عَلَيْهِ (تحف العقول، صفحه ۱۰۳).

همچنین از امام رضا علیه السلام نقل شده است که فرمودند: لَا صَلَاةَ إِلَّا بِإِشْبَاقِ الْوُضُوءِ وَإِخْضَارِ النَّبْتِ وَاقْبَالِ الْقَلْبِ ... (فقه الرضا، بخش مقدمه، صفحه ۷۰).

۲- کلیات سعدی شیرازی، گلستان، دیباجه، صفحه ۶۴.

بندگی صادق نیستیم.

الصِّدْقُ بِالْقَوْلِ وَ بِالْقُصْدِ وَالْفِعْلُ كَالْوَفَاءِ بِالْعُقُودِ

يَكْذِبُ مُسْتَعِينٌ حَقِّ إِذْقَرًا ثُمَّ إِذْ أَلْمَهُمْ جَا غَيْرًا يَرَى ۱

«راستگویی به گفتار و نیت است و عمل (در برابر نیت و گفته‌ها) همچون وفای به عهد است.

(به همین دلیل) کسی که سوره فاتحه را می‌خواند و ایاک نستعین می‌گوید و مدعی آن است که تنها از خداوند یاری می‌جوید، ولی هنگامی که کار مهمی پیش می‌آید، دیگری را دیده و به او رجوع می‌کند، دروغ می‌گوید».

باید خود را به خدا سپرد و مواظب بود که با کارهای ناشایست از محدوده حمایت پروردگار بیرون نرویم! باید به این فراز از دعای کمیل معتقد باشیم که لَا يُمَكِّنُ الْفَرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ: «ممکن نیست کسی از قلمرو حکومت توفرار کند»^۲، که اگر چنین بیاندیشیم، خود را بیشتر وابسته به او می‌بینیم و همیشه او را ناظر می‌دانیم.

انسان باید به طور دائم مراقب باشد و با احساس نیاز و وابستگی و توسل و توکل به او، همواره خود را در معرض توفیقات الهی قرار دهد، درست همانند بچه شیرخواری که اگر کسی او را اذیت کند، به خاطر ضعف و ناتوانی‌اش به دامن مادر خود پناه می‌برد و حتی اگر مادر هم او را اذیت کند، باز جایی نرفته، دامن مادر را رها نکرده و خود را در آغوش محبت مادر می‌اندازد. بنابراین اگر کسی می‌خواهد قوی باشد، باید همیشه خود را محتاج حق تبارک و تعالی بداند و چیزی را به محضر او ارائه دهد که او نداشته باشد و تنها چیزی که خدا ندارد، ضعف و ناتوانی است. لذا بنده باید ضعف و بیچارگی خود را به درگاه او ببرد و

۱ - شرح منظومه محقق سبزواری، جلد ۵، صفحه ۳۸۰، مقصد هفتم، فی شطرفی علم الاخلاق.

۲ - کلیات مفاتیح الجنان، صفحه ۱۶۱.

خود را هیچ بدانند، تا مورد رحمت حق تبارک و تعالی قرار گیرد.

ندارد راه فکرم روشنائی ز لطف پرتوی دارم گدایی

اگر لطف تو نبود پرتو انداز کجا فکرو کجا گنجینه راز

خداوندا! ما را در راهی قرار بده که رضای تو در آن است!





درس شانزدهم: مقام تذکر (۲)

وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ

آنچه از نعمت‌ها دارید، همه از سوی خداست
و هنگامی که ناراحتی به شما رسد، فقط او را می‌خوانید. (نحل/۵۳)

• تذکر، از فواید بلاای طبیعی

یکی از فواید بلاای طبیعی و مصیبت‌هایی مانند زلزله، این است که هشداری برای بشر غفلت‌زده است. انسان باید متوجه شود که قدرت مطلقه‌ای وجود دارد که در سراسر جهان آفرینش حکومت می‌کند و فرار از قلمرو این حکومت نیز ممکن نیست؛ «وَلَا يُمَكِّنُ الْفِرَاقُ مِنْ حُكُومَتِهِ»^۱. باید بفهمد که در نظام خلقت تنها یک قدرت قاهره و نیرومند وجود دارد که همان خداوند متعال است و بر تمام مخلوقات و بندگانش تسلط کامل دارد؛ «وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ»^۲.

هنگامی که حوادث و مصیبت‌هایی مانند فقدان نزدیکان اتفاق می‌افتد و امید انسان از همه جا و همه کس قطع می‌شود، فطرت خداخواهی انسان ظهور می‌کند و انسان به علم حضوری^۳، یک ملجأ

۱ - این جمله اشاره به یکی از فرازهای دعای کمیل دارد «وَلَا يُمَكِّنُ الْفِرَاقُ مِنْ حُكُومَتِكَ» (کلیات مفاتیح الجنان، صفحه ۱۶۱).

۲ - انبیاء / ۱۶ و ۸۱

۳ - علم حضوری به علمی گفته می‌شود که خود معلوم در نزد عالم حاضر باشد، مانند این که انسان می‌داند خودش وجود دارد، و برای دانستن این مطلب، نیازی ندارد که چیزی را تصور کند. ولی علم حصولی به علمی گفته می‌شود که صورت معلوم در نزد عالم وجود داشته باشد، مانند علم انسان به سایر موجودات، که انسان باید صورت آن را در ذهن خود تصور کند تا به آن علم پیدا کند. اگر علم به وجود ملجأ و یک موجود نامحدود به هنگام گرفتاری‌ها را حضوری بدانیم، به این معنی است که انسان بدون هیچ گونه تصویری، چنین

بلاای طبیعی
هشداری برای بشر
غفلت‌زده

نیرومندترین
حکومت جهان

علم به وجود خدا
در هنگام گرفتاری،
حضوری است
نه حصولی

درس‌های اخلاق
حضرت آیت‌الله
انصاری شیرازی

و موجود نامحدودی را احساس می‌کند؛ چنان که خداوند در قرآن می‌فرماید: **إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ**^۱؛ هنگامی که انسان به مصیبت و بلا گرفتار شده و دستش از تمام وسائل طبیعی کوتاه می‌شود، فقط خداوند متعال را خوانده و با گریه و التماس از او یاری می‌طلبد.

البته برخی می‌خواستند بگویند: در چنین مواقعی، انسان به علم حصولی حق تعالی را می‌بیند نه به علم حضوری، یعنی مفهوم ملجأ را در ذهن خودش تصور می‌کند؛ ولی با دقت بیشتر معلوم می‌شود که در چنین مواقعی، صورت ذهنیه‌ای در کار نیست، بلکه انسانِ درمانده و ملتجی، بدون هیچ تصور و واسطه‌ای احساس می‌کند که ملجأ و پناهگاهی برای او وجود دارد که همان خداوند است.

• خدا را با چشم دل باید دید

در روایتی آمده است که پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: **أُعْبِدُ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ**. «چنان پروردگارت را عبادت کن که گویا او را می‌بینی، و اگر تو او را نمی‌بینی، او تو را می‌بیند»^۲.
حضرت امام خمینی رَحِمَهُ اللَّهُ نیز فرمود: «عالم محضر خداست در محضر خدا معصیت نکنید!»^۳.
انسان خدا را می‌بیند، اما نه با این چشم، لَمْ تَرَهُ

خدا را با چشم دل
می‌توان دید
نه چشم سر

درکی دارد. ولی اگر آن را حصولی بدانیم، به این معنی است که باید وجود چنین ملجأ و موجود نامحدودی را در ذهن خود تصور کند تا علم به وجود آن پیدا کند. لازم به ذکر است که علم حضوری خطاناپذیر و علم حصولی خطاناپذیر است (شرح المصطلحات الفلسفيه، صفحات ۲۴۱ و ۲۴۲، فرهنگ معارف اسلامی، جلد ۲، صفحات ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳، فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا، صفحه ۳۵۶).

۱- نحل / ۵۳

۲- بحار الانوار، جلد ۲۵، صفحه ۲۰۴، باب ۶، ذیل حدیث ۱۶.

۳- صحیفه امام، جلد ۱۳، صفحه ۴۶۱.

الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنَّ رَأْيَهُ الْقُلُوبَ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ: «چشم‌ها با دیدن ظاهری او را ندیده‌اند، بلکه دل‌ها با حقیقت ایمان او را دیده و درک کرده‌اند».

آری! انسان از طریق همین حوادث و اتفاقات است که خداوند را می‌بیند. حوادث و اتفاقات، موعظه‌ای است تا انسان به آن قدرت نامحدود که در سراسر عالم وجود تکویناً^۱ حکومت می‌کند، پی برده و با چشم دل، خداوند را درک نماید. انسان باید از راه بلا، خداشناس شود. این ما هستیم که سیل‌ها، زلزله‌ها و حوادث را بلا می‌بینیم، در حالی که اینها همه انسان را آگاه و بیدار می‌کنند و خداوند را به انسان نشان می‌دهند، به قول شاعر که می‌گوید:

عاقل از سر بُنهد این هستی و باد

چون شنید انجام فرعونان و عاد^۲

• بی‌توجهی دیگران، مایه تذکر

انسان باید قدر نعمت‌ها را بداند. در دوران جوانی باید قدر نعمت جوانی و سلامتی را دانست؛ چرا که اینها همیشگی نیستند. باید قدر فراغت را دانست؛ چون همیشه وقت برای درس خواندن فراهم نیست.

انسان باید توجه داشته باشد که پیوسته در معرض

۱- تکوین در لغت به معنای خلق کردن و ایجاد نمودن است و معمولاً در برابر تشریع که به معنای قانون‌گذاری و ایجاد تکلیف است قرار می‌گیرد. وقتی می‌گوییم خداوند تکویناً بر جهان حکومت می‌کند، یعنی از طریق مجموعه قوانینی که در اجرای عالم خلقت قرار داده، جهان را مدیریت و اداره می‌کند و انسان نمی‌تواند از آنها تخلف نماید، مانند جاذبه زمین. وقتی می‌گوییم خداوند تشریعاً بر جهان حکومت می‌کند، یعنی مجموعه قوانینی را برای بشر وضع کرده و از طریق انبیاء به مردم رسانده است که تخلف از آنها عقلاً امکان پذیر می‌باشد، گرچه شرعاً جایز نیست، مانند نماز (موسوعة المصطلحات الامام فخرالدین الرازی، صفحات ۱۹۲ و ۱۹۳. فرهنگ فلسفی، جلد ۱، صفحه ۲۵۲).

۲- مثنوی معنوی مولوی، دفتر اول، صفحه ۱۱۸، ادب کردن شیر، گرگ را که در قسمت، بی‌ادبی کرده بود.

بلاها و مصیبت‌ها قرار دارد و باید از لابلای این مشکلات به سوی توحید و همه چیز را از او دیدن حرکت کند. شاعر می‌گوید:

این جفای خلق با تو در جهان گربدانی گنج زر آمد نهان

خَلْق را با تو چنین بد خو کنند تا تو را ناچار روان سو کنند^۱

گاهی انسان در کوچه به کسی سلام می‌کند، ولی جواب سلام او را نداده و با تکبر از کنار او عبور می‌کنند. شاید خداوند متعال می‌خواهد بنده‌اش را متوجه خودش نماید؛ چرا که اگر همه به آدم سلام کنند، انسان گمان می‌کند بزرگ شده است و گرفتار تکبر و غرور می‌شود.

• احساس عجز و نیاز، راه عبور از موانع کمال

هنگامی که می‌خواهیم به سوی خداوند متعال برویم و به او توجه پیدا کنیم، باید چیزی با خود داشته باشیم و برای خداوند هدیه ببریم که خداوند آن را نداشته باشد، و آن عبارت از عجز و نیاز و بیچارگی است. آری! در راه ما شکسته دلی می‌خرند و بس^۲. در آیه شریفه آمده است: إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ مِنَ الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَهُهُ: «هنگامی که در دریا ناراحتی به شما برسد، جز او، تمام کسانی را که (برای حل مشکلات خود) می‌خوانید، فراموش می‌کنید»^۳. همه چیز غیر از خداوند متعال، اعم از ثروت و مقام و علومی که آموخته‌ایم، ارزش خود را از دست می‌دهند و احساس عجز و نیاز مطلق به انسان دست می‌دهد.

ثروت، مقام، دانش و... همه موانع کمال‌اند و شبیه دریایی هستند که انسان را در خود گرفتار می‌کند. اگر خدای نکرده انسان گرفتار آنها شود، هیچ راه نجاتی جز پناه‌بردن به درگاه خداوند متعال وجود ندارد.

۱ - مثنوی معنوی مولوی، دفتر پنجم، صفحه ۶۷۶، قصه اهل ضروان و حسد ایشان بر درویشان...

۲ - دیوان حافظ شیرازی، جلد ۱، صفحه ۹۶، غزل شماره ۴۰.

۳ - اسراء / ۶۷.

در چنین مواقعی انسان باید با احساس عجز و نیاز به درگاه خداوند
برود، همان گونه که در هنگام گرفتاری در دریا، همه چیز غیر از خدا را
فراموش می‌نماید و با چشم خود می‌بیند که قدرت‌های ظاهری دردی
را دوا نمی‌کنند.

زبان حال کسانی که به خداوند پناه برده و از این خطرات و گرفتاری‌ها
به سلامت عبور کرده‌اند، چنین است:

مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم

جَرس فریاد می‌دارد که بر بندید محمل‌ها

به می سجاده رنگین کن گرت پیرمغان گوید

که سالک بی خبر نَبُود ز راه و رسم منزل‌ها

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حائل

کجا دانند حال ما سبک باران ساحل‌ها

همه کارم ز خودکامی به بدنای کشید آخر

نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفل‌ها^۱





درس هفدهم: مقام اعتصام و توسل (۱)

وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ
و به خدا تمسک جوئید، که او سرپرست (و یاور) شماست،
چه سرپرست خوبی، و چه یاور شایسته‌ای. (حج/ ۷۸)

• همه محتاج او هستند

یکی از مقامات اخلاقی، مقام اعتصام است که به معنای متوسل شدن و چنگ زدن به دامن عنایات پروردگار می‌باشد^۱.

بشر هنگامی که جایگاه و موقعیت خود و تمام ممکنات را در نظر می‌گیرد، متوجه می‌شود که محتاج توسل به عنایات حق تعالی است. در علوم عقلی آمده است که موضوع و محمول در هر قضیه‌ای، وجود مستقل خارجی دارند، ولی رابط بین آن دو هیچ وجود مستقلی ندارد؛ یعنی رابطه، بدون موضوع و محمول هیچ است.^۲ وجود ممکناتی^۳ مانند انسان، در مقابل وجود حق تعالی که وجودی نامحدود و مستقل

معنای اعتصام

وجود خداوند،
وجود مستقل
و وجود ممکنات،
وجود رابط است

۱ - اعتصام در لغت به معنای پناه آوردن، متوسل و متمسک شدن و حفظ و نگهداری کردن می‌باشد و در اینجا به معنای متوسل شدن به خداوند و یاری گرفتن از او و حفظ این ارتباط و کمک آمده است (المنجد و سایر کتب لغت، ماده عصم).

۲ - وجود رابط در مقابل وجود مستقل قرار دارد و به هر نوع ارتباطی که میان مفاهیم برقرار است، وجود رابط می‌گویند. این نوع وجود بدون توجه به دو طرف ارتباط، هیچ وجودی از خود ندارد و صرفاً بیانگر ارتباط میان دو طرف می‌باشد. (فرهنگ معارف اسلامی، جلد ۳، صفحه ۲۱۲۱. فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملا صدرا، جلد ۱، صفحات ۵۱۸ و ۵۱۹).

۳ - هر مفهومی را که تصور کنیم، از نظر عقلی در مقایسه با وجود از سه حالت خارج نیست: یا وجود آن در خارج محال است (ممتنع الوجود) مانند شریک برای خداوند، یا وجود آن ضروری است (واجب الوجود) مانند خداوند، و یا وجود برای آن ممکن است (ممکن الوجود) مانند انسان و سایر موجودات (فرهنگ اصطلاحات آثار شیخ اشراق، صفحات ۳۷۲ و ۳۷۳).

است نیز حکم وجود رابط را دارد. یعنی وجود حق تعالی وجودی مستقل و وجود ممکنات وجود رابط است که بدون حق تعالی هیچ هستند. بنابراین هیچ ممکنی را بدون شناخت پروردگار نمی توان شناخت «لَا يُدْرِكُ مَخْلُوقٌ شَيْئاً إِلَّا بِاللَّهِ»^۱.

تصوّر ما این است که با آیات آفاقی^۲ مانند زمین و آسمان، می توانیم نسبت به خداوند شناخت کامل پیدا کنیم، در حالی که این نوع معرفت برای کسانی است که در ابتدای راه معرفت و طریق سلوک الی الله هستند.

مکن بر نعمت حق ناسپاسی که توحق را به نور حق شناسی^۳

اگر بخواهیم از راه شناخت آسمان و زمین که دلیل اینی^۴ هستند به توحید دست یابیم، مانند این است که در روز روشن، شمعی را روشن کرده و به دنبال آفتاب بگردیم، الله نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ: «خداوند نور آسمان ها و زمین است»^۵.

در همین رابطه حکایتی نقل شده است؛ می گویند: امام فخر

۱ - توحید صدوق، صفحه ۱۴۳، باب ۱۱، حدیث ۷. بحار الانوار، جلد ۴، صفحه ۱۶۱، باب ۱، حدیث ۶. التعلیقات علی مفاتیح الغیب، صفحه ۷۶۹.

۲ - آیات آفاقی به آیات و نشانه هائی گفته می شود که در نظام خلقت وجود دارد و بر وجود و حقانیت ذات پاک خداوند قادر و حکیم دلالت می کند، آیاتی مانند آفرینش خورشید و ماه و ستارگان با نظام دقیقی که بر آنها حاکم است، و آفرینش انواع جانوران و گیاهان و کوه ها و دریاها با عجایب و شگفتی های بی شمارش. اما آیات انفسی به آیات و نشانه هائی گفته می شود که در دستگاه های مختلف روح و جسم انسان قرار دارد، و بر وجود و حقانیت ذات پاک خداوند قادر و حکیم دلالت می کند (برداشت از ویکی فقه).

۳ - گلشن راز شیخ محمود شبستری، صفحه ۶۷، سؤال ششم.

۴ - دلیل یا برهان اینی، دلیلی است که در آن از وجود معلول به وجود علت پی می برند، مانند این قضیه: «این آهن منبسط شده است و هر آهنی که منبسط شود حرارت دیده است، پس این آهن حرارت دیده است»، که در این مثال، از وجود معلول (انبساط) به وجود علت (گرمای) پی می بریم.

این برهان در مقابل برهان لئی است که در آن از وجود علت به وجود معلول پی می بریم. بنابراین، آیات آفاقی و انفسی مانند شناخت آسمان و زمین، دلیل اینی بر وجود خداوند هستند و در مورد خداوند دلیل لئی نمی توان به کار برد، چرا که خداوند علتی ندارد. (فرهنگ اصطلاحات آثار شیخ اشراف، جلد ۱، صفحه ۱۰۲. موسوعه مصطلحات علم المنطق عند العرب، صفحات ۱۵۴ و ۱۵۶ و ۱۵۸).

۵ - نور / ۳۵.



رازی در حال نوشتن کتابی بود که مادرش پرسید: چه می‌نویسی؟

گفت: کتابی در اثبات خداوند متعال! مادر با دو دست بر سرش زد و گفت: وجود خداوند نیازی به اثبات و نوشتن کتاب ندارد.

بنابراین به جای اثبات خداوند که وجودش ضروری و واجب است، این ممکنات هستند که وجودشان نیاز به اثبات دارد و بدون خداوند هیچ هستند.



همه عالم به نور اوست پیدا کجا او گردد از عالم هویدا^۱

بنابراین هنگامی که بشر جایگاه و موقعیت خود و سایر ممکنات را ادراک می‌کند، متوجه می‌شود که باید دست نیاز را فقط به سوی درگاه الهی دراز کرده و به عنایات و توجهات خداوند که حقیقت تمام حقایق عالم است معتصم و متوسل شود، که اعتصام، خود مقامی از مقامات انسانیت است.

• مراتب مقام اعتصام و توسل

مقام اعتصام دو مرتبه دارد:

مرتبه اول اعتصام از آیه ۱۰۳ سوره مبارکه آل عمران استفاده می‌شود، آنجا که می‌فرماید: **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا**: «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید». در این مقام، انسان خودش مستقیماً با حضرت حق جلّ شأنه در ارتباط نیست، بلکه با متوسل شدن به واسطه‌های الهی (حبل الله)، طریق الی الله و راه معرفت را سیر می‌کند.

در دعای ندبه، این واسطه الهی، امیر المؤمنین (علیه السلام) دانسته شده و از

مرتبه اول اعتصام:
توسل و اعتصام
غیر مستقیم به خداوند،
از طریق قرآن و عترت

ایشان تعبیر به حبل الله المتین شده است^۱، اگرچه بیشتر علمای اهل سنت، حبل الله را به قرآن کریم تعبیر کرده‌اند.

البته این نظر هم، نظر درستی است؛ زیرا رسول اکرم ﷺ قرآن و عترت را همطراز یکدیگر دانسته و فرموده است: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عَشْرَتِي: «من در میان شما دو چیز گران بها باقی می‌گذارم، کتاب خداوند و اهل بیت»^۲. پس هم اهل بیت و هم قرآن، هر دو حبل الله و ریسمان محکم الهی هستند.

مرتبه دوم اعتصام از آیه ۸۷ سوره مبارکه حج استفاده می‌شود، آنجا که می‌فرماید: «واعتصموا بالله هو مولاكم فنعمة المولى ونعمة النصير: «و به خدا تمسک جوئید، که او سرپرست (و یاور) شماست، چه سرپرست خوبی، و چه یاور شایسته‌ای!»، که این مرتبه، از مرتبه اول بالاتر بوده و در شأن انسان کامل است.

ما همه شیران ولی شیر عظم
حمله‌شان از باد باشد دم به دم
حمله‌شان پیداست و ناپیداست باد
آن که ناپیداست هرگز کم مباد
باد ما و بود ما از داد توست
هستی ما جمله از ایجاد توست^۳

• صبر و تقوا، راه رهایی از گرفتاری‌های مادی و معنوی

ما در عالم دنیا که تاریک‌ترین عالم نظام وجود است زندگی می‌کنیم، و این عالم طبیعت، همانند چاهی است که برادران یوسف او را در آن انداختند و به محضر حضرت یعقوب عليه السلام عرض کردند: «فَاكَلَهُ الدِّبُّبُ: «گرگ او را خورد»^۴. در واقع گرگ حسادت و امراض درونی برادران،

۱ - فَكَانَ بَعْدَهُ هُدًى مِنَ الضَّلَالَةِ وَ نُورًا مِنَ الْأُمَانِ وَ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينِ وَ صِرَاطُهُ الْمُسْتَقِيمُ (بحار الانوار، جلد ۹۹، صفحه ۱۰۶، باب ۷ از ابواب زیارت ائمه و رسول الله، و سایر کتب دعا).

۲ - مستدرک الوسائل، جلد ۳، صفحه ۳۵۵، باب ۱، حدیث ۳۷۱۶. بحار الانوار، جلد ۵، صفحه ۲۰، باب ۱، حدیث ۳۰.

۳ - مثنوی معنوی مولوی، دفتر اول، صفحه ۲۶، اعتراض مریدان در خلوت وزیر.

۴ - یوسف / ۱۷.

یوسف را بلعید.

حضرت یوسف علیه السلام با اعتصام و توسل به ریسمان صبر و تقوا، خود را از چاه بیرون کشیده و به پادشاهی رسید. انسان نیز با صبر و تقوا می تواند خود را از چاه دنیا نجات داده و به پادشاهی برسد، که همانا پادشاهی انسان، قرین و همنشین شدن با پروردگار است.

یوسف حسنی و این عالم چو چاه وین رسن صبر است بر امراله

یوسف آمد رسن درزن دودست از رسن غافل مشویی گه شدست^۱

بنابر این باید با اعتصام و توسل به ریسمان الهی، همانند انسانی که در ته چاه گرفتار شده، خود را از این مهلکه نجات داده و رستگار شویم. قرآن کریم و دیگر کتب آسمانی نازل شدند و انبیاء و ائمه اطهار علیهم السلام نیز مبعوث گشتند، تا بشر و تمام خلایق دست به دامن آنها شده و از این چاه طبیعت بیرون آیند. ولی متأسفانه انسان خود را گرفتار وضع کنونی و تمدن حاضر نموده و با دست خویش، خود را به هلاکت انداخته است. هم اکنون بشر در حال نابودی خویش است، ولی نمی فهمد. بنابر این، کسی که می خواهد از این نابودی نجات یابد، باید به دامن عنایات الهی متوسل و معتصم شود.

گدای کوی تو بودن ز مُلک روی زمین به

که سلطنت نکند هر که او گدای تو نبود^۲



۱ - مثنوی معنوی مولوی، دفتر دوم، صفحه ۱۹۸، آفت تأخیر خیرات به فردا.

۲ - دیوان غزلیات خواجوی کرمانی، صفحه ۱۸۹، غزل ۴۲۴.



درس هجدهم: مقام اعتصام و توسل (۲)

وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً

و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید. (آل عمران / ۱۰۳)

• صبر و توسل، راه رهایی از ظلمت

یکی دیگر از مقامات اخلاقی سالکین و سائرین الی الله و کسانی که به سوی خداوند حرکت می‌کنند تا به شناخت واقعی برسند، مقام اعتصام است و اعتصام به معنای متوسل شدن و چنگ زدن به دامن عنایات حق تبارک و تعالی می‌باشد^۱.

یوسف حسنی و این عالم چو چاه وین رسن صبر است بر امراله

یوسف آمد رسن در زن دودست از رسن غافل مشوبی گه شد دست^۲

انسان در سیر نزولی خود، در چاه عالم طبیعت و جهان ماده قرار گرفته و باید با توسل و تمسک به حبل الله و ریسمان خداوند و عنایات انبیاء و اولیای الهی خود را از این چاه تاریک برهاند و نجات دهد. پس تعبیر از دنیا به عالم ظلمانی و تاریک، حقیقتاً تعبیر مناسب و به جایی است.

۱ - معنای اعتصام در درس هفدهم بیان شد.

۲ - مثنوی معنوی مولوی، دفتر دوم، صفحه ۱۹۸، آفت تأخیر خیرات به فردا. (انسان همانند حضرت یوسف^۷ است و این دنیا همانند چاهی است که یوسف را در آن انداختند و صبر هم همچون طنابی است که در چاه انداختند و نجاتش دادند، بنابراین انسان همچون یوسف باید به طناب صبر چنگ زند تا از چاه دنیا خلاصی و رهایی یابد).



اختراعاتی مانند برق، تنها می‌تواند ظاهراین عالم طبیعت و جهان مادی را روشن کند، ولی قدرت روشن کردن درون انسان‌ها و قلب‌ها را ندارد، حتی هزاران لامپ نیز قادر به روشن کردن درون انسان نخواهند بود. آن چه باعث روشن شدن قلب‌ها و جان‌ها می‌شود، خداوندی است که نور آسمان‌ها و زمین است ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛ زیرا درون انسان مملوّ از هوا و هوس و شهوات است و تنها عاملی که باعث رهایی انسان از این چاه ظلمانی می‌شود، متوسّل شدن به دامن عنایات خداوند حق تبارک و تعالی است.

قرآن کریم راه رهایی از این ظلمات را به خوبی برای ما ترسیم نموده و می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ**: «ای انسان! تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت می‌روی و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد»^۲. پس، باید از هوا و هوس‌ها که از حیوان درنده، درنده‌تر است، گریخته و با تحمل رنج‌ها و مشقت‌ها و صبر در برابر آنان به سوی خدا رفت.

بنابراین، رسیدن به مرحله اعتصام، نیازمند مبارزه با نفس است و پیروزی این میدان کسی است که با طناب صبر، خود را از چاه هوا و هوس نجات دهد.

• درهای هفتگانه جهنم

علامه طباطبائی رحمته الله، از چند آیه شریفه قرآن استنباط زیبا و آموزنده ای نموده است. در آیه ۴۴ سوره حجر آمده است: **لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ** «جهنم هفت در دارد و برای هر دری، گروه معینی تقسیم شده اند». از طرفی در روایتی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که آن حضرت خطاب به عده ای فرمودند: **أَتَذَرُونَ كَيْفَ أَبْوَابِ جَهَنَّمَ، قُلْنَا كَنَحْوِ هَذِهِ الْأَبْوَابِ، قَالَ لَا... «آیا می دانید که درهای جهنم چگونه است؟ عرض کردند: درهای جهنم، مانند درهای دنیا است! حضرت فرمود: این گونه نیست، درهای جهنم غیر از درهای دنیایی است»^۱.**

علامه طباطبائی رحمته الله با استناد به آیات دیگر، در صدد تعیین موارد این درها برآمده و مقصود از این هفت در را چنین مشخص نموده است:

ایشان در تفسیر آیه ۶۵ سوره یس: **«الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»**^۲، سه در از درهای جهنم را چنین ذکر می کند و می گوید: مقصود از اولین در، دهان و لقمه های شبهه ناک و حرامی است که خورده می شود و مقصود از درهای دوم و سوم، دست و پای انسان هستند که در غیر رضای خداوند حرکتی کرده یا خدای ناخواسته در راه معصیت قدم برداشته است^۳.

دهان و دست و پا،
سه در
از درهای جهنم

۱ - المیزان، جلد ۱۲، صفحه ۱۷۶، دَرُ الْمَنُور، جلد ۴، صفحه ۹۹. تفسیر قرطبی، جلد ۱۰، صفحه ۳۰.

۲ - ترجمه: «امروز بر دهانشان مُهر می نهیم و دست هایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان به کارهایی که انجام می دادند، گواهی می دهند».

۳ - المیزان، جلد ۱۷، صفحه ۱۰۳، ذیل آیه ۶۵ سوره یس.

ایشان در تفسیر آیه ۲۰ سوره فصلت: «حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۱، سه در دیگر از درهای جهنم را برشمرده و می‌گوید: مقصود از درهای چهارم و پنجم، گوش و چشم (سمع و بصر) است که دو محل ورود اطلاعات به وجود انسان هستند و به وسیله آنها، دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها (مرئیات و مسموعات) وارد حوزه وجود انسان می‌شود. و مقصود از در ششم در این آیه، پوست (جلود) است که اشاره به یکی از غرائز است و چون قرآن عفت زبان و قلم دارد، به آن تصریح ننموده است.

مقصود از هفتمین و آخرین در جهنم، طبق استنباط مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله، زبان است که در آیه ۲۴ سوره نور بیان شده، آنجا که می‌فرماید: يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: «روزی که زبان‌ها و دست‌ها و پاهایشان بر ضد آنها بر اعمالی که مرتکب می‌شدند گواهی می‌دهد»^۲.

زبان محل خروج اطلاعات از وجود انسان است و به وسیله زبان، افکار و آنچه در درون انسان است، بر ملا می‌شود، یعنی با گوش و چشم معانی در باطن انسان جای می‌گیرد و با زبان، همین معانی به صورت الفاظ درمی‌آید.

بنابراین، طبق برداشت مرحوم علامه، انسان خصوصاً طلبه‌ها که مردم روی اعمال و گفتار آنها حساب باز می‌کنند، باید مواظب اعضاء و جوارح خود باشند تا خدای ناکرده تبدیل به درهای ورود به جهنم نشوند.

معمولاً تصور ما این است که دیگران با ما دشمنی کرده و می‌خواهند

۱ - ترجمه: «وقتی به آن می‌رسند، گوش‌ها و چشم‌ها و پوست‌های تنشان به آنچه می‌کردند گواهی می‌دهند».

۲ - المیزان، جلد ۱۵، صفحه ۹۵، ذیل آیه ۲۴ سوره نور.

ما را اذیت کنند، در صورتی که اگر غافل باشیم، همین دست و پا و گوش و چشم و... بدترین دشمنان ما هستند که همواره همراه ما هستند و روزی علیه ما شهادت خواهند داد.

این بهار نوز بعد برگریز هست برهان وجود رستخیز
روز محشر هر پنهان پیدا شود هم ز خود هر مجرمی رسوا شود^۱

• قیامت، روز آشکار شدن تمام پنهان‌ها

بهار شبیه به قیامت است و به نوعی از آن خبر می‌دهد؛ زیرا کشاورز هر بذرو دانه‌ای را که در زمستان می‌کارد و در زیر خاک پنهان می‌کند، در بهار جوانه می‌زند و معلوم می‌شود که چه چیزی کاشته و چگونه کاشته است. قیامت نیز به فرمایش قرآن، **يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ** است، «روزی که تمام پنهان‌ها آشکار می‌شود»^۲؛ و زمین هر چه در درون دارد را بازگو می‌کند. به همین دلیل مستحب است هر گاه انسان به مسجد می‌رود، در نقاط مختلف آن نماز بخواند؛ چرا که زمین مسجد روز قیامت شهادت می‌دهد که فلان شخص، در این قسمت از زمین نماز خوانده است^۳.
خداوند متعال ما را در راهی که رضای او در آن است قرار داده، و از راهی که غضب او در آن است، باز دارد!

۱ - مثنوی معنوی مولوی، دفتر پنجم، صفحه ۷۰۳، در بیان کسی که سخنی گوید که حال او مناسب آن سخن و آن دعوی نباشد...

۲ - طارِق / ۹.

۳ - وسائل الشیعه، جلد ۵، صفحه ۱۸۸، باب ۴۲، حدیث ۶۲۹۳. بحار الانوار، جلد ۸۰، صفحه ۳۸۴، باب ۸، حدیث ۵۹.



درس نوزدهم: مقام فرار به سوی خدا

فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ مِنَ اللَّهِ
پس ای بندگان خدا! از خدا بترسید و از خدا،
به سوی خدا فرار کنید!

• اهمیت و روش جهاد با نفس

یکی از فروع دین مقدس اسلام، جهاد است. نویسنده کتاب وسائل الشیعه، روایات باب جهاد را به دو بخش تقسیم نموده است: باب جهاد العدو (باب جهاد و مبارزه با دشمن) و باب جهاد النفس (باب جهاد و مبارزه با نفس).

همان طور که می دانید در لسان روایات، از جهاد با نفس، تعبیر به جهاد اکبر شده است و شاید بتوان گفت که روایات باب جهاد با نفس، در جوامع روایی شیعه، پنج برابر روایات جهاد با دشمن است. این حجم از روایات چون از زبان مبارک و پاک معصومین علیهم السلام صادر شده است، اهمیت موضوع را به خوبی نشان می دهد.

ریشه این مطلب که چرا جهاد با نفس اهمیت بیشتری دارد، به گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باز می گردد. ایشان گروهی را به جنگ کفار فرستادند، هنگامی که آنها پیروزمندانه از جنگ بازگشتند، پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان چنین فرمود: مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَ بَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ: «خوشا به حال مردمی که جهاد کوچک تر را به پایان رساندند، ولی هنوز



جهاد بزرگ تر بر عهده آنان باقی مانده است!». از حضرت سؤال کردند: «جهاد اکبر چیست؟» حضرت پاسخ فرمود: «جهاد با نفس»^۱.

حضرت امام علیه السلام به دلیل اهمیت جهاد با نفس، رساله ای به همین نام (جهاد اکبر) نوشته اند.

حضرت علی علیه السلام درباره جهاد با نفس می فرماید:

جَاهِدْ شَهْوَتَكَ وَ غَالِبْ غَضَبَكَ وَ خَالِفْ سُوءَ عَادَتِكَ: «با

خواهش خود جهاد کن، بر خشم خود غلبه نما و با عادت

بد خود نیز مخالفت کن!»^۲. از این حدیث معلوم می شود

دشمنانی مانند شهوت، غضب و عادت بد، که همواره با ما هستند،

دشمنانی داخلی بوده و بخشی از خود ما محسوب می شوند. به همین

دلیل مبارزه با چنین دشمنی بسیار سخت بوده و مستلزم جهاد اکبر

است؛ چرا که جهادی با خود است نه با دیگری!

خلق ترسند از تو، من ترسم ز خود کز تو نیکی دیده ام، از خویش بد^۳

معلم ثانی بشریت، امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید:

فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَ فِرُّوا إِلَى اللَّهِ مِنْ اللَّهِ: «ای بندگان خدا! حریم خدا را

نگه دارید و از خداوند به دامن خداوند فرار کنید!».

هر فراری دارای مبدأ و مقصدی است. طبق این حدیث، خدای

متعال، هم مبدأ و هم مقصد فرار ماست. این روایت در مقام بیان

هشدار است. همانند موقعی که انسان در برابر خطر وقوع سیل یا حیوان

درنده ای قرار دارد و کسی بگوید: «سیل!» یا «شیر!». این هشدار برای

۱ - وسائل الشیعه، جلد ۱۵، صفحه ۱۶۱، باب ۱، حدیث ۲۰۲۰۸. بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۵، باب ۴۵، حدیث ۷.

۲ - غرر الحکم، صفحه ۲۴۲، باب جهاد النفس فضیلت و آثاره، حدیث ۴۹۱۹. میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۴۵۴.

۳ - منطق الطیر عطار نیشابوری، صفحه ۹۴.



آن است که ما بترسیم و به سرعت آمادگی پیدا کرده و بتوانیم خود را به جایگاه امن و ایمنی برسانیم و از خطر نجات پیدا کنیم.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام که یکی از معصومین است، به ما هشدار داده و ما را از صفات قهریه و جلالیه حق تعالی، مثل قهار، منتقم و... می ترساند و می گوید: «فرار کنید! و به مأمن و پناهگاه اسماء و صفات لطفیه خداوند مثل رحمان، رحیم، ودود و... پناه آورید!» تا از خطری که همانا مورد غضب الهی قرار گرفتن است، نجات یافته و سعادت‌مند گردیم.

در چند آیه از قرآن^۱، رسول اکرم صلی الله علیه و آله بشیر (بشارت‌دهنده) و نذیر (بیم‌رسان) خوانده شده است و معنای آن دقیقاً همین است، یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به صفات لطفیه خداوند، بشیر و نسبت به صفات قهریه او، نذیر است.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در حدیثی دیگر، مبدأ و مقصد این فرار را چنین بیان فرموده: لَا يَرْجُونَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ وَلَا يَخَافَنَّ إِلَّا دُنْبَهُ: «انسان باید تنها از گناهان و صفات رذیله‌اش بترسد و فرار کند، و تنها به خداوند امیدوار باشد و پناه آورد!»^۲. دلیل این که جر خداوند متعال به کس دیگری نباید امید داشت و پناه آورد در حدیثی قدسی آمده است، خداوند در این حدیث می فرماید: لَا قَطْعَنَ أَمَلٍ كُلِّ مُؤْمِلٍ غَيْرِي: «هرکس که به چیزی یا کسی غیر از من امید داشته باشد، امید او را قطع می‌کنم»^۳. بنابراین باید فقط به خداوند امید داشت.

۱ - إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا: «ما تورا به حق، برای بشارت و بیم دادن (همه مردم) فرستادیم» (بقره ۱۱۹، فاطر ۲۴، سبأ ۲۸).

۲ - نهج البلاغه، کلمات قصار، جمله ۸۲.

۳ - کافی، جلد ۲، صفحه ۶۶، باب التفویض الی الله، حدیث ۷. بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۱۵۴.



البته توجه به این نکته لازم است که مردم و سایر اشیاء در واقع واسطه‌هایی برای رساندن فیض الهی هستند و همان گونه که در حدیث آمده است: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجَرَّى الْأَشْيَاءُ إِلَّا بِالْأَسْبَابِ:» خداوند هیچ چیز را جز از راه اسباب و علل طبیعی آن عملی نمی‌سازد^۱، مشیت و خواست حق تعالی بر این تعلق گرفته که فیض از روی اسباب باشد. بنابراین امید به غیر او نداشتن، هیچ منافاتی با تهیه نان از نانواپی و یا مراجعه به پزشک هنگام بیماری ندارد؛ زیرا نانوا و پزشک، کارگران خداوند و واسطه‌هایی

برای فیض او هستند و ما تنها خداوند را مؤثر و تأثیرگذار حقیقی می‌دانیم. اما اگر کسی با تملق و چاپلوسی در جامعه رفتار کرد، این بدان معنی است که شخص مقابل خود را مؤثر حقیقی می‌داند و الا کسی که خداوند را مؤثر و مسبب اصلی و حقیقی بداند، برای انجام امورش تملق و چاپلوسی نکرده و به درگاه او رجوع می‌کند. چنین کسی در حقیقت شیطان را معیار خود قرار داده و مشمول این خطاب خداوند است که فرمود: «هر کسی که به چیزی یا کسی غیر از من امید داشته باشد، امید او را قطع می‌کنم».

• چند توصیه اخلاقی

بنابراین توصیه من به همه و خصوصاً به شما بزرگواران که هم طلبه هستید و هم جوان، و وقت تکامل و رشدتان به سوی کمال است، این است که: جز خداوند رفیق و دوستی برای خود انتخاب

باب ۶۳، حدیث ۶۷.

۱- کافی، جلد ۱، صفحه ۱۸۳، باب معرفت الامام و...، حدیث ۷. بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۹۰، باب ۱۴، حدیث ۱۴.



نکنید و بدانید که دشمن منحصر به دشمن خارجی نیست! بدانید که انسان دشمنان بی شماری در درون و نفس خود دارد، دشمنانی همچون: حب جاه و مقام، حب جمع آوری مال و...، که باید از آنها فرار کرد. جهاد با نفس چیزی جز همین فرار نیست.

یکی از رهنزان مهم که باید از آن گریخت و با آن به جهاد پرداخت، در سورة فلق ذکر شده است. خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: **قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ... وَ**

مِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ: «بگو: پناه می برم به پروردگار

سپیده دم... از شر زنان (جادوگر) که در گره های دمنده». اکثر مفسران گفته اند: نفثات، پیرزن های ساحر و جادوگرانند که با دمیدن در ریسمان، انسان را سحر می کنند، اما صاحب تفسیر مجمع البیان، امین الاسلام طبرسی رحمه الله تفسیر بسیار جالب و خوبی از این آیه آورده و فرموده: **النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ:** دختران و زنان راهزن هستند که در کار مردان و جوانان گره می اندازند^۱. بنابراین، این دسته از زنان یکی از مواردی هستند که باید از آنها فرار کرده و به خدا پناه برد و هرگز به آنها نزدیک نشد؛ چرا که آنها (نفثات) رهنزان انسان سالک اند.

شد رهن سلامت، زلف تووین عجب نیست

گرا رهن تو باشی صد کاروان توان زد^۲

یکی دیگر از مواردی که سزاوار است انسان رعایت کند، این است که نباید به گناه نزدیک شد، چه رسد به این که آن را انجام داد. خداوند متعال به حضرت آدم و حوا عليهما السلام فرمودند: **وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ:** «به این

نباید به گناه نزدیک شد،
چه رسد به انجام آن

شجره، که درخت دنیاپرستی و گناه است، نزدیک نشوید!»، ولی به آنها نفرمود: «وَلَا تَأْكُلُوا» (از آن نخورید)؛ زیرا حق تعالی می‌خواست آن دورا از نزدیک شدن به آن درخت دور نگه دارد، چه رسد به خوردن. بنابراین، دستور این است که ما اصلاً نباید نزدیک گناه شویم، چه رسد به این که آن را انجام دهیم.

یکی از مصادیق نزدیک شدن به گناه، فکر کردن به گناه و تصور نمودن انجام گناه است، که طبق این برداشت از قرآن، حتی فکر گناه را هم نباید نمود؛ چرا که تصور گناه، خود قدمی به سوی انجام گناه است. بنابراین نباید با خیال و وهم کاری کرد که یک قدم به گناه نزدیک شد و خدای نکرده در نهایت با اعضا و جوارح به طرف گناه رفت.

پس پرداختن به مباحث اخلاقی که انسان را در جهاد با نفس یا همان جهاد اکبر تقویت می‌کند، باید یکی از اولویت‌ها بوده و نباید تحصیل دیگر علوم، مانند فقه و اصول، مانع از پرداختن به این مطالب باشد. بنابراین، هر چند باید علوم دیگر را نیز با حوصله و تلاش خواند، ولی همه مردم، خصوصاً طلبه‌ها باید مقداری از اوقات زندگی خود را نیز به بحث‌های اخلاقی اختصاص دهند، و با خواندن کتب اخلاقی و جوامع روایی، خود را با دستورات مطابقت دهند تا در جهاد اکبر موفق و پیروز شوند.

خواند متعال با تحصیل و تدریس، دل‌هایمان را به نور ایمان منور بفرماید! انشاء الله

درس بیستم: مقام حزن

مَنْ سَرَّتْهُ حَسَنَتُهُ وَ سَاءَتْهُ سَيِّئَتُهُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ

هر کس از کار نیک خود مسرور شود
و از کار بد خود شرمنده و غمگین شود، مؤمن است^۱

• حزن ممدوح و مذموم

یکی از مقامات سالکین الی الله، مقام حزن و اندوه است؛ یعنی انسان به خاطر کارهای نیک و ثواب‌هایی که به اختیار خودش از دست داده و یا به خاطر کارهای بد و حرامی که مرتکب شده، محزون گردد؛ مثلاً نمازش قضا شده، به حج نرفته و یا کار حرامی انجام داده است. این نوع حزن، احساسی سازنده و مفید است که شریعت اسلام نه تنها آن را تأیید، بلکه بر آن تأکید نیز نموده است.

اما در مقابل، حزن و اندوه دیگری وجود دارد که در آیات متعددی از قرآن کریم مذموم دانسته شده و مؤمنان را از آن مبزأ و پاک می‌داند. مثلاً خداوند در سوره بقره می‌فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ**: «کسانی که (به پیامبر اسلام) ایمان آوردند و کسانی که به آئین یهود گرویدند و نصاری و صابئان (= پیروان حضرت یحیی) هر کدام به خدا و روز بازپسین

حزن ممدوح،
سازنده و مفید است
و حزن مذموم
ناامید کننده
و مضراست

ایمان آورده و کاری شایسته انجام دهند، پاداششان نزد پروردگارشان مسلم است و نه ترسی بر آنهاست و نه اندوهگین می شوند.^۱
همچنین، هنگامی که رسول اکرم ﷺ برای حفظ جان مبارکشان به غار ثور رفتند، ابوبکر به شدت ترسیده بود، به همین دلیل رسول اکرم ﷺ به او فرمودند: لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا: «اندوهگین مباش؛ زیرا خداوند با ماست»^۲، و به راستی خداوند با ماست؛ چرا که خداوند متعال در آیه دیگری از قرآن کریم می فرماید: نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ: «ما به او از رگ قلبش نزدیک تریم».^۳

اگر انسان در مقابل حوادث ناخواسته و ناگواری که رخ داده محزون گردد، کاری نادرست و ناپسند مرتکب شده است؛ زیرا اندوه باید برای چیزی باشد که امکان تغییر آن وجود دارد، در حالی که اندوه بر حوادث گذشته ای که از روی اختیار ما واقع نشده، به معنای آن است که انسان بر امر ممتنع (تغییر گذشته)، حکم به امکان کرده و گذشته را قابل تغییر دانسته است، حال آن که بازگشت به گذشته ممکن نیست.

• انواع حوادث و وظیفه انسان

اما حوادث ناگواری که انسان با اختیار خود در گذشته به وجود آورده نیز بر دو قسم است:
نوع اول، حوادثی است که قابل تدارك و جبران

حوادث قابل جبران را
باید جبران نمود

۱- بقره / ۶۲.

۲- توبه / ۴۰.

۳- ق / ۱۶.

هستند، مانند نمازی که انسان آن را در وقتش به جای نیاورده و می‌توان قضایش را به جای آورد. این دسته از حوادث را باید جبران کرد، همان طور که گفته‌اند: **إِقْضِ مَا قَاتَ كَمَا قَاتَ**: «اعمالی که انجام داده نشده است را همان طور که می‌بایست انجام می‌دادید، انجام دهید!»^۱. اما نوع دوم، حوادثی است که قابل تدارك و جبران نیستند، ولی می‌توانند موقعیت و علت مناسبی برای حزن و اندوه مفید و سازنده باشند.

در یکی از سال‌ها، رسول اکرم ﷺ می‌خواستند به جهاد و جنگ بروند، افرادی آمدند و عرض کردند: مرکبی برای ما تهیه فرمائید تا ما هم به جهاد بیایم! رسول اکرم ﷺ فرمودند: من مرکب ندارم. این افراد مالی هم نداشتند که در راه خدا انفاق کنند. قرآن در بیان حالت آنان می‌فرماید: **«تَوَلَّوْا وَاعْيَنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ»**^۲. آنها مأیوسانه از خدمت رسول اکرم ﷺ باز می‌گشتند، در حالی که چشمانشان اشکبار بود؛ چرا که نه مالی داشتند که برای مجاهدین اسلام انفاق کنند و نه مرکبی داشتند تا به جنگ بروند، و صد البته که چنین حزن و اندوهی از مقامات الهی است.

۱ - برگرفته از حدیث: فقال عليه السلام: يقضى ما فاتته كما فاتته، تهذيب الاحكام، جلد ۳، صفحه ۱۶۲، باب ۱۰، حدیث ۱۱. کافی، جلد ۳، صفحه ۴۳۵، باب من يريد السفر او يقدم من السفر...، حدیث ۷.
۲ - ترجمه: «آنها (مأیوسانه از نزد تو) بازگشتند در حالی که چشمانشان از اندوه اشکبار بود؛ زیرا چیزی نداشتند که در راه خدا انفاق کنند (و یا آن به میدان بروند)» (توبه / ۹۲).

درجه اول حزن
(اندوه از گناه)
که مربوط به
عامه مردم است

• درجات حزن

حزن سه درجه دارد:

درجه اول، حزنی است که بر اثر ترك واجبات و انجام محرمات در انسان پدید می آید. از امام صادق علیه السلام نقل شده است: مَنْ سَرَّهُ حَسَنَتُهُ وَ سَاءَتْهُ سَيِّئَتُهُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ: «هر کس که از کار خوب خود خوشحال شده و از معصیت و گناه خود، اندوهگین گردیده و از خودش بیزار شود، مؤمن است».^۱

۱۳۶

آنها مسرور می شوند، ولی سروری که سبب غرور و تکبرشان نمی گردد، بلکه واقعاً در قلبشان خدا را شکر می کنند که کار خوبی از آنها صادر شده و هنگامی که معصیتی مرتکب می شوند، اندوهگین شده و حالت بدی به آنها دست می دهد؛ چرا که عصیان و نافرمانی خوشحالی ندارد. بنابراین، اگر کسی اندکی هم مؤمن باشد، می بایست حداقل کمی حزن و اندوه در او پیدا شود. به همین دلیل، عموم مردم که مرتبه پائین و مقدار اندکی از ایمان را دارا هستند، در این مرتبه از حزن به سر می برند که فی نفسه مفید و ممدوح است.

درجه دوم حزن، مربوط به افرادی می شود که اهل معصیت نیستند، ولی قلبشان متوجه غیر خداوند، یعنی متوجه جاه، مقام، مال دنیا و حتی درس و بحث می شود. این دسته از افراد،

درجه دوم حزن
(اندوه از بی توجهی
به خداوند)
مربوط به
کسانی است که
اهل معصیت نیستند

۱- کافی، جلد ۲، صفحه ۲۳۲، باب المؤمن و علاماته، حدیث ۶. بحار الانوار، جلد ۶۴، صفحه ۳۵۰.
باب ۱۴، حدیث ۵۳.

چون قلبشان متوجه خداوند متعال نیست، بدون این که خود متوجه باشند، محزون و اندوهناک می گردند.

آیت الله حاج شیخ غلامرضا یزدی می فرمود: «تن را دل کن، دل را جان کن، و جان را به جانان بسپار».

بنابراین، اگر انسان دنبال مال و اموال دنیا می رود، باید برای نیل به اهداف الهی و قرب به او باشد؛ در غیر این صورت، جان و دل را به مال دنیا سپردن، در آخرت موجب خسران، و در دنیا منشأ اندوه و غصه دل می گردد.

اما درجه سوم حزن، مربوط به پیامبران الهی و کسانی است که در مقامات بالای اخلاقی قرار دارند. این دسته از افراد، حزن و اندوهشان برای دیگران و به خاطر هدایت دیگران است، و برای خودشان هیچ حزن و اندوهی نداشته و ندارند، خداوند نیز می فرماید: **وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ**: «نه ترسی بر آنهاست و نه اندوهگین می شوند».

بنابراین، همه حزن و اندوه ها برای ما، از فراموشی آخرت و دل بستن به دنیا ریشه می گیرد. اگر از دنیا دل کنده و آخرت را به خاطر داشته باشیم، منشأ بسیاری از حزن و اندوه ها از بین خواهد رفت.

ای دل عبث مخور غم دنیا را

فکرت مکن نیامده فردا را

کنج قفس چونیک بیندیشی

چون گلشن است مرغ شکبیا را

درجه سوم حزن
(اندوه به خاطر
هدایت دیگران)
مربوط به پیامبران،
ائمه و اولیاء است



بشکاف خاک را و ببین آنگه بی‌مهری زمانه رسوا را^۱
این دشت خوابگاه شهیدان است فرصت شمار وقت تماشا را
از عمر رفته نیز شماری کن شمار جدی و عقرب و جوزا^۲ را^۳

روزی حضرت امام خمینی علیه السلام در درس اخلاق خود فرمود: «نگاه کنید! (و اشاره کردند به دو تصویر از آیت‌الله العظمی بروجردی رحمته الله که بالای قبرشان نصب بود؛ یکی عکسی از ایشان که در حال مطالعه بودند و دیگری عکس تشییع جنازه ایشان که پائین تر نصب شده بود)». سپس فرمودند: «در یکی از آنها آیت‌الله بروجردی رحمته الله مشغول مطالعه است، و در دیگری پیکرشان بر دوش مردم است، کمی پایین‌تر هم سنگ قبرشان قرار دارد، و در زیر آن، بدن ایشان قرار گرفته است. دنیائی که به خاطر آن هر کاری انجام می‌دهیم، جاه و مقام، مال دنیا و عزت دنیوی، همه عاقبتش این است»^۴.

اگر می‌خواهیم دنیا را بشناسیم و از اندوه و حزن غیر مفید دوری کنیم، باید سعی کنیم به قبرستان برویم و به قبور نظاره نموده و تفکر کنیم! یکی از علمای اخلاق می‌فرمود: «هفته‌ای يك مرتبه به قبرستان بروید». هنگامی که انسان به قبرستان می‌رود، قدر این فرصت‌ها و جوانی را

۱ - منظور آن است که اگر زمین را بشکافی، خواهی دید که این زمانه و این دنیا به هیچ کس، نه فقیر، نه غنی، نه پیامبر، نه کافر، نه مؤمن و نه ... وفا نکرده است و همه عاقبت از دنیا رفته و در دل خاک جای گرفته‌اند. البته همان‌طور که خواننده محترم می‌داند، شعر برای بی‌مهری و بی‌وفائی دنیا چنین مطلبی را آورده است، و گرنه در اسلام نبش قبور حرام است.

۲ - ستاره‌شناسان قدیم، برای این که بتوانند بر روی ۳۶۰ درجه‌ای که حول محور کره زمین وجود دارد محاسبات فلکی و نجومی داشته باشند، آن را به قسمت‌های مختلف تقسیم کرده‌اند که در یک تقسیم‌بندی، آنها این ۳۶۰ درجه را به ۱۲ قسمت تقسیم کرده و بر هر یک نامی نهاده‌اند. جدی، عقرب و جوزا نام سه قسمت از این دوازده قسمت است که خورشید در هر یک از این قسمت‌ها، چیزی حدود سی روز یا کمی بیشتر حرکت می‌کند (احکام الشریعه فی تقویم الشیعه).

۳ - دیوان پروین اعتصامی، صفحه ۱۶، غزل شماره ۳.

۴ - خبرگزاری تسنیم (tasnimnews.com)، ۲۵ بهمن سال ۱۳۹۱، شناسه خبر ۲۱۸۸۰، ذیل عنوان: میثم مطیعی در مصاحبه تفصیلی با تسنیم: مقتل خوانی را از حاق آقا مجتبی (تهرانی) آموختم (www.tasnimnews.com/home/single/21880)

بهتر می فهمد. همان طور که سعدی شیرازی چنین سروده است:

تفّرج‌کنان در هوا و هوس گذشتیم بر خاک بسیار گس

کسانی که دیگر به غیب اندرند ببایند و بر خاک ما بگذرند

دریغا که فصل جوانی برفت به لهو و لعب زندگانی برفت

دریغا چنان روح پرور زمان که بگذشت بر ما چو برق یمان^۱

شما آقایان محترم که ان شاء الله امید آینده اسلام هستید نیز، باید به خاطر بهداشت معنوی و پیش‌گیری اخلاقی، مواظب باشید تا آلوده نشوید که الحمد لله نیز چنین است.

تا کی چو کرم پیله تنی گرد خویشتن

بر خود مَتَن که خود به تو چندان نمی‌رسد^۲

پروردگارا! قلوب ما را به نور ایمان منور بفرما!

۱ - کلیات سعدی شیرازی، بوستان، باب نهم، صفحه ۳۴۴، در توبه و راه صواب.

۲ - دیوان عطار نیشابوری، صفحه ۱۶۵، غزل شماره ۲۳۹.



درس بیست و یکم: مقام خوف

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
آگاه باشید! (دوستان و) اولیای خدا، نه ترسی بر آنهاست
و نه اندوهگین می شوند. (یونس/ ۶۲)

• خوف و خشیت از خداوند و رحمت و غضب او

سرمایه روحانیت علم و تقوا است و اگر یک روحانی علم و تقوا داشته باشد، ثروتمند است، و مال و مقام و... سرمایه طلبگی محسوب نمی شود. ما برای این که این دو سرمایه گرانها را به دست آوریم، باید از خداوند خوف و ترس داشته باشیم؛ به همین دلیل خوف و ترس یکی از مقامات سالکین الی الله محسوب می شود. می دانیم که خداوند متعال موجودی نیست که انسان از او بترسد؛ چرا که انسان از تاریکی می ترسد، نه از روشنایی. بنابراین خداوندی که نور و روشنایی است و هیچ تاریکی در او نیست، از او نمی توان ترسید، «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱. بنابراین می توان گفت که خوف و ترس از پروردگار، در حقیقت به معنای خشیت است.

خداوند هم دارای صفات جلال است و هم صفات جمال^۲ و خوف و

خوف و ترس از خداوند
به معنای خشیت است

خداوند صفات جلال
و جمال دارد
و خوف و ترس،
ناشی از صفات
جلال اوست

درس های اخلاق
حضرت آیت الله
انصاری شیرازی

۱ - ترجمه: «خداوند نور آسمان ها و زمین است» (نور/ ۳۵).

۲ - صفات جمال و جلال از دو دیدگاه معانی مختلفی دارند: از دیدگاه کلام، مقصود از صفات جمال، صفاتی است که از کمالات موجود در مرحله ذات حکایت می کند و مقصود از صفات جلال، صفاتی است که از تنزیه ذات از نقایص خبر می دهد. در حقیقت صفات جمال (علم، قدرت، حیات و...)، نشانه کمال و زیبایی است و صفات جلال (پیراستگی از جسم، عرض، جوهر و...)، نشانه برتر بودن خدا از انصاف به نقص و کاستی است.

اما در اصطلاح عرفان نظری، صفات و اسماء جلال، عبارتند از اسمائی که از عظمت و کبریائی حق

ترس، از صفات جلال و هیبت حق تعالی نشأت می‌گیرد.

جَمَالُكَ فِي كُلِّ الْحَقَائِقِ سَائِرٌ وَ لَيْسَ لَهُ إِلَّا جَلَالُكَ سَائِرٌ

«جمال تو در همه اشیاء جاری است، و هیچ چیزی جمال تو را نمی‌پوشاند، مگر جلال تو»^۱.

موجود با عظمت، هم باید دارای لطف باشد و هم دارای قهر، تا موجب تربیت شود.

عاشقم بر لطف و بر قهرش به جَدِّ ای عجب من عاشق این هر دو ضد^۲

اگر چه خداوند صفات جلالی دارد که باعث هیبت و

خوف و خشیت از او می‌شود، ولی صفات جلال حق تعالی، با دقت نظر به صفات جمال او بر می‌گردد و در حقیقت همه صفات او جمال است. این مطلب را می‌توان از برخی ادعیه نیز استفاده نمود، آنجا که آمده است: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ: «خدایا به رحمت که همه چیز را فرا گرفته از تو درخواست می‌کنم»^۳.

در استدلال به این فراز از دعا می‌توان گفت: اگر غضب را نیز شیء (وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ) بدانیم، پس رحمت واسعه حق متعال آن را هم فرا می‌گیرد و در نتیجه، غضب او به رحمت او باز می‌گردد و فلسفه آن این است که غضب و قهر الهی، برای طهارت روح انسان مفید و

تعالی حکایت می‌کنند و باعث خفای او می‌شوند، یا آن که موجب منع نعمت یا کمالی در خلقند، نظیر: متکبر، عزیز، قهار، منتقم، و در عرفان عملی، براسمایی اطلاق می‌شود که تجلی آنها باعث قبض و ترس سالک می‌شود.

اسماء جمال در عرفان نظری، اسمایی را می‌گویند که باعث ظهور حق و اعطای کمالی از کمالات و نعمتی از نعمت‌ها بر خلق می‌شود، نظیر: رحیم، رزاق، لطیف و... و در عرفان عملی، براسمایی اطلاق می‌شود که تجلی آنها موجب انس و سرور سالک می‌شود.

گفتنی است که تقابل مذکور تنها در ظاهر است نه در باطن؛ چرا که در باطن هر جلالی، جمالی و در باطن هر جمالی، جلالی نهفته است. (به نقل از سایت اسلام کوئست نت).

۱- شرح المنظومه، جلد ۳، صفحه ۶۳۷.

۲- مثنوی معنوی مولوی، دفتر اول، صفحه ۶۲، قصه بازگان که طوطی او را پیغام داد...

۳- کلیات مفاتیح الجنان، دعای کمیل، صفحه ۱۶۱.

سبب تکامل است.

• درجات خوف

خوف، درجاتی دارد: اولین درجه خوف، این است که انسان از گناه و عقوبت و پیامد آن بترسد. حضرت علی ع فرمودند: لَا يَزُجُونَ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِلَّا رَيْبُهُ وَ لَا يَخَافَنَّ إِلَّا ذَنْبُهُ: «هیچ کس جز به پروردگارش امیدوار نباشد و جز از گناه خود نترسد!»^۱.



۱۴۳



بنابراین، امید فقط باید به پروردگار، و ترس فقط باید از گناه باشد؛ زیرا این گناه و معصیت است که سبب دوری انسان از خداوند می شود.

درجه دوم خوف، ترس از مکر و استدراج^۲ است، ترس از این که مبدا انسان در دام مکر و بی اعتنائی حضرت حق گرفتار شود.

خداوند متعال در سه آیه در قرآن مجید، درباره عذاب استدراج الهی و مکر خود، چنین می فرماید: وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ * وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ: «و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، ما آنان را از جایی که نمی دانند به تدریج به سوی عذاب پیش می بریم * و به آنها مهلت می دهیم (تا مجازاتشان دردناک تر باشد)؛ زیرا تدبیر من قوی و متین است (و هیچ کس را قدرت فرار از آن نیست)»^۳.

گاهی انسان مرتکب گناه و پلیدی می شود، ولی مشاهده می کند که

۱ - نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۸۲.

۲ - استدراج در لغت به معنای بالا بردن و یا نزدیک کردن چیزی یا کسی به تدریج و طی یک دوره زمانی است، به همین دلیل به لحاظ لغوی به معنای خدعه زدن به کسی نیز آمده است؛ چرا که به تدریج و بدون این که متوجه شود، کاری در مورد او انجام می گیرد و او به تدریج حرکت داده می شود. در اصطلاح دینی مراد از استدراج این است که خداوند گناهکاران و نافرمانان جسور و بی شرم را سریع گرفتار عقوبت نمی کند، بلکه درهای نعمت خود را بر آنان می گشاید. این فراوانی نعمت یا آنها را از غفلت بیدار می کند که همان هدایت الهی است و یا بر غرور و سرکشی و گناه آنان می افزاید و عقوبت آنها را سخت تر می کند که این همان استدراج است (برداشت از ویکی فقه).

۳ - اعراف / ۱۸۲ و ۱۸۳.

اولین درجه خوف،
ترس از گناه
و پیامد آن است

دومین درجه خوف،
ترس از مکر
و استدراج خداوند

درس های اخلاق
حضرت آیت الله
انصاری شیرازی

ثروت و سرمایه‌اش بیشتر می‌شود، یا نزد مردم شأن و منزلت می‌یابد و یا حتی درسش بهتر می‌شود. اینها مکر و استدراج الهی است که باید از آن ترس داشت، وَ مَكْرُوا وَمَكْرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ: «و (یهود و دشمنان مسیح، برای نابودی او و آئینش) توطئه کردند؛ و خداوند (برای حفظ او و آئینش) تدبیر نمود، و خداوند بهترین تدبیرکنندگان است»^۱.

خداوند متعال گاهی به انسان مهلتی می‌دهد تا گناهانش زیاد گشته و در نتیجه به عذاب شدیدتری

گرفتار شود. چنان که در قرآن کریم آمده است: وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ: «آنها که کافر شدند، (وراه طغیان پیش گرفتند) گمان نکنند مهلتی که به آنان می‌دهیم، به سودشان است، ما به آنان مهلت می‌دهیم فقط برای اینکه بر گناهان خود بیفزایند، و برای آنها، عذاب خوارکننده‌ای (آماده شده) است»^۲.

• خشیت و تحیر، آثار شناخت عظمت حضرت حق

معنای این که اولیاء الله یا کسانی که در مقامات بالا سیر می‌کنند، خوف و ترس ندارند، این است که: اندوهی نسبت به گذشته و آینده ندارند «الْأَإِنِّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۳. آری! آنجا ترس و حزن نیست، بلکه آنها در مقام خشیت هستند، و خشیت یکی از آثار شناخت و معرفتِ عظمتِ سرمدی حضرت حق جلّ جلاله است؛ چنان که در قرآن کریم آمده است: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ: «تنها از

شناخت عظمت خداوند، خشیت از او را به همراه دارد

۱- آل عمران / ۵۴.

۲- آل عمران / ۱۷۸.

۳- یونس / ۶۲.



میان بندگان او، دانشمندان از خدا خشیت دارند»^۱.

یکی دیگر از آثار شناخت عظمت حق تعالی، تحیر و حیرت است. دسته‌ای از ملائکه وجود دارند که همیشه در حالت حیرت و تحیر به سر می‌برند و عظمت حق تعالی چنان آنها را از خود بی‌خود کرده است که نسبت به خودشان هم علم ندارند.



آن کسی که از عظمت الهی متحیر شده، و فرموده:

۱۴۵



اَللّٰهُمَّ زِدْنِيْ فَيْكَ تَحِيْرًا: «خداوند! بر تحیرم نسبت به خود بیفز!»^۲، عالم را محضر، بلکه حضور پروردگار می‌بیند و می‌داند که خداوند متعال از خود عالم، به عالم و موجودات عالم نزدیک‌تر است. هنگامی که اهل معنا و سائرالی الله به این آیه توجه پیدا می‌کند که: وَنَحْنُ اقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ: «و ما به او از رگ قلبش نزدیک‌تریم»^۳، برایش خشیت ایجاد می‌شود.

در روایت آمده است: وَ اَنْتَ لَا تَحْجُبُ عَنْ خَلْقِكَ اِلَّا اَنْ تَحْجُبَهُمُ الْاَعْمَالُ دُونَكَ: «خداوند متعال از معرفت و دسترسی خلق به خود، پوشیده و محجوب نمی‌گردد»^۴؛ زیرا «او هم ظاهر و هم باطن است، هم اول و هم آخر است» (هُوَ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ)^۵، اگر پوشش و حجابی در میان است از بشر است نه خداوند.

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست

تو خود حجاب خودی سالک، از میان برخیز

۱- فاطر / ۲۸.

۲- معروف است که این جمله از پیامبر گرامی اسلام ۶ نقل شده است، ولی در کتب معتبر حدیثی اثری از آن نیست (شرح منازل السائرین، صفحه ۲۱. الفتوحات المکیه، جلد ۱، صفحه ۴۲۰).

۳- ق / ۱۶.

۴- بحار الانوار، جلد ۸۲، صفحه ۲۵۶، باب ۳۳، حدیث ۲.

۵- حدید / ۳.

• آثار خوف و خشیت واقعی

حال اگر کسی این ترس پسندیده برایش حاصل شود، خداوند همه چیز را از او می‌ترساند.

از «ابن‌واقد» نقل شده است: از امام صادق ع شنیدم که می‌فرمود: **مَنْ خَافَ اللَّهَ أَخَافَ اللَّهُ مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ**: «هرکس از عذاب و مکر و استدراج خداوند بترسد، خداوند همه چیز را از او می‌ترساند». این که همه از او می‌ترسند به این معناست که صاحب هیبت و جلالی می‌شود که دیگران برای او شأن خاصی قائل می‌شوند، و مَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَخَافَهُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ: «و هر کس از خداوند و مخالفت با فرمان‌های او و از عذاب‌ها و مکر و استدراجش نترسد، خداوند او را از همه چیز می‌ترساند»^۱.

امام راحل رحمه الله نیز می‌فرمود: «آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند»^۲. این تنها ظاهر لفظ و کلام ایشان نبود، بلکه واقعاً نمی‌ترسید، چون خوف از الله در وجودش ریشه داشت و لذا از هیچ چیزی نمی‌ترسید.

کسی که از خداوند نترسد، خداوند او را از هر چیزی می‌ترساند، مثل افرادی که به اندک تهدیدی وحشت می‌کنند؛ ولی مؤمن از هیچ چیزی جز گناه خودش و از استدراج و مکر الهی ترس ندارد؛ چرا که وقتی در راه حق حرکت می‌کند، هرچه برایش پیش بیاید، احدی الحسینین (پیروزی یا شهادت)^۳ است.

خداوند متعال ان شاء الله ما را به وظائف خودمان آشنا بفرماید!

۱ - کافی، جلد ۲، صفحه ۶۸، باب الخوف والرجاء، حدیث ۳. بحار الانوار، جلد ۶۶، صفحه ۴۰۶، باب ۳۸، حدیث ۱۱۴.

۲ - صحیفه امام، جلد ۱۰، صفحات ۵۱۵ و ۵۱۶.

۳ - قُلْ هَلْ تَرْتَضُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَنَحْنُ نَرْضَى بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عَذَابِهِ أَوْ بِأَيِّدِنَا فَنَرْتَضُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرِضُونَ: «بگو: آیا درباره ما، جز یکی از دو نیکی را انتظار دارید؟! (یا پیروزی یا شهادت) ولی ما انتظار داریم که خداوند، عذابی از سوی خود (در آن جهان) به شما برساند، یا (در این جهان) به دست ما (مجازات شود) اکنون شما انتظار بکشید، ما هم با شما انتظار می‌کشیم!» (توبه / ۵۵).

درس بیست و دوم: مقام خشوع

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ

آیا وقت آن نرسیده است که دل های کسانی که ایمان آورده اند،
در برابر ذکر خدا خاشع گردد. (حدید / ۱۶)

۱۴۷

• خشوع و قساوت قلب

معنای خشوع

یکی دیگر از مقامات اخلاقی، مقام خشوع است و مقام خشوع به این معناست که انسان باید در پیشگاه حق تعالی خاشع باشد، یعنی اعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ: «پروردگارت را چنان عبادت کن، که گویا او را می بینی، و اگر تو او را نمی بینی، او تو را می بیند»^۱. اگر انسان با چنین معرفتی عبودیت و بندگی نماید، دیگر نمی تواند خاشع نباشد.

شوخی و خنده زیاد،
یکی از علانم
قساوت قلب

خداوند متعال می فرماید: أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ: «آیا وقت آن نرسیده که دل هایمان (که همچون سنگ شده)، خاشع شود». درباره این آیه در تفاسیر آمده است: چند سال پس از نبوت پیامبر اکرم ﷺ مسلمانان بسیار می خندیدند و با یکدیگر مزاح و شوخی می کردند، این آیه نازل شد و به مسلمانان هشدار داد که دل هایشان مقداری تاریک و قسی شده است. باید مواظب باشیم تا به خاطر انجام امور دیگر قلب هایمان قسی نشود.

درس های اخلاق
حضرت آیت الله
انصاری شیرازی

۱ - بحار الانوار، جلد ۲۵، صفحه ۲۰۴، باب ۶، ذیل حدیث ۱۶.

• راه‌های رسیدن به حیات و خشوع قلب

یکی از راه‌های حیات و رسیدن قلوب به مقام خشیت، بیداری در سحر است و امیدوارم علماء و فضلاء مقداری قبل از اذان صبح بیدار باشند.

از حضرت امام عسکری علیه السلام نقل شده است: **إِنَّ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ سَفَرٌ لَا يُدْرَكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ**: «رسیدن به خداوند عزوجل، سفری است که جز با شب زنده‌داری به دست نمی‌آید»^۱. بنابراین

برای رسیدن به مقام قرب الهی و خشوع قلبی باید مواظب نفس خودمان باشیم و از اموری که باعث قساوت قلب می‌شود، پرهیز کنیم.

از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله روایت شده است: **لَا تُكْثِرُوا الْكَلَامَ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ، فَإِنَّ كَثْرَةَ الْكَلَامِ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ قَسْوَةُ الْقَلْبِ**: «حرف زیاد و بی‌معنا و لغوزدن، قلب را قسی می‌کند»^۲.

به یاد دارم که حضرت امام خمینی رحمته الله سر مبارکشان پائین بود، اگر کسی حرفی می‌زد، یک کلمه جواب می‌داد و دوباره سرش را پایین می‌انداخت. قلب انسان برای رسیدن به مقام خشیت، باید همانند برگ گل از بادهای سحری بهره‌برد و هنگام نماز شب، از نسیم رحمت حق بهره‌مند شود.

۱ - بحار الأنوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۸۰، باب ۲۹. میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه ۲۵۴۱.
۲ - وسائل الشیعه، جلد ۱۲، صفحه ۱۹۴، باب ۱۱۹، حدیث ۱۶۰۶۴. بحار الأنوار، جلد ۶۸، صفحه ۲۸۱، باب ۷۸، حدیث ۲۸.

ترجمه حدیث: «سخن بسیاری که ذکر خدا در آن نیست، نگوید؛ چرا که سخن فراوانی که بدون ذکر خداست، دل را سخت می‌کند».



• خودبینی، راهزن بزرگ تکامل نفس و اخلاق

خودبینی راهزن بسیار بزرگی در راه اخلاق و تکامل نفس است، اگر چه انسان، مجتهد و اهل نماز شب خواندن هم باشد. انسان موجودی است که صفت بارزی به نام فقر و احتیاج دارد. چنانچه در قرآن آمده است: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ: «ای مردم! شما (همگی) نیازمند به خدا هستید، تنها خداوند است که بی‌نیاز و ستوده است»^۱.**

به قول شاعر که می‌گوید:

من ز خود هست و بودی ندارم

من ز خود ریح و سودی ندارم

من ز خود تار و پودی ندارم

من که از خود نمودی ندارم^۲

انسان باید خیلی مواظب خودش باشد تا خود را غنی و بی‌نیاز نپندارد، نباید غفلت و غرور تمام وجود انسان را فراگیرد که سرانجام، این غفلت‌ها و غرورها به ناچار در هنگام مرگ از بین می‌رود. مبدا این خودبینی باعث شود که در مجلسی، یک بزرگتر یا عالمی را که بر ما مقدم است، خجالت زده کنیم؛ که آبروی مؤمن از آبروی کعبه هم بالاتر است^۳.

گاهی بحثی علمی مطرح می‌شود و دوستانه و برادرانه بحث و مباحثه می‌کنیم، بحث و مخالفت و اختلاف نظر در اینجا اشکالی ندارد، اما گاهی

همه چیز را
اوبه ما
یاد داده است

۱- فاطر / ۱۵.

۲- دیوان حاج میرزا حبیب‌الله خراسانی، بخش ترکیب‌بند، صفحه ۵۳.

۳- الْمُؤْمِنُ أَكْثَرُ حُرْمَةً مِنَ الْكَعْبَةِ: «حرمت مؤمن از حرمت کعبه بالاتر است» (خصال، جلد ۱، صفحه ۲۷. بحار الانوار، جلد ۶۴، صفحه ۷۱، حدیث ۳۵).



انسان، قصد آزار و اذیت دارد، کمی درس خوانده و قصد دارد آن را به رخ دیگران بکشد. البته اقتضای حیوانیت و طبیعت انسان همین است، ولی انسان باید با هوای نفس و خواهش‌های نفسانی خود مقابله کند و واقعاً اعتقاد داشته باشد جز آنچه خدا به او یاد داده است را نمی‌داند که: لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا: «ما جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای، نمی‌دانیم»^۱.

خداوند متعال همه ما را در پناه خودش حفظ بفرماید!



درس بیست و سوم: مقام زهد

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ

این به خاطر آن است که برای آنچه از دست داده‌اید تأسف نخورید و به آنچه به شما داده است، دل بسته و شادمان نباشید. (حدید/ ۲۳)

• مقام زهد و معنای آن

یکی از مقامات سائرین الی الله، مقام زهد است، که معنای آن را امیرالمؤمنین (علیه السلام) در چند جمله به روشنی بیان نموده است. آن حضرت می‌فرماید: الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»؛ فَتَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي وَمَنْ لَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ: «همه زهد در دو جمله از قرآن آمده است، خداوند متعال می‌فرماید: برای آنچه (از مال و ثروت دنیا) از دست داده‌اید، تأسف نخورید، و به آنچه به شما داده، شادمان نباشید! بنابراین کسی که (دل بسته به مال و ثروت دنیوی نشود، به گونه‌ای که) از دست دادن آن اموال، سبب غم و اندوه او نشده و به دست آوردن آن، مایه فرح و شادی او نشود، هر دو جنبه زهد را داراست»^۱.

حضرت امام صادق (علیه السلام) فواید زندگی زاهدانه را در حدیث شریفی این‌گونه بیان فرموده‌اند: مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا أَثَبَّتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَأَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ وَبَصَرَهُ عُيُوبَ الدُّنْيَا ذَاةَهَا وَدَوَاءَهَا وَأَخْرَجَهُ مِنَ الدُّنْيَا سَالِمًا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ: «هر کس در دنیا زهد پیشه کند، خداوند حکمت را در

معنای زهد از دیدگاه
امیرالمؤمنین (علیه السلام):
تأسف نخوردن
بر آنچه از دست رفته
و شاد نشدن از آنچه
به دست آمده

درس‌های اخلاق
حضرت آیت‌الله
انصاری شیرازی

۱ - بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۵۲، باب ۱۲۲، ذیل حدیث ۲۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، جمله ۴۳۹.

توجه به دنیا
مذموم نیست،
دل بستن به آن
مذموم است

۱۵۲



قلب مؤمن،
حرم و عرش الهی است

قلب او جایگزین می‌کند و زبانش را به آن گویا می‌گرداند،
عیب‌های دنیا را به او نشان می‌دهد و او را از بیماری‌ها و
داروهای دنیا آگاه می‌سازد و او را سالم از دنیا بیرون می‌کند
و در دارالسلام جای می‌دهد»^۱.

«مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا»، یعنی کسی که به دنیا بی‌رغبت بوده
باشد و دوست داشتن دنیا را مقابل دوست داشتن حق
تعالی قرار ندهد، در مقام زهد است. البته انسان ناگزیر
است به اندازهٔ احتیاج و ضرورت به دنیا رغبت و توجه

داشته باشد تا آنجا که خداوند در قرآن می‌فرماید: وَلَا تَتَسَنَّسْ بِتُحِبِّكَ مِنْ
الدُّنْيَا؛ «و بهره‌ات را از دنیا فراموش نکن!»^۲. این بدان معناست که هر
انسانی باید ازدواج کند، به اندازهٔ روزی خود به دنبال کسب معاش
باشد و از نعمت‌های الهی بهره‌مند شود، ولی نباید محبت دنیا را در
دل داشته و بدان دلبسته باشد؛ زیرا قلب انسان جای حق تعالی است،
چنان که امام صادق (ع) می‌فرماید: الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُشْكِنُ حَرَمَ اللَّهِ
غَيْرَ اللَّهِ؛ «دل حرم خداوند است، پس در حرم خدا، کسی غیر از خدا را
جای ندهید!»^۳.

البته جا و مکان، مخلوق است و خداوند مُحاطِ مخلوق خودش قرار
نمی‌گیرد، پس منظور از جای داشتن خداوند در قلب مؤمن، معنای
حقیقی و مادی جای داشتن نیست، بلکه به این معناست که خداوند
توجه مخصوصی به قلب مؤمن دارد، چنان که در روایت آمده است:
إِنَّ قَلْبَ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ؛ «دل مؤمن، عرش خداوند رحمان است»^۴.

۱ - کافی، جلد ۲، صفحه ۱۲۸، باب ذم الدنيا، حدیث ۱. بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۳۳، باب ۹، حدیث ۲۷.

۲ - قصص / ۷۷.

۳ - بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۲۵، باب ۴۳، ذیل حدیث ۲۷. جامع الاخبار، صفحه ۱۸۵، فصل ۱۴۱.

۴ - بحار الانوار، جلد ۵۵، صفحه ۳۹، باب ۴، ذیل حدیث ۶۱.



بنابراین اگر کسی قلب مؤمنی را بیازارد، همانند این است که عرش خداوند را به لرزه در آورده و او را آزرده است.

نیازارم ز خود هرگز دلی را که می ترسم در او جای تو باشد^۱

البته مراد از وقاحت و زشتی مال و جاه دنیا، نوع دروغین آن و با نیات غیر صالح است وگرنه اگر کسی برای ترویج دین به دنبال ثروت و مقام باشد، منزلت بسیاری دارد، و حتی می توان گفت که این کار بخشی از زهد است.

۱۵۳

بنابراین فردی که به منظور خدمت به دین و مردم، ریاست حکومت دینی را به عهده می گیرد نیز زاهد است؛ چرا که او به خاطر جاه و مقام نیست که ریاست را بر عهده گرفته است و این عین زهد و بی رغبتی به دنیا است.

به هر حال، زهد در دنیا به این معنی است که محبت دنیا وارد قلب انسان نشود، و لوازمی که از مال و مقام دنیا بسیار بهره مند باشد. بنا بر این معیار، می توان افرادی را یافت که هیچ مال و ثروتی ندارند، ولی بسیار به دنیا وابسته اند و قلبشان آکنده از حب دنیا است؛ افرادی که پولی ندارند، ولی در دل برای خود بانک ها ساخته اند. چنین افرادی زاهد نبوده و اهل دنیا و دنیا پرست هستند. در مقابل نیز می توان افرادی را یافت که بسیار ثروتمند هستند، ولی به اموالشان دل نبسته و آن را در راه خدا مصرف می کنند. چنین افرادی حقیقتاً زاهد و اهل آخرتند. بنابراین همه باید زهد داشته و زاهد باشند تا در دنیا و آخرت سعادت مند شوند، اما این مسأله برای روحانیون از اهمیت ویژه ای برخوردار است؛ چرا که نگاه مردم به روحانی نگاه دیگری است و اگر خدای نکرده روحانیون زهد نداشته باشند، مردم از دین رویگردان می شوند.

ثروتمندان
و رؤسای زاهد،
و فقیران دنیا پرست



اهمیت زهد
برای روحانیون

درس های اخلاق
حضرت آیت الله
انصاری شیرازی

• فواید زهد از دیدگاه معصوم (علیه السلام)

تا به اینجا معنای زهد روشن شد، اما در ادامه حضرت امام صادق (علیه السلام) در دنباله حدیث، فواید زهد در دنیا را بیان نموده و فرمودند: **أَثْبَتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَأَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ: «خداوند حکمت را در قلب او جایگزین می‌کند و زبانش را به آن گویا می‌کند»**، آری! اگر انسان زهد پیشه کند، خداوند درخت حکمت و معرفت را در دل انسان غرس

کرده و آن را ثابت می‌کند.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: **أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضَلُّهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا:** «آیا ندیدی چگونه خداوند کلمه طیبه را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده است که ریشه آن (در زمین) ثابت و شاخه آن در آسمان است؟ * هر زمان میوه خود را به اذن پروردگارش می‌دهد»^۱، مراد از شجره، در اینجا حکمت و معرفتی است که هم مورد پسند شارع مقدس است و هم جان تازه‌ای به انسان می‌بخشد. زمانی که درخت حکمت و معرفت در دل غرس و کاشته شد، زمینه استفاده دیگران از این درخت و بهره بردن از میوه و ثمره آن فراهم می‌گردد. به همین دلیل خداوند متعال آن حکمت و معرفت را بر زبان انسان نیز جاری می‌نماید و درست همان گونه که حضرت موسی (علیه السلام) عصایش را به سنگ زد و دوازده چشمه از آن جاری شد، از قلب انسان زاهد و الهی نیز اسرار علم و معرفت همچون چشمه می‌جوشد و به دیگران منتقل می‌گردد.

در روایتی دیگر همین معنا چنین آمده است: **مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ**

صَبَاحًا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ: «هر کس
چهل روز برای خدا اخلاص داشته باشد، خداوند
چشمه‌های دانش را از قلبش برزبان‌ش جاری می‌کند»^۱.
اما این که خداوند چگونه چشمه دانش و حکمت را بر
زبان او جاری می‌کند از دو حال خارج نیست: یا این که
خداوند به او این توفیق را عطا می‌فرماید که مطالعه کند و
درس بخواند و با این کار چشمه‌های حکمت را از قلب و
زبان او جاری می‌کند، و یا بدون درس خواندن و مطالعه
کردن، این توفیق را نصیب او می‌فرماید و این زمانی است که جذبۀ
الهی، سالک را مجذوب می‌کند.

دولت آن است که بی خون دل افتد به کنار

ورنه با سعی و عمل، باغ جنان این همه نیست^۲

در ادامه بیان فوائد زهد، امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید: - آن عالم به دریای
اسرار و دقایق معرفت الهی - دیگر فواید زهد را این گونه بیان فرمودند:
وَبَصَرُهُ عُيُوبَ الدُّنْيَا دَاءَهَا وَ دَوَاءَهَا: «خداوند متعال، عیوب دنیا را به او
نشان می‌دهد و او را از بیماری‌ها و داروهای دنیا آگاه می‌سازد».

خداوند به انسان زاهد و وارسته نشان می‌دهد که یکی از عیوب دنیا
این است که به هیچ کس وفانمی‌کند و مانند عجز و پیرزنی است که
عروس هزار داماد است، ولی چه بسیار افرادی که فریب آن را خوردند و
عاقبتشان ختم به خیر نشد.

پس از آن خداوند دردهای دنیا همانند حرص و طمع، و درمان آن
مانند قناعت و رضا را به انسان وارسته تعلیم می‌دهد. در روایت آمده

فایده سوم زهد:
آگاه شدن به عیوب و
بیماری‌های دنیا
و درمان آنها

بی‌وفایی،
بزرگ‌ترین عیب دنیا

درس‌های اخلاق
حضرت آیت‌الله
انصاری شیرازی

۱ - بحار الانوار، جلد ۵۳، صفحه ۳۲۶ و جلد ۶۷، صفحه ۲۴۲، باب ۵۴، حدیث ۱۰.
۲ - دیوان حافظ شیرازی، جلد ۱، صفحه ۱۶۶، غزل شماره ۷۵. در بعضی نسخه‌ها «آید به کنار» آمده است.



است: حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ: «محبت دنیا، سرآغاز هر گناهی است»^۱. به همین دلیل انسان نباید غرق دنیا شود؛ زیرا دنیا اغواگر است و عیوب فراوانی دارد و بالاترین عیب دنیا این است که وفا و صفا ندارد. برای این که به این مسأله پی برده شود، خوب است نگاهی به تاریخ و آثار باقیمانده از آنها بیاندازیم، به طور مثال: آیا تخت جمشید به ساسانیان و یا به افرادی که پس از آنها آمدند، وفا کرد؟! دنیا بسیار اغواگر است و در همه

احوال قصد انحراف انسان را دارد. لذا باید در همه شئون زندگی، مراقب رفتارمان باشیم و این کلام پیامبر ﷺ را همواره در قلب و زبان به یاد داشته باشیم که: اَللّٰهُمَّ لَا تَكِلْنِيْ اِلَى نَفْسِيْ طَرْفَةَ عَيْنٍ اَبَدًا: «خداوندا! حتی به اندازه چشم بر هم زدنی مرا به حال خود رها مکن!»^۲.

در ادامه حدیث و بیان فوائد زهد، آن حضرت فایده دیگر زهد را چنین توضیح می‌دهد: زهد، روح و روان انسان را سالم می‌سازد، وَ اُخْرِجَهُ مِنَ الدُّنْيَا سَالِمًا اِلَى دَارِ السَّلَامِ: «و او را سالم از دنیا بیرون می‌کند و در دارالسلام جای می‌دهد». مراد از سلامت در این روایت، سلامت روح و روان است که در قرآن کریم نیز در سوره شعراء آمده است: يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ* اِلَّا مَنْ اَتَى اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ: «در آن روز مال و فرزندان سودی نمی‌بخشند* مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا می‌آید»^۳. بنابراین زهد، انسان را با قلب سلیم به پیشگاه خداوند می‌رساند.

فایده چهار زهد:
خروج سالم
از این دنیا
و قرار گرفتن
در دارالسلام

۱ - کافی، جلد ۲، صفحه ۱۳۱، باب ذم الدنيا و... حدیث ۱۱. بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۲۳۹، باب ۵۴، ذیل حدیث ۷.

۲ - بحار الانوار، جلد ۱۸، صفحه ۲۰۴، باب ۱، ذیل حدیث ۳۳. مناقب ابن شهر آشوب، جلد ۱، صفحه ۵۷.

۳ - شعراء / ۸۸ و ۸۹.



امام راحل علیه السلام می فرمود: مقام سلام، بالاتر از مقام رضا و توکل است؛ زیرا انسان وقتی به مقام سلام رسید، از هر دردی سلامت و ایمن است، چون جز خداوند متعال کسی در قلب او حکومت نمی کند.

یکی دیگر از فوائد زهد که نقش زهد در ترویج دین را مشخص می سازد، در حدیث دیگری از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است. آن حضرت نقل می نماید

که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمودند: إِنَّ مِنْ أَعْوَنِ الْأَخْلَاقِ عَلَى

الدِّينِ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا: «آن اخلاقی که در دین بیشتر به انسان کمک می کند، بی رغبتی به دنیا است»^۱. بنابراین همه انسان ها باید برای کمک به دین، به دنیا بی رغبت و زاهد باشند، خصوصاً روحانیت، آن هم به ویژه در این زمان. این به آن دلیل است که اگر خدای ناکرده مردم حس کنند روحانی به دنبال دنیا است، اعتمادشان سلب شده و به اسلام و نظام جمهوری اسلامی بدبین می شوند. پس امروز زهد ورزیدن نسبت به دنیا، فوائد دیگری نیز دارد که وظایف همه به خصوص روحانیت را سنگین تر می نماید.

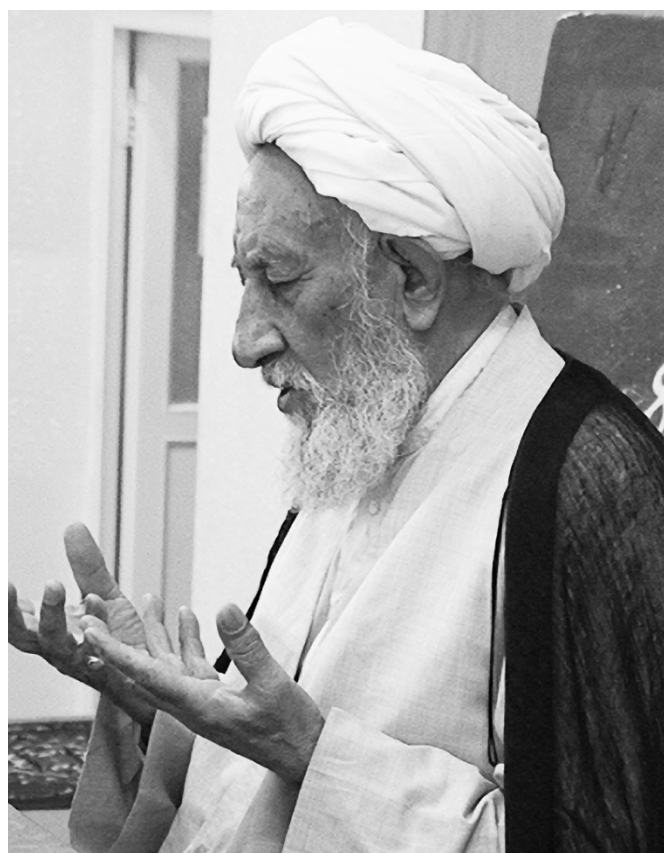
خداوند متعال همه ما را زاهد در دنیا قرار دهد!

فایده پنجم زهد:
کمک به ترویج دین



۱۵۷





درس بیست و چهارم: مقام رجاء و امیدواری

وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

مؤمنان باید تنها بر خداوند توکل کنند! (آل عمران/ ۱۶۰)

۱۵۹

• رجاء، گام اول سیرو سلوک

ما که باشیم ای تو ما را جان جان تا که ما باشیم با تو در میان^۱

ما ز خود سوی که گردانیم سر چون تویی از ما به ما نزدیک تر^۲

یکی از موارد لازم در آغاز سیرو سلوک اخلاقی، رجاء و امیدواری است. سالک الی الله و کسی که در راه معرفت خداوند گام می نهد، باید متخلق به این صفت روحانی شود؛ زیرا اگر رجاء نباشد و یا رجاء به اندازه اعتدال نباشد، آتش خوف و ترس، انسان را می سوزاند و او را از کار باز می دارد. باید کم کم چشم دل را باز کنیم، و این مسأله تنها بای اعتنایی به اموال دنیا ممکن است. اگرچه الحمد لله روحانیون بزرگوار و فاضل هیچ گونه اعتنایی به اموال دنیا ندارند، اما یادآوری این نکته خوب است که وقتی یک روحانی در اجتماع قدم گذاشت، در عین این که باید نسبت به تمام مردم متواضع باشد و به خاطری نیازیش از آنها مغرور نگردد؛ می بایست هیچ گونه چشم داشتی نیز به کسب مال و مقام از مردم نداشته باشد و دندان طمع مال و مقام را بکند! او باید تنها به خدا امید داشته باشد، و

رجاء و امید به خداوند،
لازمه آغاز سیرو سلوک

منیت و غرور،
عامل گمراهی

درس های اخلاق
حضرت آیت الله
انصاری شیرازی

۱ - مثنوی معنوی مولوی، دفتر اول، صفحه ۳۰، مکرر کردن مریدان که خلوت را بشکن.

۲ - مثنوی معنوی مولوی، دفتر دوم، صفحه ۲۸۲، دوم بار در سخن کشیدن سائل آن بزرگ را تا حال او معلوم تر گردد.



این امید و رجاء هم او را مغرور نکند!

کلمه «مَنْ» در مقابل خدا درست نیست و هر کس در دنیا از این کلمه استفاده کرد، عاقبت به خیر نشد. به همین دلیل، بزرگان هیچ گاه «مَنْ» نگفته‌اند، ولی شیطان که فکر می‌کرد بهتر از آدم عَلَيْهِ السَّلَام است گفت: **أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ**: «یعنی من از آدم بهتر هستم؛ چون مرا از آتش خلق کردی و انسان را از گِل آفریدی»^۱. ولی او نمی‌دانست که از همین گِلی که او آن را پست‌تر از آتش می‌دانست،

گُل‌های رنگارنگ می‌روید و همهٔ انبیاء و اولیاء و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام از نسل آدم از گِل ساخته شده‌اند.

• حدّ و اندازهٔ رجاء و امیدواری

رجا و امید به حضرت حق جَلَّ شَأْنُهُ، باید در حدّ و اندازه‌ای باشد که سر از معارضه و اعتراض درنیآورد. به عنوان مثال اگر کسی امید بسیاری دارد تا در یک قرعه‌کشی حساب پس‌انداز قرض الحسنه برنده شود و یا امید دارد که خداوند تَفَضَّلَ نموده و کسی را مأمور نماید که خانهٔ وسیعی را به عنوان هدیه به او عطا کند، این امید و آرزوی بیش از حدّ او، هم معارضه با خداست و هم اعتراض به او.

این امید و آرزو، معارضه با خداست؛ زیرا ممکن است مشیت و خواست الهی بر آن قرار گرفته باشد که این شخص فقیر باشد و از امکاناتی چون منزل و ماشین و ... محروم باشد. بنابراین چنین امید و

رجاء باید
معقول باشد

معارضه و اعتراض
به خدا، از اثرات سوء
رجای بیش از اندازه

درس بیست و چهارم:
مقام رجا، و امیدواری

خواسته‌ای معارضة با مشیت و خواست خداوند محسوب می‌شود. این امید و آرزو اعتراض نیز هست؛ برای این‌که این شخص امید بسیاری دارد و اگر برآورده نشود، خواه ناخواه، چه درد دل و چه با زبان به خداوند اعتراض می‌کند که: چرا دیگران دارند و من ندارم.

بنابراین انسان باید به اندازه‌ای امید داشته باشد که از یک طرف، باعث رفتن به سمت اهداف و حرکت و فعالیت انسان شود و از طرف دیگر، در صورت برآورده نشدن، موجب اعتراض و معارضة نشود که

۱۶۱

خوف و ترس بی‌اندازه و نیز امید و رجای بی‌حد و اندازه، هردو، انسان را از پای در می‌آورد.

قرآن درباره‌ی این خوف و رجای بی‌اندازه و حکمت و مشیت الهی می‌فرماید: **عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ**: «چه بسا چیزی را شما خوش نداشته باشید و حال آن‌که خیر شما در آن است و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آن‌که ضرر و شر شما در آن است و خداوند به این مطالب و مصالح آگاه است، در حالی‌که شما انسان‌ها نمی‌دانید»^۱. به عنوان مثال اکثراً انتظار فرارسیدن ایام تعطیلات را می‌کشیم تا به مسافرت برویم، ولی متأسفانه حوادث و تصادفات روی می‌دهد که فکر آن را نیز نمی‌کنیم. بنابراین، هرآنچه را که دوست داریم، چنین نیست که حتماً خیر ما در آن باشد و هرچه را که خوشمان نمی‌آید، چنین نیست که



خیری در آن نباشد.

در حدیثی قدسی آمده است: **إِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا يَصْلُحُ إِيْمَانُهُ إِلَّا بِالْفَقْرِ وَلَوْ أَعْنَيْتُهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا يَصْلُحُ إِيْمَانُهُ إِلَّا بِالْغِنَى وَلَوْ أَفْقَرْتُهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ:** «در میان بندگان مؤمنم کسانی هستند که ایمانشان جز با فقر و تنگدستی درست نمی‌شود و اگر آنها را بی‌نیاز و غنی کنم، ایمانشان را از بین می‌برد و در میان آنان کسانی نیز وجود دارند که ایمانشان جز با غنا و بی‌نیازی درست

نمی‌شود و اگر آنها را فقیر و تهیدست نمایم، ایمانشان را از بین می‌برد»^۱. بنابراین نباید امید و خوف بیش از اندازه داشت؛ چرا که مصلحت بندگان با یکدیگر فرق دارد، بعضی صلاحشان در فقر و برخی در بی‌نیازی است و این مطالب را خداوند بهتر از هر کس می‌داند.

• تمها بر خدا توکل کنید

پس در مقام رجا و امیدواری، انسان باید همواره خداوند را وکیل خود قرار دهد، امور را به او واگذار کند و در انجام امورش به الگوهای الهی رجوع نماید! خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: **لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ** «به یقین برای شما در زندگی پیامبر خدا سرمشق نیکویی است برای آنها که امید به رحمت خدا و روز بازپسین دارند»^۲ و همچنین می‌فرماید: **وَعَلَى اللَّهِ**

خدایی که
به اسرار امور
علم دارد را
وکیل خود قرار دهیم

۱ - بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۱۶.

۲ - احزاب / ۲۱.

فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ: «و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند!»^۱، پس مطابق این آیات، انسان مؤمن باید به الگوهای الهی رجوع نموده و تنها بر او توکل کند؛ زیرا طبق آیه ۲۱۶ سوره بقره^۲ اوست که به باطن و اسرار امور علم دارد، ولی ما جاهلیم. آری! در علم خداوند جهل راه ندارد و ما انسان‌ها نسبت به مصلحت خود آگاه نیستیم و اگر به ظاهر علمی داریم، علم ما حصولی است و علم حصولی در برابر علم حضوری مانند اتومبیل فرسوده‌ای است که قابل اعتماد نیست، لذا باید انسان تلاش کند به علم حضوری برسد.

۱۶۳

وقتی با رجا و امیدواری، خداوند متعال را وکیل خود بگیریم، او نیز از دل غیب و از جایی که انسان گمان ندارد، ما را مورد عنایت خویش قرار می‌دهد و روزی‌اش را بر اساس این آیه فراهم می‌کند، آنجا که می‌فرماید: وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ: «هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند* و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌دهد»^۳.

خداوند! ما را در راهی قرار ده که رضایت تو در آن است و از راهی که سزاوار غضب تو است بازدار!



درس بیست و پنجم: مقام مراقبه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ
وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای الهی پیشه کنید؛
و هر کس باید بنگرد تا برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده،
و تقوای الهی داشته باشید که خداوند از آنچه انجام می دهید
آگاه است (حشر/ ۱۸)

۱۶۵

● مراقبه و ضرورت آن

یکی از مقامات اخلاقی، مقام مراقبه است. مراقبه بدین معناست که انسان مؤمن، همان گونه که برای صحت و سلامتی بدن خود نکاتی را رعایت می کند و هر چیزی را نمی خورد، در امور اخلاقی نیز همواره باید از هر چیزی که ممکن است به آخرت او لطمه بزند، دوری کند. او نباید به دنیا و مادیات دلبستگی داشته باشد؛ چرا که دنیا محل گذر است و به آن هیچ اعتمادی نیست. مهم آن است که انسان همت کرده و برای فردای خود توشه و ذخیره ای بفرستد.

حافظ شیرازی نیز در این باره چنین سروده است:

بیا که قصر آمل، سخت سست بنیاد است

بیار باده که بنیاد عمر بر باد است

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

معنای مراقبه



چو گویمت که به میخانه دوش مست و خراب

سروش عالم غیمم چه مژده‌ها داده است

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد

که این عجز، عروس هزار داماد است^۱

آیه شریفه‌ای که پیش از این گذشت خطاب به مردم مؤمن می‌فرماید: به فکر فردای خود باشید و با تهذیب نفس و مراقبه، به خصوص در ایام جوانی، توشه‌ای را از پیش بفرستید. هر چند تهذیب نفس در دوران پیری هم خوب است، اما به هنگام پیری کار زیادی از انسان

برنمی‌آید؛ زیرا نفس، قوی شده و مانند درختِ خاردار است که ریشه آن محکم شده باشد.

حضرت امام خمینی رحمته الله علیه می‌فرمود: «شخصی در هنگام مرگ می‌گفت: خداوند عادل نیست؛ زیرا می‌خواهد مرا از فرزندانم جدا کند و اکنون که آنان را بزرگ و تربیت کرده‌ام، نمی‌گذارد ثمره تلاشم را ببینم!». چنین سخنانی به دلیل عدم مراقبت از نفس بر زبان جاری می‌شود.

• آثار مراقبه در رفتار و گفتار

مراقبه را نباید فراموش کرد و اتفاقاً این مقام از دیگر وظایف اخلاقی مانند مشارطه، محاسبه و معاتبه^۲ بالاتر است؛ زیرا انسان از زمانی که

۱ - دیوان حافظ شیرازی، جلد ۱، صفحه ۹۰، غزل شماره ۳۷.

۲ - گام‌های سبزو سلوک در میان علمای بزرگ و رهروان این راه پنج گام است: توبه، مشارطه، مراقبه، محاسبه و معاقبه.

مشارطه: در لغت به معنای شرط کردن با کسی است و در اصطلاح اهل سلوک این است که انسان با خود شرط کند که مرزهای الهی را پاس داشته و برخلاف عهد و پیمان الهی عمل نکند و موجبات خشم خداوند را فراهم ننماید و در اطاعت حق کوتاهی نورزد و تا جایی که ممکن است کارهای خیر و نیک انجام دهد. مراقبه: در لغت به معنای مواظبت کردن و نگهداری است و در اصطلاح اهل سلوک به معنی آن است که انسان در هر کاری که می‌خواهد انجام دهد مراقب نفس خود باشد و پیوسته ظاهر و باطن خود را بنگرد تا نافرمانی و خلافی از او صادر نشود و در تمام احوال از خود مراقبت کند تا از عهد و مشارطه‌ای که با خود کرده، تخلف نکند.



بیدار می شود تا هنگامی که به خواب می رود، باید مراقب نفس خود باشد، تا در هر مجلسی که حضور یافت، هر سخنی را بر زبان نیاورده و یا هر سخنی را گوش ندهد و حتی در بحث های علمی، وقتی پای نفس در میان است، از آن پرهیز نماید.

به یاد دارم که مرحوم آقای الهی قمشه ای رحمه الله به مدرسه فیضیه آمده بود و با امام خمینی رحمه الله نیز دیداری داشت. در

آن ملاقات امام سرراپاین انداخته بود و چیزی نمی فرمود،

تا این که مرحوم آقای قمشه ای رحمه الله یک بحث علمی مطرح کرد و خطاب به امام رحمه الله گفت: «وَإِنَّ هَبْطَ دُرِّ دَوَائِهِ شَرِيفُهُ: «اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ»^۱ و «اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعاً بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ»^۲، چه نسبتی با هم دارند؟ امام رحمه الله در جواب سکوت کرد. ایشان یکبار دیگر سؤال را مطرح نمود، اما باز پاسخی از امام نشنید؛ تا این که مرحوم حاج آقا مصطفی وارد بحث شد. این سکوت امام خمینی رحمه الله دلیل بر ندانستن ایشان نبود، بلکه انسان متقی و پرهیزگار این توانایی را دارد هنگامی که این گونه مباحث علمی پیش می آید با نفس خویش مخالفت نموده و چیزی نگوید؛ زیرا این نفس است که انسان را به حرف زدن و اظهار نظر نمودن تشویق می نماید. حقیقتاً

محاسبه: یعنی انسان در هر شبانه روز وقتی را معین کند که در آن به حساب نفس خویش رسیدگی نموده و اعمالی که انجام داده یا نداده و طاعت ها و معصیت ها را رسیدگی کند و پیش از آن که به حسابش رسیدگی شود، خود اقدام به رسیدگی نماید.

معاذله: یعنی پس از محاسبه، در صورت مشاهده کوتاهی و معصیت در شرط و عهد و پیمان، در مقام تأدیب نفس خویش برآید و آن را سرزنش و ملامت کند و اگر انسان در این امر کوتاهی نماید، زمینه گستاخی نفس اماره و تباهی خود را فراهم می کند.

(اخلاق در قرآن، جلد ۱، صفحات ۲۴۶ تا ۲۶۵، شیوه های خودسازی، مراحل مانع زدایی).

۱ - ترجمه: «(همگی از مقام خویش) فرود آئید! در حالی که دشمن یکدیگر خواهید بود. و برای شما در زمین، تا مدت معینی محل اقامت و وسیله بهره برداری خواهد بود» (بقره / ۳۶. اعراف / ۲۴. حشر / ۱۸).

۲ - ترجمه: «همگی از شما از بهشت خارج شوید، در حالی که دشمن یکدیگر خواهید بود» (طه / ۱۲۳).

یکی از آثار مراقبه،
سکوت در هنگام
تشویق نفس
به اظهار نظر است

۱۶۲



درس های اخلاق
حضرت آیت الله
انصاری شیرازی



مخالفت با نفس، برای امام راحل، ملکه شده بود، تا جایی که در این گونه مباحث نیز سکوت می کرد.

این بدان معنا نیست که اگر کسی مثل آقامصطفی جواب مسئله را داده، از روی هوای نفس بوده است؛ چرا که ظهور و بروز هوای نفس در افراد مختلف، به شرایط و زمان و مکان خاصی بستگی دارد.

اگر انسان تهذیب نفس کرده باشد، هیچ گاه سعی نمی کند در مجالس و محافل، سوابق علمی خود را به

رخ دیگران بکشد، مثلاً بگوید: فلان کتاب من چند بار چاپ شده، یا چندین سال سابقه درس خارج دارم، یا جمعیت درس من چند برابر شاگردان فلان شخص است. باید توجه داشته باشیم که عناوین و ارزش های اعتباری دنیوی، تنها تا هنگام مرگ همراه انسان هستند، علاوه بر آن که امکان دارد پیش از مرگ نیز، با اندک تغییری از بین برود.

• توشه آخرت

ما وظیفه داریم به آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ»^۱ عمل نماییم و با اظهار عجز و ناتوانی، برای فردای قیامت، توشه و هدیه ای آماده کرده و بفرستیم.

اظهار عجز و نیاز،
توشه و هدیه ای ارزشمند
برای خداوند

اگر انسان بخواهد هدیه ای نزد خداوند متعال ببرد، باید چیزی باشد که خداوند آن را نداشته باشد، خداوند در قرآن می فرماید: يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ: «ای مردم! شما (همگی) نیازمند به خدائید، تنها خداوند است که بی نیاز و ستوده است».^۲ بنابراین آن چیزی که خداوند ندارد، عجز و نیاز است، و عاجز نبودن برای او کمال

است، و از آنجا که خداوند غنی مطلق است، باید عجز و نیاز خود را به درگاه خداوند بی نیاز ببریم.

نقل شده است: «مرحوم علامه مجلسی رحمته الله و سید نعمت الله جزایری رحمته الله با یکدیگر قرار گذاشته بودند که هر کدام زودتر از دنیا رفت، به خواب دیگری بیاید و حالات و اتفاقات قبر و برزخ را برای او تعریف نماید. مرحوم مجلسی رحمته الله زودتر رحلت فرمود و پس از مدتی به خواب سید جزایری رحمته الله آمده و گفت: در عالم برزخ، اولین سؤال

این بود که چه عملی برای برزخ آورده‌ای؟
گفتم: بحار الانوار....

گفتند: اینها به درد برزخ نمی‌خورد، اما روزی در اصفهان بدهی شخص بدهکاری را پرداخت نمودی، که این عمل تو برای برزخ سودمند است»^۱.

مقتضای این حکایت آن نیست که انجام اعمالی همانند پرداخت بدهی و یا کمک به فقیر، از تألیف کتابی همچون کتاب شریف بحار الانوار بهتر و بالاتر است، بلکه معنای آن این است که عالم برزخ ظرفیت رسیدگی به این مسائل را ندارد و محل پاداش و رسیدگی به کارهای بزرگ نیست. پاداش و رسیدگی به کارهای بزرگی همچون تألیف کتاب شریف بحار الانوار، نماز جماعت و سایر خدمات مرحوم مجلسی رحمته الله در عوالم بالاتر انجام خواهند شد.

باز هم باید تأکید کرد که مراقبه برای همه انسان‌ها به خصوص جوانان بسیار لازم است. البته رسیدن به مقام مراقبت و مواظبت از رفتار و احوال بسیار سخت بوده و موانعی درونی برای آن وجود دارد و بعضی

از غرائز انسان نیز بسیار سرکش هستند، اما امام صادق علیه السلام در روایتی می‌فرماید: مَا ضَعَفَ بَدَنٌ عَمَّا قَوَّيَتْ عَلَيْهِ النَّيَّةُ: «اگر نیت و عزم و اراده انسان در مورد کاری جدی شود، هرگز بدن در انجام آن کار، ضعیف و ناتوان نخواهد شد»^۱ اگر اراده قوی باشد، بدن نیز قوی می‌شود و در مقابل مصائب و ناکامی‌های دنیا ضعیف نمی‌گردد. خداوند متعال ما را در راهی که رضای او در آن است قرار داده، و از راهی که غضب او در آن است، باز دارد!



درس بیست و ششم: مقام حرمت (۱)

وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ
و هر کس آنچه را خدا حرمت بخشیده بزرگ دارد،
نزد پروردگارش برای او بهتراست. (حج/ ۳۰)

• مقام حرمت و معنای آن

یکی از مقامات سالکین الی الله، مقام حرمت است. این مقام بدین معناست که انسان باید به اوامر و نواهی الهی احترام گذاشته و آنها را بزرگ بشمارد.

در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اهمیت و ارزش دستورات الهی بیان شده است، آنجا که حضرت می فرماید: إِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ جَمِيٍّ وَ جَمِيٍّ اللَّهُ مُحَارِمُهُ فَنَرَعَ حَوْلَ الْحِمَى أَوْشَكَ أَنْ يَقَعَ فِيهِ: «هر سلطان و پادشاه، قرقگاه و منطقه خاصی دارد که نباید کسی وارد آن شود، قرقگاه خداوند نیز چیزهایی است که او حرام کرده است، بنابراین هر کس در نزدیک قرقگاه به گشت و گذار بپردازد، احتمال دارد که به منطقه ممنوعه و قرقگاه وارد شود (و مستحق مجازات و عقوبت گردد)»^۱.

به عنوان مثال یکی از حرام های الهی، نگاه و نظر ناپاک و هوس آلود است. آیه شریفه قرآن می فرماید: قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ: «به مؤمنین بگو: چشم های خود را (از نگاه به نامحرمان) فرو گیرند و روی

نزدیک نشدن به گناه،
یکی از آثار
بزرگ شمردن
دستورات خداوند

نگاه ناپاک،
عامل بسیاری از گناهان



هم بگذارند»^۱، «وَقُلْ لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ» «و به زنان با ایمان نیز بگو: چشم های خود را (از نگاه هوس آلود) فروگیرند و خودشان را نیز در معرض دید مردان قرار ندهند»^۲. نگاه و نظر حرام به نامحرم، انسان را در معرض خطر قرار می دهد و ممکن است انسان را به بیچارگی ابدی برساند. لذا باید مواظب بود و به این سیم خاردار و چراغ قرمز نزدیک نشد تا خدای نکرده از آن عبور نکنیم و مستوجب عقوبت نگردیم.

بابا طاهر عریان در این باره چنین سروده است:

ز دست دیده و دل هر دو فریاد

که هر چه دیده بیند دل کند یاد

بسازم خنجری نیش ز فولاد

زنم بر دیده تا دل گردد آزاد^۳

در جای دیگری بابا طاهر می گوید:

هر آن باغی که نخلش سربه دربی

مدامش باغبون خونین جگر بی

بیاید کندنش از بیخ و از بن

اگر بارش همه لعل و گهر بی^۴

زنانی که بد حجاب هستند و خود را در معرض نامحرم قرار می دهند، مصداق همان نخلی هستند که از باغ بیرون آمده است. وقتی شیء با ارزشی در معرض دید همگان قرار گرفت، افرادی که دلی مریض و ناپاک دارند، به آن چشم طمع

۱- نور / ۳۰.

۲- نور / ۳۱.

۳- سروده های بابا طاهر همدانی، صفحه ۱۳۴، بخش دوبیتی های برگزیده، شماره ۱۰۰.

۴- سروده های بابا طاهر همدانی، صفحه ۱۲۷، بخش دوبیتی های برگزیده، شماره ۴۷.

می‌دوزند و این، هم صاحب آن شیء را به دردسرو ناراحتی و نگرانی می‌اندازد و هم خود شیء را در معرض تلف شدن و از بین رفتن قرار می‌دهد. بنابراین چه بهتر که آنچه قیمتی است پنهان و مستور باشد تا هم صاحب آن آسوده خاطر باشد و هم خود ایمن و محفوظ بماند. پیامبر گرامی اسلام ﷺ نیز در این باره می‌فرماید: **الْتَّظَرُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ فَمَنْ تَرَكَهَا خَوْفًا مِنَ اللَّهِ أَعْطَاهُ اللَّهُ إِيْمَانًا يَجِدُ حَلَاوَتَهُ فِي قَلْبِهِ: «نگاه (حرام) تیری از تیرهای زهرآلود شیطان است و هر کس از ترس خداوند چشم خود را از نامحرم ببندد، خداوند به او ایمانی عطا می‌کند که حلاوت آن را در دلش می‌یابد»**.^۱

۱۷۳



• همه باید حدود الهی را محترم بشمارند

در مجالس و میهمانی‌ها باید مواظب بود که خدای ناکرده، حریم و حدود الهی شکسته نشود و روحانیون و اهل علم، به عنوان سفیران و نمایندگان اسلام، باید مردم را نسبت به این مسائل شرعی و حدود الهی آگاه نمایند، تا مبدا کسی به علت بی‌اطلاعی از مسائل شرعی مرتکب گناه شود.

اگر انسان رعایت نکند، حرام‌های خدا را سبک بشمارد و به هر چه خداوند منع کرده اهمیت ندهد، حدود الهی در هم شکسته می‌شود؛ چرا که **إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا: «خداوند برای هر چیزی حدّ و**

عدم رعایت احکام،
موجب شکسته شدن
حدود الهی

مرزی قراردادده»^۱ و نباید کسی از آن تجاوز کند.

درباره محارم و حدود الهی، همه مردم، و به خصوص اهل علم باید مراقب باشند و به آنچه می دانند عمل کنند! رسول اکرم ﷺ می فرماید: **الْعِلْمُ يَهْتِفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ إِلَّا انْتَحَلَ عَنْهُ: «علم صاحبش را با صدای بلند به عمل فرا می خواند، اگر او این دعوت را بپذیرد، علمش باقی می ماند، اما اگر این دعوت را رد نماید، علمش کوچ خواهد کرد»**^۲. پس اگر علم، عمل را صدا زد و جوابش را داد، در این هنگام است که شخص عالم ربانی می شود.

۱۷۴



در توبه
همیشه باز نیست

ابو بصیر از امام صادق عليه السلام روایتی را نقل می کند و می گوید: از امام صادق عليه السلام شنیدم که می فرمود: **إِذَا أَذْنَبَ الرَّجُلُ خَرَجَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ فَإِنْ تَابَ ائْتَحَتْ وَإِنْ زَادَ زَادَتْ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَى قَلْبِهِ فَلَا يُفْلِحُ بَعْدَهَا أَبَدًا: «وقتی انسان گناهی را مرتکب می شود، نقطه سیاهی در دلش پیدا می شود، اگر توبه کند، آن نقطه پاک می شود، ولی اگر توبه نکرده و باز هم گناه کند، نقطه بزرگ تر می شود؛ تا جایی که همه وجودش را فرا می گیرد و پس از آن دیگر هرگز رستگار نمی شود و برای همیشه شقاوتمند است»**^۳.

بنابراین باید برای توبه دقت بیشتری نمود و هر چه سریع تر آن را انجام داد؛ زیرا این گونه نیست که هر وقت انسان بخواهد، موفق به توبه شود.

۱ - کافی، جلد ۷، صفحه ۱۷۴، باب التحديد، حديث ۴. بحار الانوار، جلد ۷۶، صفحه ۴۳، باب ۷۰، حديث ۲۹.

۲ - بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۳۳، باب ۹، حديث ۲۹.

۳ - کافی، جلد ۲، صفحه ۲۷۱، باب الذنوب، حديث ۱۳. بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۳۲۷، باب ۱۳۷، حديث ۱۰.

مطلب معروفی در تاریخ آمده است که می‌گوید: یزید (لعنت الله علیه) به امام سجاد (علیه السلام) گفت: «چه کنم تا توبه‌ام پذیرفته شود؟» حضرت فرمودند: «نماز غفیله بخوان!». اما یزید که توفیق توبه به خاطر گناهان بزرگی که مرتکب شده بود از او گرفته شده بود، هیچ‌گاه موفق به خواندن نماز غفیله نشد و هر بار که می‌خواست این نماز را بخواند، بینی‌اش خونریزی می‌کرد.^۱

باید به یاد داشته باشیم که توبه همیشه در دسترس نیست و اگر کسی می‌خواهد توبه کند، باید پیش از آن که معاقبه شود توبه کرده و اجازه ندهد گناه در وجودش راه پیدا کند.

البته مطالبی که بیان می‌شود از باب تذکر و یادآوری است؛ چرا که آقایان محترم و طلاب جوان، دارای قلب و روحی پاک هستند.

حرمت نهادن به دستورات الهی باعث رشد و نمو یک جامعه می‌شود، و اگر می‌بینید بعضی از ملت‌ها و کشورها حدود الهی را محترم نمی‌شمارند ولی پیشرفت کرده‌اند، روزی خواهد رسید که به خفت و خواری می‌افتند. به عنوان مثال تزارها قبل از روی کار آمدن کمونیست‌ها و مارکسیست‌ها، در روسیه حکومت می‌کردند؛ آنها با حمله به ایران، حرم مطهر امام رضا (علیه السلام) را به توپ بستند، ولی هنگامی که مارکسیست‌ها در شوروی به قدرت رسیدند، حاکم تزاری و خاندانش را سوزاندند و خاکسترشان کردند

۱ - مقتل الحسین (علیه السلام) از مدینه تا مدینه، فصل پانزدهم، صفحه ۹۷۸، ذیل عنوان: چاره‌جویی یزید پلید از امام سجاد (علیه السلام).

و این سرانجام کار آنها بود. این مسأله در مورد حکومت‌های مستکبر دیگر نیز صادق است، کسانی که حوصله کنند و زنده باشند، خواهند دید که عاقبت آمریکا و انگلیس نیز به کجا خواهد رسید.

هر کسی در هر موقعیت و مقامی هست، باید حرمت الله را حفظ کند، حتی کسانی که در مقام نویسندگی و غیره نیز حریم الهی را رعایت نمی‌کنند، مورد عقاب خداوند قرار می‌گیرند.

حضرت امام علیه السلام فرمودند: سید احمد کسروی^۱ ملاً بود، اما چون به بیراهه رفت، دچار اشتباه بزرگی شد و ختم نبوت را با ختم دیانت اشتباه کرد. اگر چه قلم او شیوا بود، اما کج روی کرد و به سزای اعمال خود نیز رسید^۲.

بنابراین بهترین راه برای حفظ حرمت الله این است که آیۀ شریفه «وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَّهِ عِنْدَ رَبِّهِ»^۳ را مدنظر قرار دهیم. خداوند! آنی و کمتر از آن، ما را به حال خود وامگذار!

۱- نام اصلی او «سید احمد حکم آبادی» بود که بعدها نام خانوادگی خود را به «کسروی» تغییر داد. او به عنوان استاد ملی‌گرای حقوق در دانشگاه تهران تدریس می‌کرد و بنیانگذار جنبشی سیاسی اجتماعی با هدف ساختن یک هویت ایرانی سکولار در جامعه ایران موسوم به جنبش «پاک‌دینی» بود. او در سن ۵۷ سالگی در اطاق بازپرسی ساختمان کاخ دادگستری تهران توسط فداییان اسلام کشته شد (برداشت از سایت ویکی پدیا).

۲- تفسیر سورة حمد، صفحات ۱۸۹ و ۱۹۰. صحیفه امام، جلد ۱۳، صفحه ۳۲.

۳- حج / ۳۰.

درس بیست و هفتم: مقام حرمت (۲)

وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ

هر کس برنامه‌های الهی را بزرگ دارد،

نزد پروردگارش برای او بهتراست. (حج/ ۳۰)

• تعبد و تقلید، عقلانی‌اند

همه ما باید متوجه این مطلب باشیم که شارع مقدس بر تمام مصالح و مفاسد عالم، علم داشته و تمامی احکام را بر طبق آن وضع نموده است و چون یقین داریم که قانونگذار و واضع این دستورات، علمش بر تمام ظواهر و بواطن اشیاء احاطه دارد، باید نسبت به شارع مقدس و دستورات و احکام او تعبد داشته باشیم.

بنابراین، هم کسی که مجتهد و صاحب رأی است، و هم کسی که عامی و وظیفه‌اش تقلید است، باید به احکام تعبد داشته باشد، درست مانند هنگامی که یک کار ساختمانی داریم، به مهندس ساختمان رجوع می‌کنیم و به تمام نکات و حرف‌های او عمل می‌کنیم؛ زیرا او در امور ساختمانی متخصص است.

یکی از نزدیکان امام خمینی رحمته‌الله نقل می‌کرد: آقا هر چه پزشک می‌گفت موبه مو عمل می‌کرد؛ یعنی نظرشان این بود که واجب است که موبه مو رفتار کنند.

در عالم، هر غیر متخصصی در امور مختلف به متخصص آن علم مراجعه می‌کند. بنابراین تقلید کردن یک امر عقلانی است.

احاطه قانونگذار
بر ظواهر و باطن همه چیز،
علتی برای تعبد به قوانین

رجوع غیر متخصص
به متخصص،
امری عقلانی است

درس‌های اخلاق
حضرت آیت‌الله
انصاری شیرازی

برادران بزرگوار توجه داشته باشید که یا وارد طلبگی نشوید، که اگر وارد نشوید، ضرر می‌کنید، و یا اگر وارد طلبگی شده‌اید، باید خودتان را به جایی برسانید که صاحب نظر ورای شوید.

رهبر فقید انقلاب امام خمینی علیه السلام در مسجد سلماسی^۱ می‌فرمودند: «آقایان! کار شما طلبه‌ها سخت است؛ چرا که اگر رسائل و مکاسب^۲ خواندید، دیگر معلوم نیست که بتوانید تقلید کنید». این هشدار است که کار ما را خیلی سخت می‌کند.

بنابراین باید برای احکام اسلامی خیلی احترام و ارزش قائل شد؛ چرا که از سوی کسی صادر شده است که آگاه به جمیع امور است. منظور ما از اسلام در اینجا، اسلام سقیفه‌ای نیست^۳، بلکه اسلام یعنی شیعه جعفری اثنا عشری.



۱- مسجد سلماسی، در شهر مقدس قم، خیابان ارم، کوچه سلماسی واقع است، که در سال ۱۳۶۶ ه‍.ق به دست مرحوم حاج یحیی سلماسی ساخته شده و سال‌های سال شاهد درس‌های فقه امام خمینی علیه السلام بوده است. این مسجد هم اکنون نیز میزبان درس‌های علمی حوزه علمیه قم می‌باشد و در فهرست آثار ملی ایران به ثبت رسیده است.

۲- فرائد الاصول معروف به رسائل، کتابی است از شیخ انصاری در اصول فقه و کتاب مکاسب، کتاب دیگری از شیخ انصاری در فقه است.

۳- سقیفه نام مکانی است که عده‌ای از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله، پس از رحلت آن حضرت به سرعت در آنجا جمع شدند و ابوبکر را به عنوان خلیفه و جانشین پیامبر معرفی نموده و با او بیعت کردند. اسلام سقیفه‌ای اشاره لطفی به وجه تمایز میان تشیع و تسنن دارد؛ چرا که علت زاویه و تفرقه میان این دو مذهب، نه اختلاف فکری و انشعابات طبیعی است، که علت، علتی سیاسی است. یعنی انتخاب ابوبکر و انحراف از انتخاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام به جای او، باعث شد که تفسیر و تحلیل متون و اعتقادات به سمتی برود که مؤید و مناسب با انتخاب ابوبکر به جانشینی پیامبر باشد. بنابراین، اسلام سقیفه‌ای تعبیری است که به این مطلب اشاره دارد.

• تعبّد به احکام الهی و سادگی عمل به آن

تکالیف الهی، انسان را در سختی و عسر و حرج قرار نمی‌دهد؛ چنانچه خداوند در قرآن می‌فرماید: يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ «خداوند آسایش شما را می‌خواهد، نه زحمت شما را»^۱.

رسول اکرم ﷺ نیز فرمودند: بُعِثْتُ بِالْحَنِيفَةِ السَّمْعَةِ وَمَنْ خَالَفَ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي «من با دینی ساده و آسان

برانگیخته شده‌ام و کسی که با سنت من ناسازگاری و

مخالفت کند، از من نیست»^۲.

متأسفانه بعضی افراد برای فرهنگ اسلام ارزشی قائل نیستند و مجذوب تمدن غرب و ظواهر زیبا و خیابان‌های آن می‌شوند؛ در حالی‌که غرب یعنی توخّش و بربریت. یکی از دلایل اثبات این توخّش و بربریت این است که آنها بمب‌های اتمی و شیمیایی ساخته و با بمب هسته‌ای مردم هیروشیما و ناکازاکی را به خاک و خون کشیدند. صنعت غرب همین امروز نیز دائماً در حال تولید چنین سلاح‌هایی است و مردم مناطق مختلف، هرروز به بهانه‌های گوناگون، توسط غربی‌ها به خاک و خون کشیده می‌شوند. بنابراین، به راستی امروز آمریکا و اروپا دو منطقه توخّش به حساب می‌آیند.

جناب علامه طباطبایی رحمه الله می‌فرمود: «دکتر هانری کربن فرانسوی می‌گفت: شما مسلمانان مرض غرب‌زدگی دارید، ولی من مرض شرق‌زدگی دارم».

باید ارزش احکام اسلام را در نظر داشته باشیم، و هرچه شارع مقدس

غرب یعنی
توخّش و بربریت

غرب‌زدگی،
بیماری مسلمانان

درس‌های اخلاق
حضرت آیت‌الله
انصاری شیرازی

۱- بقره / ۱۸۵.

۲- نهج الفصاحه، صفحه ۳۷۳. میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۹۵۲.

فرموده موبه مو مطابق آن رفتار کنیم، بدون این که تردیدی به خودمان
راه بدهیم و بخواهیم به تمامی مصالح و مفاسد و علت وضع احکام
آگاه شویم؛ به قول حافظ شیرازی:

به می سجاده رنگین کن، گرت پیرمغان گوید

که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها^۱

البته اشکالی ندارد که کتابی مانند علل الشرائع مرحوم صدوق
- که در آن حکمت ها و علت هایی برای صدور احکام ذکر شده - را
مطالعه بفرمایید و برای مردم بگویید، ولی ما باید به احکام الهی و
این که چرا این نماز واجب شده و آن یکی مستحب، تعبد داشته
باشیم.

پروردگارا! عظمت احکام اسلام را در نظر ما جلوه گر نما!

درس بیست و هشتم: مقام اخلاص

وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ
فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً

و ما با موسی سی شب وعده گذاشتیم،
سپس آن را با ده شب (دیگر) تکمیل نمودیم، به این ترتیب،
میعاد پروردگارش (با او) چهل شب تمام شد. (اعراف/ ۱۴۲)

۱۸۱

• ارزش و اهمیت عدد اربعین (چهل)

در شریعت مبین اسلام اربعین (چهل) عددی والا و کامل است و
لسان آیات و روایات عنایت ویژه‌ای به عدد اربعین دارد که از ارزش و
اهمیت آن حکایت می‌کند.

همچنین اربعین از چشم شعراء و دانشمندان نیز دور نمانده است، تا
آنجا که بزرگانی نام کتاب‌های خود را اربعین گذاشته‌اند.

خداوند متعال نیز به موسی بن عمران علیه السلام امر فرمود: به کوه طور برو
و خلوت گزین تا قابلیت تکلم با خالقت را اکتساب کنی و بنا شد
حضرت موسی علیه السلام سی روز از ماه ذی القعدة را در کوه طور مشغول
عبادت باشد «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً»، ولی حضرت حق، تکامل
وی را در اربعین قرار داد و ده روز اول ماه ذی الحجه را هم بر آن
افزود «وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ...».

اگر کسی چهل شبانه روز برامری مداومت داشته باشد، مثلاً غیبت

عنایت و بیوه آیات،
روایات و دانشمندان
به عدد اربعین (چهل)

چهل روز
عبادت موسی علیه السلام
و اکتساب قابلیت
تکلم با خداوند

جله نشینی و آثار آن

درس‌های اخلاق
حضرت آیت الله
انصاری شیرازی



نکند و به غیبت گوش هم ندهد، یا نمازش را اول وقت بخواند، بی شک اثر آن اربعین در روح و روانش ظاهر می‌شود. اگر اربعین چنین اثری نداشت، خداوند نمی‌فرمود: «وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ». خداوند به ما طلبه‌ها توفیق عنایت فرماید که یک اربعین را واقعاً برای وصول به حقیقة الحقایق و نه صرفاً برای آخرت، در سیر و سلوک اخلاقی و عرفانی گام نهمیم تا مشمول عبادت آزادگان و احرار شویم؛ چرا که حضرت علی (علیه السلام) عبادت احرار را برتر از عبادت تجار که برای جنت و فردوس است، دانسته‌اند.^۱

در روایت دیگری آمده است: مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يَتَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ. «هر کس چهل صبح اعمال و افکارش را از ریا و غیر خدا خالص گرداند، خداوند متعال چشمه‌های علم و حکمت را بر زبانش جاری می‌گرداند».^۲ آری! چنین افرادی «پاکیزه‌ترین زندگی و بهترین سرانجام‌ها نصیبشان است» ﴿طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ﴾^۳ و مقصود از حکمت در این روایت، علوم و معارفی است که سبب تکامل انسان و تقویت روحی می‌شود.

سحرگه رهروی در سرزمینی

همی‌گفت این معنا با قرینی

که ای عارف شراب آنکه شود صاف

که در شیشه بماند اربعینی^۴

۱ - نهج البلاغه (صبحی صالح)، بخش حکمت‌ها، حکمت ۲۳۷.

۲ - جامع الاخبار، صفحه ۹۴.

۳ - رعد / ۲۹.

۴ - دیوان حافظ شیرازی، جلد ۱، صفحه ۹۶۴، غزل شماره ۴۷۴.

شراب در این بیت، برگرفته از آیه شریفه: **وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا**: «و پروردگارشان شراب طهور به آنان می نوشاند»^۱ است.

طینت انسان هم از فیض چله نشینی محروم نبوده و چهل صبح در دستان خالق عالم به انتظار نشست تا به کامل ترین طینت نظام وجود نایل گردید. در حدیث قدسی آمده است: **خَمَزْتُ طِينَةَ آدَمَ بِيَدِي أَرْبَعِينَ صَبَاحًا**: «من وجود انسان را به دست خودم در چهل صبح سرشتم»^۲، و از آنجا که مزاج انسان براساس محبت به پروردگار و معنویات و انس با مبادی عالیه خلق گردیده، لذا دنیا و زخارف آن نمی تواند انسان را قانع کند.



• آثار بندگی، مبارزه با نفس و عمل به معلومات

هنگامی که انسان با آن مقام عظیم خلیفه اللهی و جانشینی خداوند **(إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً)**: «من بر روی زمین جانشین قرار خواهم داد»^۳ و با آن خلقت و طینت احسن، **(لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ)**: «ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم»^۴ روبه ملکوت عالم دارد، چه شرف و عزتی بالاتر از این که انسان، بنده خدا باشد؟ به همین دلیل امیرالمؤمنین **(عَلَيْهِ السَّلَام)** می فرماید: **إِلَهِي كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَكَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا**، **أَنْتَ كَمَا أَحْبَبْتُ فَاجْعَلْنِي كَمَا تُحِبُّ**: «خداوند! همین

بهترین عزت،
بندگی خداوند است



سربلندی و عزّت مرا بس که بنده درگاه تو باشم و همین افتخار مرا بس که خدایی چون تو دارم. خداوند! تو آنچنانی که من دوست دارم، پس مرا هم چنان کن که تو دوست داری.^۱

و درست به همین دلیل است که یکی از عارفین بالله و سالکین الی الله می‌فرمود: بهترین نامی که دوست دارم مرا به آن بشناسند، عبدالله است نه نامی دیگر.

هنگامی که انسان با چله نشینی و اعتکاف به مقام بندگی خدا و

عبداللهی رسید، در مسیر ورزش رحمت الهی قرار می‌گیرد و طبق آیه‌ای از قرآن مشمول هدایت‌های خاص خداوند واقع می‌شود: **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا** «و آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند، قطعاً به راه‌های خود هدایتشان خواهیم کرد»^۲. بنابراین، کسانی که با نفس خود جهاد کنند و به خودسازی بپردازند، مشمول هدایت ما قرار می‌گیرند.

از رحمت‌های دیگر الهی که به چنین کسانی داده می‌شود، ادراک مقام فرقان است، که قرآن وعده آن را داده است: **إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا** «اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، برای شما (نورانیت درون و) وسیله تشخیص حق از باطل قرار می‌دهد»^۳. آری! اگر انسان حریم الهی را نگه دارد و ادب حضور خداوند را مراعات کند، فرقان

۱ - بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۴۰۲، باب ۱۵، حدیث ۲۳ و جلد ۹۱، صفحه ۹۲، باب ۳۲، حدیث ۶.

۲ - عنکبوت / ۶۹.

۳ - انفال / ۲۹.

که همانا جدا کننده حق و باطل است به انسان عطا می شود. به همین دلیل اگر به بتِ نَفْس، پشت پا بزنیم و از تعلقاتِ رهایی یابیم، مطابق آنچه این آیه می گوید، مجهولاتِ زیادی برای ما مکشوف می شود. اگر کسی به این مقامات نرسیده و مزه آن را نچشیده است، نباید خیال کند که چنین مقاماتی وجود ندارد! امامِ راحل علیه السلام می فرمود: «اگر خود اهل معانی نیستید، لا اقل منکر چنین افرادی هم نباشید؛ زیرا افرادی هستند که بر اثر تقوا و طهارت قلبی، حقایق معنوی را از عالم عقل دریافت می کنند»^۱.

۱۸۵



یکی از راه های
کسب حکمت،
عمل به علم است

یکی دیگر از راه های کسب حکمت و علوم، عمل کردن به معلومات است. مرحوم علامه مجلسی علیه السلام در جلد ۶۵ کتاب بحار الانوار این روایت شریف را نقل می کند: مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ وَرَزَّاهُ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ: «اگر کسی علمی را بیاموزد و طبق آموخته هایش عمل کند، خداوند متعال علوم دیگر را به او می آموزد». انسان از راه انجامِ شرعیات می تواند خود را آماده کند تا خداوند حقایقی را به او افاضه نموده و الهام نماید؛ زیرا خداوند در فیض و بخشش، امساك و تنگ نظری ندارد و اگر نقصی هم وجود دارد، به قابلیت و ظرفیتِ ما برمی گردد. او دَائِمُ الْفَضْلِ عَلَى الْبَرِيَّةِ وَبَاسِطُ الْيَدَيْنِ بِالْعَطِيَّةِ است، «کسی که فضل و بخشش او بر موجودات دائمی و دستانش همیشه برای عطا و بخشش باز است»^۲.

۱ - آداب الصلاة، صفحه ۱۶۸، فصل چهارم (تکوهش و ردّ بربک طایفه از نادانان و محرومان از معارف الهیه)، از باب سوم از مقاله سوم.
۲ - کلیات مفتاح الجنان، اعمال شب جمعه، صفحه ۹۹. مصباح کفعمی، صفحه ۶۴۷، فصل ۴۶، فیما یعمل فی شهر شوال.

پس یکی از راه‌های به دست آوردن علم و حکمت، عمل کردن به دستورات الهی است. بنابراین باید بنده خدا و عبدالله شویم و رسول اکرم ﷺ را الگوی عملی حیات دنیوی و اخروی خود قرار دهیم، که خداوند می‌فرماید: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ: «به یقین برای شما در زندگی پیامبر خدا، سرمشق نیکویی بود»^۱.

اگر می‌خواهیم واقعاً بنده خدا شویم و پیامبر اکرم ﷺ را الگوی خویش قرار دهیم، باید دست به دامن دوستی و عشق و محبت آنها گردیم، که دوستی و محبت آثار عجیبی دارد. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ: «کسانی که ایمان آورده‌اند، محبتشان به خدا شدیدتر است»^۲. بنابراین، انسان باید عاشق شود تا بتواند آن‌طور که شایسته است عمل نماید.

متأسفانه لفظ عشق، پایمال و آلوده شده است و اکنون تنها به عشق‌های مادی و دنیوی اطلاق می‌شود، ولی باید بدانیم تمام حُسن‌ها و زیبایی‌های بشری، پرتوی از حُسن و زیبایی خداوند است، اگر کسی واقعاً به چنین معرفتی برسد، دیگر قلیل الکلام و قلیل الطعام می‌شود؛ چرا که ذات ربوبی، او را مجذوب خود کرده و او را از توجه به خود باز می‌دارد.

ان شاء الله خداوند متعال همه ما را مشمول عنایات و هدایت‌های خاصه خود قرار دهد!

درس بیست و نهم: مقام استقامت

فَاسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ

پس همان گونه که فرمان یافته‌ای، استقامت کن؛
(و همچنین) کسانی که با تو (به سوی خدا) آمده‌اند. (هود/ ۱۱۲)



• مقام استقامت و سختی‌ها و آثار آن

یکی از مقامات انسانی، مقام استقامت است و مراد از آن، مداومت و پایداری در اموری است که سبب تکامل انسان می‌شود.

انسان همان‌طور که در میدان جنگ مادی نیاز به استقامت در برابر دشمن دارد، در میدان جنگ با نفسِ اماره هم باید استقامت کند تا موجب نزول برکات و توفیقات الهی گردد.

عالم طبیعت، عالم تدریج است و عجله و بی‌صبری در عالم طبیعت گِرهی را نمی‌گشاید؛ به همین دلیل تنها با استقامت و تلاش مستمر است که می‌توان به موفقیت رسید.

خداوند همین معنا را در سوره شوری آورده، آنجا که می‌فرماید: وَ اسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتَ: «آن چنان که مأمور شده‌ای استقامت نما!»^۱. و یا در سوره هود، باز خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید: فَاسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ: «پس همان گونه که فرمان یافته‌ای، استقامت کن؛ و (همچنین) کسانی که با تو (به سوی خدا) آمده‌اند (باید استقامت کنند)».^۲

دستور استقامت
به پیامبر ﷺ به همراه
یاران و سختی آن



اثر ارزشمند
استقامت پیامبر ﷺ،
تربیت فردی همچون
علی بن ابیطالب علیه السلام

البته استقامت نمودن کار ساده‌ای نیست، به خصوص اگر انسان بخواهد جمعی را نیز با خود همراه سازد و آنها را نیز به استقامت وا دارد. حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند: «شَيْبَتِي هُود: «سوره هود مرا پیر کرده است»^۱، و این به خاطر مضمون همین آیه بالاست که در آن به پیامبر ﷺ امر شده که هم خود استقامت کند و هم دیگران را به استقامت وا دارد. به همین دلیل حضرت رسول ﷺ فرمود: «شَيْبَتِي سُورَةُ الشُّورَى»، زیرا در سوره شوری، تنها به خود پیامبر دستور داده شده است که استقامت کند.

هر چند استقامت سخت است، ولی آثار و برکات بزرگ و ارزشمندی به همراه دارد. امام راحل رحمه الله می فرمود: رسول اکرم ﷺ ۲۳ سال در امر تربیت نفوس انسان‌ها زحمات فراوانی کشیدند تا سرانجام شاگرد بلندمرتبه‌ای همچون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای جامعه انسانی تربیت کردند.

تربیت چنین شخصیتی آن قدر بزرگ است که یکی از علماء می فرمود: تربیت امیرالمؤمنین علیه السلام به دست رسول اکرم ﷺ یکی از معجزات بزرگ پیامبر اسلام ﷺ است. آری! تربیت نفوس انسانی از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین رسالت‌های انبیاء علیهم السلام است که زحمات بسیاری را می طلبد و به همین دلیل بود که رسول خدا ﷺ فرمودند: «شَيْبَتِي هُود»؛ چرا که به مقتضای آیه، مسئولیت تربیت تمام انسان‌ها بر عهده ایشان قرار داده شده بود.

۱- وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۱۷۲، باب ۳، حدیث ۷۶۵۹. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۱۹۲، باب ۸، حدیث ۲۸.



• استقامت در امور مادی و معنوی و روش آن

نتایج استقامت
در امور معنوی
از امور مادی
بیشتر است

البته خوب است که بدانیم استقامت در امور مادی هم انسان را به نتیجه می‌رساند، ولی استقامت در امور معنوی و در راه خدا نتایج شگرفی دارد. حضرت حق نتیجه استقامت در راه خداوند را در قرآن کریم چنین بیان می‌فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ**: «به یقین کسانی که گفتند: پروردگار ما خداوند یگانه است، سپس استقامت کردند، فرشتگان



۱۸۹



بر آنها نازل می‌شوند...»^۱. آری! کسانی که خداوند را معیار زندگی خودشان برگزیده و بر آن استقامت ورزیدند، ملائکه رحمت حق بر آنها نازل شده، به آنها بشارت بهشت داده، ترس و غم را از آنها برمی‌دارند و می‌گویند: ما در زندگی دنیا و آخرت یار و مددکار شما هستیم و برای شما هر چه بخواهید در بهشت فراهم است.^۲

نیاز استقامت
به راه و روش

البته، استقامت به تنهایی نمی‌تواند راهگشا باشد، بلکه در هر کاری نیاز است که آداب و رسوم و راه و روش آن را نیز به کار بست. مثلاً درس خواندن، آداب و رسومی دارد که در کتاب «منیة المريد» شهید ثانی آمده است، و هر کس از اهل علم در رعایت آن آداب استقامت نموده و در تحصیل علم، صبر پیشه کند به اهداف ملکوتی‌اش می‌رسد. یکی از آداب مهم درس خواندن، مباحثه کردن است که علامه طباطبائی رحمه الله درباره آن می‌فرمود: «علت اصلی موفقیت طلاب علوم دینی، همین مباحثات بین الاثنینی (دو یا چند نفره) است». بنابراین، نه تنها در درس، بلکه در هر کاری، استقامت برای ثمر دادن

آن حیاتی است.....

۱- فضلت/ ۳۰

۲- رجوع به آیات ۳۰ تا ۳۲ سورة فصلت. (أَلَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ* نَحْنُ أُولَئِكَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهُي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ* نُزُلًا مِنْ غُفُورٍ رَحِيمٍ).

درس‌های اخلاق
حضرت آیت‌الله
انصاری شیرازی

نکته دیگری که لازم است ذکر شود، این است که تلاش و کوشش و استقامت انسان، هم باید در امور مادی باشد و هم در امور معنوی؛ چرا که انسان از بدن و روح ترکیب یافته است و نه بدن به تنهایی انسانیت انسان را تشکیل می‌دهد، و نه روح. روح و بدن يك حقیقت هستند؛ ولی بدن مرتبه نازل نفسِ ناطقه انسان است. به همین دلیل، باید به هر دو جنبه پرداخت و پرداختن به يك جنبه نباید مانع پرداختن به جنبه دیگر شود. ولی متأسفانه امروزه در جوامع غربی و غیرمسلمان در بخش بدن و ماده، افراط صورت گرفته که در نتیجه، آنها را از دیگر مرتبه وجودی خودشان غافل نموده است.

خداوند متعال به همه ما در امور دینی و علمی استقامت عطا فرماید!

درس سی ام: مقام توکل

فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ

اما هنگامی که تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن؛

زیرا خداوند توکل کنندگان را دوست دارد. (آل عمران / ۱۵۹)

• توکل و نیاز به آن

یکی از مقامات الهی، مقام توکل است. توکل به این معنا است که انسان در عین این که کارش را با جدیت و کوشش انجام می دهد، امور و نتایج کارهایش را به حق متعال واگذار نماید، بنابراین توکل به این معنا نیست که از انجام عمل، کف نفس کند و دست بکشد و بگوید من به خدا توکل کرده و کارم را به خدا واگذار می نمایم.

خداوند متعال خلقت و نظام هستی را طبق نظام علی و معلولی استوار کرده است و اگر اجرای امور را بخواهیم برخلاف مبنای علت و معلول برقرار کنیم، خواستی برخلاف مشیت حق تعالی داشته ایم. در روایت آمده است: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجَرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِالْأَسْبَابِ: «خداوند ابا دارد از این که امور را جز با اسباب و علل طبیعی آن به جریان بیناندازد»^۱. بنابراین انسان اهل توکل که خداوند را وکیل خود قرار داده، وظیفه اش را به درستی و تمام و کمال انجام می دهد و آثار و نتایج کار را به خداوند واگذار می نماید.

طلبه‌ها نیز باید با توکل به حق متعال به خوبی درس خوانده، با جدیت مباحثه کرده و سروقت در درس استاد حاضر شوند، تا خداوند آنها را کمک نموده و در امور مختلف از آنها دستگیری نماید.

ما نیاز داریم که به خداوند توکل نماییم؛ چرا که ما ممکن الوجود هستیم و ممکن، بدون واجب الوجود هیچ استقلالی در ذات، صفات و افعال ندارد، بلکه نیاز و فقر محض و مطلق است؛ چنان که در قرآن می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ**

الْحَمِيدُ: «ای مردم! شما (همگی) نیازمند به خداید، تنها خداوند است که بی‌نیاز و ستوده است»^۱. امام راحل رحمه الله در توضیح این آیه می‌فرمود: «ممکن الوجود همین «أنتم» محض و عین ربط و وابستگی است»^۲. اگر کسی به این معارف عرفانی برسد، از ادعاهای فرعونی فارغ شده و جرعه‌نوش چشمه‌سار علوم و معارف حق متعال می‌گردد، «چشمه‌ای که بندگان خاص خدا از آن می‌نوشند» **﴿عَمِنَّا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ﴾**^۳.

پس موجودی که عین ربط و وابستگی است، نیاز به وکیل و سرپرست دارد و چه وکیلی بهتر از خود خداوند که به تمام نیازمندی‌های موجودات نظام هستی خبیر و آگاه است و تمام امور انسان را کفایت می‌کند، همان طور که در قرآن آمده است: **أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ:** «آیا خداوند متعال برای اداره

۱ - فاطر / ۱۵.

۲ - شرح دعاء السحر (طبع جدید)، صفحه ۹. **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ يَا بَهَاءَهُ...**

۳ - انسان / ۶.

امور بنده اش کافی نیست؟!^۱.

گفت پیغمبر به آواز بلند با توکل زانوی اشتر ببند!^۲

آری! باید در هر کاری توکل کرد، به خصوص در کارهای مهم و دشواری چون جهاد با نفس که باید زانوی شتر نفس سرکش را با توکل به خدا بست، تا به دامن حرص و طمع و سایر ذایل اخلاقی نیفتاد.

• توکل و تضمین اجابت دعا

توکل و از خدا خواستن نه تنها مطلبی است که عقل و شرع آن را مجاز می‌شمارند، بلکه طبق آیه اُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ: «مرا بخوانید تا (دعای) شما را اجابت کنم»^۳، خداوند متعال، خودش امر فرموده تا خواسته‌هایمان را از او بخواهیم.

حضرت حق به همین جا اکتفا نکرده، بلکه طبق حدیثی از حضرت امام صادق علیه السلام خداوند استجابات خواسته‌ها و دعاها را تضمین نموده است. در این حدیث امام صادق علیه السلام خطاب به معاویه بن وهب فرمودند: مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ أُعْطِيَ الْإِجَابَةَ: «اگر کسی با دعا به درگاه حق متعال وارد شده و توفیق دعا کردن به او داده شود، دعایش نیز مستجاب است»^۴؛ زیرا «زیر هر یا ربّ تو، لبّیک

۱- زمر / ۳۶.

۲- مثنوی معنوی مولوی، دفتر اول، صفحه ۴۴، ترجیح نهادن شیرجه‌د و اکتساب را بر توکل و تسلیم.

۳- غافر / ۶۰.

۴- کافی، جلد ۲، صفحه ۶۵، باب التفویض الی الله حدیث ۶. بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۴۳.

باب ۶۱، حدیث ۴۳.



۱۹۳



جواز عقلی و شرعی
توکل و دعا، و امر به آن
از سوی پروردگار

هر دعایی نهایتاً
مستجاب می‌شود

درس‌های اخلاق
حضرت آیت‌الله
انصاری شیرازی

ماست»^۱، و این، دقیقاً تفسیر آیه «أَدْعُونِي أَجْتَجِبْ لَكُمْ»^۲ است که هر دعایی بدون استثناء یا در این دنیا و یا نهایتاً در آخرت مستجاب می‌شود. در روایت آمده است: اگر دعایی در دنیا مستجاب نشد، خداوند متعال در آخرت آن را به اجابت می‌رساند و آن وقت انسان تأسف می‌خورد که ای کاش هیچ‌یک از دعاهایم در دنیا مستجاب نمی‌شد و همه آنها در آخرت مستجاب می‌شدند^۳. پس هر دعایی در نهایت با اجابت همراه است یا در دنیا و یا در آخرت.

بنابراین از یک سو خداوند امر به دعا و خواستن فرموده و استجابات آن را تضمین نموده و از سوی دیگر در قرآن امر به توکل می‌نماید و می‌فرماید: فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ: «اگر قصد کاری را داری، خداوند را وکیل خود بگیر که خداوند وکیل گیرندگان را دوست دارد»^۴. وقتی هم خداوند وکیل ما شود، کارهای ما به خوبی انجام می‌شود؛ چرا که در روایت آمده است: مَنْ أُعْطِيَ التَّوَكُّلَ أُعْطِيَ الْكِفَايَةَ: «هر کس صاحب (مقام توکل) باشد، خداوند امورش را کفایت می‌کند»^۵، بنابراین خداوند از ما توکل و دعا را خواسته و او خود اجابت می‌کند و امور ما را به دست می‌گیرد

۱- مثنوی معنوی مولوی، دفتر سوم، صفحه ۳۵۲، بیان آن که الله گفتن نیازمند، عین لیبیک گفتن حق است. در نقل‌های معتبر «لیبیک هاست» آمده است.

۲- غافر / ۶۰.

۳- کافی، جلد ۲، صفحات ۴۹۱ و ۴۹۱، باب من ابطأت علیه الاجابه، حدیث ۹. بحار الانوار، جلد ۹۰، صفحات ۳۷۴ و ۳۷۸، باب ۲۴، حدیث ۲۲.

۴- آل عمران / ۱۵۹.

۵- کافی، جلد ۲، صفحه ۶۵، باب التفویض الی الله حدیث ۶. بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۴۳، باب ۶۱، حدیث ۴۳.

و سرپرستی می‌نماید.

اما انسان ممکن است در صورت دستیابی به موفقیت‌هایی، گرفتار برخی رذایل اخلاقی شود. به طور مثال اگر انسانی به کمالات و فضایل اخلاقی و علمی نائل شده است، نباید در پیشگاه جبروت نظام هستی مباهات کند و خدای ناخواسته مغرور شده و این تلاش و موفقیت را از خودش بداند و بگوید: «من خودم درس خوانده‌ام و مجتهد شده‌ام و رساله نوشته‌ام». چنین کسی در حقیقت قبول

۱۹۵



ندارد که با حول و قوت الهی است که امورش انجام می‌گیرد و در حقیقت باور قلبی به این ذکر نماز ندارد که: بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ أَقُومُ وَأَقْعُدُ: «با حول و قدرت خداوند برمی‌خیزم و می‌نشینم». بنابراین از چنین دیدگاهی رایحه شرک به مشام می‌رسد.

آقای شیخ محمدحسین غروی اصفهانی رحمته الله
چنین سروده است:

بر دوست تکیه باید، بر خویشان نشاید

موسی صفت بیفکن، از دست خود عصا را!^۱

انسان تنها باید بر او تکیه نماید و امیدی به چیزی و کسی غیر از او نداشته باشد، حتی هنگامی که عصا به دست می‌گیرد، نباید به طور مطلق و بدون توجه به مستبب الاسباب و خداوند به آن متکی باشد، بلکه باید با اعتقاد به این که هر حول و قوه‌ای از ناحیه خداست، از عصای مادی که از چوب و آهن است و معنوی که ذکر و

اندیشه خود است، بهره برده و با توکل برخداوند، در جهت شکوفایی
و بالندگی معنوی حرکت کند.
خداوند به همه ما توفیق درک مقام توکل را عنایت فرماید!



درس سی و یکم: مقام ثقه و اطمینان

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَالْقَيْهِ فِي الصِّمْرِ
وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ

ما به مادر موسی الهام کردیم که: او را شیر ده و هنگامی که بر

(جان) او ترسیدی، وی را در دریای (نیل) بیفکن،

و نترس و غمگین مباش که ما او را به تو باز می گردانیم

و او را از پیامبران قرار می دهیم (قصص / ۷)



۱۹۷



• مقام ثقه و معنای آن

یکی از مقامات سالکین الی الله، مقام ثقه است. ثقه به معنای وثوق و اطمینان است و در اصطلاح اخلاقی به این معناست که ما به خداوند، اطمینان قلبی و حُسن ظنّ داشته باشیم. در حدیثی از امام رضا علیه السلام آمده است: أَحْسَنِ الظَّنِّ بِاللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ بِي، إِنَّ خَيْرًا فَخَيْرًا وَ إِنَّ شَرًّا فَشَرًّا: «به خداوند حُسن ظن داشته باشید؛ چرا که خداوند عزوجل می فرماید: عمل من با گمان بنده مؤمنم هماهنگ است، اگر به من گمان نیک داشته باشد، من همان طور با او رفتار می کنم و اگر گمانش بد باشد نیز همان طور با او رفتار می کنم»^۱. بنابراین انسان باید همیشه به خداوند وثوق داشته باشد.

حضرت امام جواد علیه السلام می فرماید: الْيَقَّةُ بِاللَّهِ تَعَالَى ثَمَّنْ لِكُلِّ غَالٍ وَ سُلَّمٌ إِلَى كُلِّ غَالٍ: «اعتماد و اطمینان به خداوند متعال بهای هر چیز

خداوند بر طبق
گمان بنده اش
عمل می کند

درس های اخلاق
حضرت آیت الله
انصاری شیرازی



گران و نردبان هر مقام والایی است»^۱. به عنوان مثال، علم و معرفت، متاع گران بهایی است که اگر طلبه‌ها در دستیابی به آن وثوق و اطمینانشان تنها به لطف پروردگار باشد، می‌توانند به آن متاع نائل شوند و آن را نردبانی برای رسیدن به مقامات بالاتر قرار دهند.

پس برای آن که انسان بتواند در کارها به توفیقات الهی دست یابد، اولاً باید در همه کارها سعی و کوشش نماید؛ زیرا لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى: «برای انسان چیزی جز

(حاصل) سعی و کوشش او نیست»^۲، و ثانیاً اطمینان و وثوقی به خود نداشته باشد، بلکه باید یقین داشته باشد که هر خیری به او می‌رسد، از طرف پروردگار است. به قول شاعر:

تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافری است

راهرو گرسد هنر دارد توکل بایدش^۳

● وثوق و حُسن ظنّ به خداوند، موجب خیر دنیا و آخرت

مقام ثقه و اعتماد به حق تبارک و تعالی، اساس وزیربنای مقام توکل و تسلیم است، یعنی هنگامی که مقام ثقه در نفس سالک نمایان می‌شود، او خداوند را وکیل خود قرار می‌دهد.

در قرآن کریم آمده است: وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ قَالِقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِ وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ: «ما به مادر موسی وحی کردیم که به فرزندات شیر ده و اگر می‌ترسی که فرعون و فرعونیان او را بکشند، او را به دریا بیانداز! نترس

مقام ثقه،
زیربنای مقام توکل

۱ - نهج البلاغه، خطبه اول.

۲ - نجم / ۳۰.

۳ - دیوان حافظ شیرازی، جلد ۱، صفحه ۵۵۸، غزل شماره ۲۷۱.



و اندوهناک نباش! ما فرزندات را به توباز می‌گردانیم و او را از پیامبران قرار می‌دهیم^۱، این از عجایب است که می‌گوید: در صورت ترس، بچه را به دریا بیانداز؛ زیرا هیچ کس احتمال زنده ماندن بچه در دریا را نمی‌دهد.

بنابراین پیام مهم این آیه این است که ما نیز باید همانند مادر حضرت موسی علیه السلام به خداوند اعتماد و اطمینان داشته باشیم، تا کارهایمان به سرانجام برسد. طلبه‌ای هم که از شهرش به سوی حوزه علمیه حرکت می‌کند،

۱۹۹



همانند همان طفلی است که مادر موسی به آب انداخت، گویی به پدر و مادر او گفته می‌شود: **وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ**: اندوهناک نباشید ما این فرد را عالم و دانشمند قرار می‌دهیم و به شما باز می‌گردانیم. طلبه به خاطر وثوق و اطمینانی که به حق دارد، وقتی که از والدین خود خداحافظی می‌کند، این کلام نورانی در مورد آنها نیز جاری می‌شود.

انسان باید به حق تعالی وثوق داشته باشد؛ زیرا عنایات و توجهات حق تعالی غیر محدود است. علامه طباطبایی رحمته الله می‌فرمود: تمام معارف نهج البلاغه بر روی غیر محدود بودن حق بنا شده است؛ یعنی تمام نهج البلاغه یک رمز دارد و آن در جمله: **الَّذِي لَيْسَ لِيَصِفَتْهُ حَدٌّ مَحْدُودٌ**: «آن کس که برای صفاتش حدی نیست»^۲ قرار دارد.

از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند: **وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ علیه السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ وَهُوَ عَلَى مِثْبَرِهِ: وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، مَا أُعْطِيَ مُؤْمِنٌ قَطُّ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِلَّا بِحُسْنِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ**: «در کتاب علی علیه السلام یافتیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بالای منبر خویش فرمود: سوگند

شالوده نهج البلاغه
بر نامحدود بودن
صفات خداوند

درس‌های اخلاق
حضرت آیت‌الله
انصاری شیرازی

۱- قصص / ۷.

۲- نهج البلاغه، خطبه اول.

به خدایی که جز او شایسته پرستش نیست، به هیچ مؤمنی خیر دنیا و آخرت داده نشد، مگر به خاطر حُسن ظنّ، خوش بینی و امیدواریش به خداوند»^۱. از این آیات و روایات، ارزش حُسن ظنّ و اطمینان به حق متعال معلوم می‌شود.

خداوند! ما را در راهی قرار ده که رضایت تو در آن است و از راهی که سخط و غضب تو در آن است بازدار!



۱- کافی، جلد ۲، صفحه ۷۱، باب حسن الظن بالله، حدیث ۲. بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۳۶۵.
باب ۵۹، حدیث ۱۴.

درس سی و دوم: مقام انبساط و آرامش

أَحْسِنِ الظَّنَّ بِاللَّهِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ:
أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ بِي، إِنَّ خَيْرًا فَخَيْرًا وَإِنْ شَرًّا فَشَرًّا
به خداوند احسن ظن داشته باشید؛ زیرا خداوند می فرماید:
من مطابق ظن بنده ام درباره اش عمل می کنم، اگر ظنش
به من خوب باشد برای او خیر به وجود می آورم، و اگر بد باشد، بد

۲۰۱

• مقام انبساط و احسن ظن به خدا

معنای استنباط

یکی از مقامات اخلاقی، مقام انبساط است و مقام انبساط به این معنی است که روح انسان در حالت انبساط و آرامش قرار می گیرد و به توفیقات و الطاف الهی امیدوار می شود.

انسان همیشه و هر لحظه در میدان مبارزه با نفس اماره درگیر است، و تبعاً باید کمر همت را - به خصوص در ایام جوانی - برای مبارزه با نفس ببندد، تا بتواند بر نفس خود غالب و پیروز گردد. اگر این پیروزی حاصل شود و مراحل انسان سازی طی شود، کم کم حالتی برای انسان حاصل می شود که روحش در انبساط به سر می برد و به الطاف الهی امیدوار می شود. البته این حالت انبساط و امیدواری که در این مرحله برای او حاصل می شود، چنان نیست که شخص را به طاعات و عبادات خود مغرور کرده و او را وادار به گناه نماید؛ زیرا چنین شخصی این توفیقات را



هم از الطاف الهی و از ناحیه او می‌داند.

در روایتی آمده است: **وَاللّٰهُ لَا يَخْسُنُ ظَنُّ عَبْدٍ مُّؤْمِنٍ بِاللّٰهِ اِلَّا كَانَ اللّٰهُ عِنْدَ ظَنِّهِ بِهِ لَئِنَّ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ كَرِيْمٌ يَّسْتَجِيْ اَنْ يُخْلِفَ ظَنَّ عَبْدِهِ وَرَجَاءُهُ فَاُخْسِنُوْا الظَّنَّ بِاللّٰهِ: قسم به خدا! هیچ بنده مؤمنی به خداوند حُسن ظن پیدا نمی‌کند مگر آن که خداوند همان طور با او رفتار می‌نماید، و این بدان خاطر است که خداوند کریم است و حیا می‌کند از این که بنده مؤمنی به او حُسن ظن داشته باشد، ولی او به حُسن ظن بنده‌اش توجه نکند؛**

زیرا او بزرگ‌منش و کریم است، بنابراین به خداوند حُسن ظن داشته باشید! ^۱.

این مسأله اصلاً خلاف عقل و منطق نیست؛ چرا که همین مسأله درباره انسان‌ها نیز اتفاق می‌افتد، به طور مثال اگر شخص بخشنده و بزرگواری که اخلاق و منش او بزرگی و آقایی است، کسی را به میهمانی در منزل خود دعوت کند، ما زشت می‌دانیم میهمان، کالایی را به عنون بها و عوض همراه خود به منزل او ببرد. حال خداوند متعال که کریم و بخشنده مطلق است، مطمئناً همان حُسن ظن به خود را برای پاداش و برآورده ساختن حُسن ظن بنده‌اش کافی می‌داند و چیز دیگری نمی‌طلبد.

در شعری که نقل شده حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر کفن جناب سلمان فارسی نوشتند، این معنا کاملاً هویدا و روشن است، آنجا که

می نویسد:

وَقَدْتُ عَلَى الْكَرِيمِ بَغِيرَ زَادٍ مِنْ الْحَسَنَاتِ وَالْقَلْبِ السَّلِيمِ
وَحَمَلُ الرِّزَادِ أَقْبَحُ كُلِّ شَيْءٍ إِذَا كَانَ الْوُفُودُ عَلَى الْكَرِيمِ^۱

«بی هیچ زاد و توشه‌ای به میهمانی شخصی بخشنده آمده‌ام؛ نه قلب سلیم و برقراری و نه کارنامه درخشان و آینه‌واری با خود دارم. اما زشت‌ترین کار این است که میهمان در منزل چنین شخصی، با خود زاد و خوراک ببرد».



۲۰۳



در روایتی نیز از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است: فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ بِي، إِنَّ خَيْرًا فَخِيرًا وَ إِنَّ شَرًّا فَشَرًّا! «خداوند می‌فرماید: من مطابق ظن بنده‌ام درباره‌اش عمل می‌کنم، اگر ظنش به من خوب باشد برای او خیر به وجود می‌آورم، و اگر بد باشد، بد». بنابراین مسأله این است که ما چه ظنی به پروردگار داشته باشیم! آیا حُسن ظن داریم یا سوء ظن؟

• حقیقت انبساط و آثار آن

در هر صورت، چه گناهکار باشیم و چه پاک، باید حسن ظن به پروردگار داشته باشیم، البته به گونه‌ای که میان خوف و رجاء قرار بگیریم و مقام انبساط هم در حقیقت به همین معنا است. بنابراین مقام انبساط به این معنا نیست که شخص بگوید: ما به خداوند رسیده‌ایم و به کمال نائل شده‌ایم، و جایز

معنای حقیقی انبساط:
قرار گرفتن میان
خوف و رجاء

درس‌های اخلاق
حضرت آیت‌الله
انصاری شیرازی

۱- عروة الوثقی، جلد ۲، صفحه ۷۶. منهاج البراءة فی شرح نهج البلاغه للخوئی، جلد ۶، صفحه ۶۳، باب و اما ضغطة و ضمته.





صحبت کردن
با ناز و دلربایی با خداوند،
یکی از آثار انبساط

حُسن ظن نداشتن
و سرگردانی در دنیای فانی
و سراسر حرکت
بی معناست

است که مرتکب هر معصیتی بشویم.

حال کسی را که به این مقام برسد، امام معصوم علیه السلام در دعای افتتاح آورده، آنجا که می‌گوید: **وَأَسْأَلُكَ مُسْتَأْنِسًا لَا خَافًا وَلَا وَجَلًا**؛ یعنی: ای خدا! من همه درخواست‌هایم را از تومی خواهم، آن هم همانند کسی که با توانس داشته و هیچ ترسی ندارد، و از آتش جهنم تونمی ترسد، ولی رجای مطلق با آثار نامطلوبش که پیش از این ذکر شد را هم ندارد. **مُدْلًا عَلَیْكَ**؛ یعنی رحمانیت و رحیمیت و لطف تو به من، چنان انبساط و امید و حالی داده که با ناز با تو حرف می‌زنم.

بنابراین یکی از آثار مقام انبساط این است: کسی که به این مقام برسد، با خدای خودش با ناز و دلربایی خاصی صحبت می‌کند، درست مانند فرزندی که گاهی چنان با مادرش قرب و نزدیکی پیدا کرده و مهربانی و محبت مادر او را فرا می‌گیرد که با مادرش با ناز و کرشمه رفتار می‌کند.

إن شاء الله اعمال، گفتار و افکار خود را طوری اصلاح کنیم که در این مسافرتی که در این دنیای فانی در پیش داریم و هر روز گامی به طرف عالم برزخ و عالم مثال برمی‌داریم، همانند قوم حضرت موسی علیه السلام - که چهل سال در بیابان سرگردان بودند- سرگردان و حیران نباشیم و نشویم. سرگردانی و حیرانی در این دنیا معنی ندارد؛ چرا که

۱- اقبال الاعمال، جلد ۱، صفحه ۵۸، فصل فی ما نذکره من دعاء الافتتاح و غیره. کلیات مفاتیح الجنان، دعای افتتاح، صفحه ۴۱۶ و سایر کتب دعا.

ترجمه: «(و همین سبب شد که من از روی اطمینان تورا بخوانم) و با توانس گرفته و بدون ترس و واهمه از تو حاجت بخوام و تازه در مطلوب و مقصود خود با ناز و عشق به درگاهت آمم».

عالم طبیعت یکپارچه در حال حرکت است و بزرگان با برهان ثابت کرده‌اند که در عالم هیچ سکونی وجود ندارد؛ بنابراین خداوند، این دنیایی که یکپارچه حرکت است را آفریده که از غفلت به دور باشیم و به قول سعدی:

ابرو باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا توانی به کف آری و به غفلت نخوری^۱



بنابراین حیف است که با حُسن ظن به سوی خدا حرکت نکنیم؛

۲۰۵



چرا که خداوند بزرگ‌تر از آن است که بنده‌اش به او

حُسن ظن داشته باشد، ولی او به این حُسن ظن

بی‌توجه باشد. البته ما باید از یک‌سو مواظب رفتار

و گفتارمان باشیم و از سوی دیگر به رحمت واسعه

الهی هم امیدوار باشیم، یعنی میان خوف و رجاء

باشیم تا این شاء الله به مقام انبساط نائل شویم!



درس سی و سوم: مقام عزم

فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ

پس صبر کن آن گونه که پیامبران اولوالعزم صبر کردند. (احقاف / ۳۵)

۲۰۷

معنای عزم

توصیه خداوند به صبر
در تبلیغ و ترویج دین

• عزم و اراده، لازمه پیشرفت و تعالی معنوی

یکی از مقامات سالکین الی الله، مقام عزم است؛ یعنی انسان باید برای انجام وظایف و احکام الهی، صاحب عزم و اراده‌ای پولادین باشد، تا در مواجهه با حوادث روزگار، دچار لغزش نشود. البته باید دانست که مقام قصد، مقدمه مقام عزم است؛ یعنی انسان ابتدا قصد می‌کند، سپس عزم ایجاد می‌شود. پس عزم به عمل نزدیک‌تر است.

انبیای الهی علیهم‌السلام فرستاده شده‌اند تا انسان را ترقی داده و به کمال برسانند. بدیهی است که این کار، بسیار خطیر و دشوار بوده و زحمات فراوانی را می‌طلبد. لذا خداوند متعال به بزرگ‌ترین مبلغ اسلام، پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: **فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ**: «در امر تبلیغ و ترویج دین صابر و شکیبا باش، چنان که پیامبران صاحب عزم، صبر پیشه کردند»^۱.

تبلیغ پیامبران در جهت رسیدن انسان‌ها به کمالات معنوی و نیل به درجات بهشت است و تعالی انسان، خود نوعی صعود، بالا رفتن و ترقی است، همان گونه که خداوند متعال می‌فرماید: **إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ**



الظَّيْبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ: «سخنان پاکیزه به سوی او صعود می‌کند و عمل صالح را بالا می‌برد»^۱. بدیهی است بالابردن، به مراتب دشوارتر از پایین آوردن است. به طور مثال اگر فردی بخواهد سنگ سنگینی را به طرف پایین پرتاب نماید، آسان است، ولی اگر بخواهد همان سنگ را بالا ببرد، زحمت بسیار زیادی را می‌طلبد. به همین دلیل، امروزه تمدن غرب در سراسر جهان شیوع و رواج یافته است؛ چرا که در جهت سیر نزولی شخصیت

انسان هاست، ولی فرستادگان الهی هر چه تلاش کردند، موفق نشدند فرهنگ الهی و ملکوتی را به راحتی رواج داده و فراگیر نمایند؛ چرا که در جهت سیر صعودی شخصیت انسان ها گام برمی دارند، و به دلیل این سختی و دشواری بسیار، مخاطب آیه کریمه «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرُ أُولُو الْعُزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» قرار گرفته‌اند.

● علماء جانشین پیامبران هستند

البته عالمان راستین نیز مخاطب آیه مذکورند؛ چرا که طبق روایت «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»^۲ آنها وارثان و خلف صالح پیامبران هستند و وظایف آنها را بر عهده دارند. بنابراین باید در راه هدایت انسان ها، در برابر شدائد و مشکلات، صبر و اراده ای پولادین داشته باشند. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در دعای کمیل به این مطلب چنین اشاره می‌فرماید: قَوْ عَلٰی خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي وَ اَشَدُّ عَلٰی الْعَزِيْمَةِ جَوَانِحِي: «خداوند! در خدمت کردن به مخلوقات، اعضاء و جوارحم را مستحکم بدار و اراده و عزم مرا در برابر حوادث و ناملازمات محکم فرما».

صبر؛
وظیفه پیامبران و علماء
در راه ترویج و تبلیغ دین

۱- فاطر / ۱۰.

۲- کافی، جلد ۱، صفحه ۳۲، حدیث ۲. بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۹۲، باب ۱۴، حدیث ۲۱.



بنابراین علماء که وارثین و یادگار انبیاء هستند و خود را وقف دین نموده‌اند، باید متوجه باشند که در مسیر دین محوری، سخت‌ترین توهین‌ها، نگرانی‌ها و اذیت‌ها پیش می‌آید؛ همان طور که برای نبی مکرم اسلام ﷺ پیش می‌آمد. آن حضرت در این باره فرمودند: «مَا أُؤْذِيَ نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أُؤْذِيَتْ: «هیچ پیامبری مانند من اذیت نشد»^۱.

مهم این است که عالمان دین، باید در برابر حوادث و نقشه‌های دشمنان، صبور بوده و دلسوز مردم باشند

و با عزم و اخلاص، مسئولیت خودشان را ادامه دهند؛ همان طور که پیامبر اکرم ﷺ نیز دلسوز مردم بوده و در برابر اذیت‌های آنان می‌فرمودند: **اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ**: «خدایا آنها را هدایت فرما که واقعیت را درک نمی‌کنند»^۲.

آری! پیامبر گرامی اسلام ﷺ در نهان و آشکار، به دنبال هدایت و راهنمایی انسان‌ها بود، همان طور که شاعر می‌گوید:

پیشه‌اش اندر ظهور و در گم‌ون^۳ اِهْدِ قَوْمِي إِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ^۴

البته لازمه عزم و اراده جدی در امور این است که افکار و رفتار خود را صحیح و مطابق حق بدانیم، که در این صورت باید با اصرار و پافشاری، آن را دنبال نماییم. رسول اکرم ﷺ نیز در مقابل مشرکین بر سلوک دینی و اعتقادات خویش، با یقین اصرار می‌نمود تا آنجا که می‌فرمود: **لَوْ وَصَّوْا الشَّمْسُ فِي مَيْمَنِي وَالْقَمَرُ فِي يَسَارِي مَا أَرَدْتُه**: «اگر خورشید را در دست راست

۱ - بحار الأنوار، جلد ۳۹، صفحه ۵۵. المناقب ابن شهر آشوب، جلد ۳، صفحه ۲۴۷. كشف الغم، جلد ۲، صفحه ۵۳۷.

۲ - بحار الأنوار، جلد ۲۰، صفحه ۲۰، باب ۱۲ و صفحه ۱۱۷. المناقب ابن شهر آشوب، جلد ۱، صفحه ۱۹۲.
۳ - گم‌ون مصدر فعل كَمَنَ يَكْمُنُ است و به معنای پنهان و پوشیده شدن است. (لسان العرب، ماده كمن لغتنامه دهخدا، ذیل مدخل كمن).

۴ - مثنوی معنوی مولوی، دفتر ششم، صفحه ۷۹۲، سؤال سائل از مرغی که بر سر رُبُض شهری نشسته باشد.



من و ماه را در دست چپ من بگذارید، آنها را نمی خواهم
و هرگز از اعتقادات خود دست نمی کشم»^۱.

حضرت یوسف صدیق علیه السلام نیز که در مقابل درخواست
شیطانی زلیخا، بین دوراهی قرار گرفته بود، بر اعتقاد و
سلوک خود، محکم ایستادگی کرد و با عزم و اخلاص، از
آن کار پلید و زشت پرهیز نمود و هرگز تابع نظر زلیخا نشد.
او حتی هنگامی که به زندان هم تهدید شد، دست از
اعتقاد خود برنداشت، و عرض کرد: رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ

مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ: «پروردگارا! زندان نزد من محبوب تر است از آنچه اینها
مرا به سوی آن می خوانند».^۲ آری! زندان ظاهری برای انسان پرهیزگار،
محدودیت تلقی نمی شود، ولی زندان های باطنی و نفسانی مانند
شهوت و دنیاطلبی، در همه حالات، انسان را محدود و مقید می کنند.

دست از طلب ندارم تا کام من برآید

یا تن رسد به جانان یا جان ز تن برآید^۳

• عزم و اراده را خداوند به طالبش می دهد

البته رسیدن به عزم جزم و اراده قوی، از عنایات حق تعالی می باشد و
باید با توسل و توکل، به این مقام دست پیدا کرد. انسان باید از خداوند
طلب توفیق نموده و خود را به او بسپارد؛ وگرنه گذشتن از این مرحله، بی
همراهی خضر ممکن نیست.^۴

۱ - المیزان، جلد ۱۷، صفحه ۱۸۶، ذیل آیات ۱ تا ۷ سوره ص، بحث روانی. بحار الانوار، جلد ۱۸، صفحه ۱۸۲، حدیث ۱۲.

۲ - یوسف / ۳۳.

۳ - دیوان حافظ شیرازی، جلد ۱، صفحه ۴۷۴، غزل شماره ۲۲۹.

۴ - یعنی بدون یاری و کمک و عنایات خداوند متعال، نمی توان به این مقامات دست یافت، و آنچه در
متن آمده اشاره به این شعر حافظ دارد:

قطع این مرحله بی همراهی خضر ممکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی

از داستان حضرت یوسف علیه السلام به خوبی می‌توان به این مطلب پی برد، آنجا که عرضه داشت: مَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي: «من خودم را تبرئه نمی‌کنم که نفس (سرکش) بسیار به بدی‌ها امر می‌کند، مگر آنچه را پروردگارم رحم کند»^۱، و نیز آنجا که خداوند می‌فرماید: وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ: «اگر برهان و توفیق پروردگار نبود و حضرت یوسف آن را

۲۱۱

نمی‌دید، به آن زن تمایل پیدا می‌کرد»^۲. از این آیات معلوم می‌شود که اگر توفیق و عنایت الهی نباشد، انسان به طرف گناه سرزیر می‌شود. به قول شاعر که می‌گوید:

اگر لطف تو نبُود پرتوانداز کجا فکرو کجا گنجینه راز^۳

انسان نباید هیچ گاه به اراده و تصمیم خودش متکی باشد؛ چرا که سبب غرور و تکبر می‌شود، بلکه باید در هر کاری به خداوند متکی شد تا خداوند، متکفل حال انسان شود، همان طور که پیامبران به توفیقات الهی متکی بودند و همه را از ناحیه خداوند می‌دانستند و از خودشان چیزی نداشتند.

خداوند در قرآن می‌فرماید: «أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ»^۴، شما به عهدتان که همانا عبودیت و بندگی است وفا کنید، تا من نیز به عهدم وفا نمایم و عروج انسانی و معنوی را روزی شما نمایم.

امام صادق علیه السلام در روایتی به عنوان بَصْرِي فرمودند: فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ: «اگر خواستار علم هستی، ابتدا

تکیه بر خداوند
در هر کاری

عبادت خالصانه،
مقدمه تحصیل علم

(دیوان حافظ شیرازی، جلد ۱، صفحه ۹۷۴، غزل شماره ۴۷۹).

۱- یوسف / ۵۳.

۲- یوسف / ۲۴.

۳- دیوان کامل وحشی بافقی، فرهاد و شیرین، صفحه ۴۹۳، سرآغاز.

۴- بقره / ۴۰.

در درون خود حقیقت بندگی را جستجو کن»^۱. بنابراین کسی که می‌خواهد به دنبال تحصیل علم برود، باید ابتدا در درون خود، عبادتی حقیقی و خالصانه انجام دهد، تا خداوند نیز به عهد خود وفا نماید و آنچه را که می‌خواهد به او عطا کند. بنابراین عزم و اراده از مقامات اخلاقی است که خداوند آن را به طالبانش عطای فرماید.



درس سی و چهارم: پناه بردن به خداوند، راه تقویت اراده

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ

در میان مؤمنان، مردانی هستند

که بر سر عهده‌ی که با خدا بسته‌اند صادقانه ایستاده‌اند. (احزاب/ ۲۳)



۲۱۳



اذعان و یقین به ضعف
و پناه بردن به خداوند،
برای تقویت اراده

● پناه بردن به دامن خداوند، راهی برای تقویت اراده

یکی از بهترین راه‌های تقویت اراده این است که انسان خود را به خدا سپرده و تنها به او پناه ببرد.

انسان باید همیشه خود را کوچک و فاقد قدرت بداند و مراقب باشد تا از تحت حمایت پروردگار بیرون نرود. او باید به این فراز از دعای کمیل یقین داشته باشد که می‌گوید: وَلَا يُكِنُّ الْفِرَازُ مِنْ حُكُومَتِكَ: «فراز از قلمرو حکومت تو ممکن نیست»^۱.

انسان برای این که به چنین مرحله‌ای برسد، باید خودش را در آغوش توفیقات الهی بیندازد؛ همانند طفل شیرخواری که وقتی کسی او را اذیت می‌کند، به دامن مادر پناه می‌برد، و اگر مادر هم او را کتک بزند، جای دیگری نمی‌رود، بلکه دوباره خود را در آغوش محبت‌های مادر انداخته و خود را ضعیف و ناتوان می‌بیند و به او پناه می‌برد. بنابراین، برای قوی شدن اراده، داروی مادی معینی وجود ندارد و تنها باید خود را به او سپرد.

اگر چنین حالتی در ما پدید آید، با فاعل مختار بودن انسان هم

منافات نداشته و از انسان سلب اختیار نمی‌شود. مهم این است که انسان خودش را همیشه محتاج به حق متعال دانسته و خود را ضعیف بداند.

نکته مهم در بندگی و عبودیت این است که بنده باید چیزی به درگاه خداوند متعال ببرد که او نداشته باشد و آن ضعف و ناتوانی است؛ چرا که ضعف و ناتوانی در وجود حق راه ندارد. بنابراین ما باید ضعف و ناتوانی خود را نزد پروردگار ببریم تا مورد رحمت و توجه حق تبارک و

تعالی واقع شده و ارزشی پیدا کنیم و الا انسان یک مشت خاک بیشترینست، ۶۰ تا ۷۰ سال، کمتری یا بیشتر در این دنیا جنب و جوشی دارد، و سرانجام از دنیا می‌رود.

در قرآن کریم آمده است: **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ**: «در میان مؤمنان، مردانی هستند که راست می‌گویند و بر سر عهده‌ی که با خدا بسته‌اند صادقانه ایستاده‌اند»^۱. آنها هنگامی که **«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»**^۲ می‌گویند، با اراده پولادین پای حرف خود می‌ایستند، و اگر موقعیت انجام معصیتی فراهم شود، با صداقت و راستی، خودشان را حفظ می‌کنند. این به خاطر آن است که خود را تحت حمایت پروردگار و محتاج به او می‌بینند.

البته اقتضای حیوانیت و طبیعت مادی وجود انسان، ما را به سمت امور پست و بی‌قیمت

۱- احزاب / ۲۳.

۲- ترجمه: «(پروردگارا) تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوئیم» (حمد / ۵).

می‌کشاند، ولی انسان باید با هوای نفس مخالفت کند.

• تفکر در مورد منشأ غرور و تکبر، راهکاری برای تقویت اراده

اگر مقداری در مورد خودمان فکر کنیم، به خیلی از مسائل پی می‌بریم و دیگر این تکبرها و غرورها بی معنا می‌شود. ممکن است کسی به خاطر علمی که دارد، نسبت به دیگران تفاخر کند، ولی با یک سخته، تمام علوم از یادش می‌رود. همچنین ممکن است کسی به جوانی و



۲۱۵



زیبایی خودش ببالد، ولی همین که قاصد پیری از راه برسد، جوانی و زیبایی اش از بین می‌رود و چیزی از زیبایی برای او باقی نمی‌ماند.

اینها فکریایی است که نباید از نظر دور برداریم و همیشه باید به این مسائل فکر کنیم و نباید به خاطر امور و ارزش‌های دنیوی مغرور شویم، که اگر چنین کنیم، توانسته‌ایم در راه تقویت اراده و همت درونی خودمان، گام‌های مؤثری برداریم.

خداوند! به حق محمد و آل محمد اراده ما را قوی بفرما و ما را در راهی که رضای تو در آن است قرار ده!

منشأ غرور و تکبر
در دنیا، ارزش‌های
ناپایدار است



درس سی و پنجم: مقام ادب

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ
ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خیری را بر خدا و پیامبرش
مقدم ندارید (و از آنها پیشی مگیرید) (حجرات/۱)

• مقام ادب و معنای آن

یکی از مقامات سیروسلوک اخلاقی، مقام ادب است، یعنی انسان در برابر فرمایشات شارع مقدس، مؤدب به آداب الهی باشد.

خداوند متعال برای هر چیزی و هر کاری حکم و حدودی را تعیین کرده و فرموده است: تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا: «اینها مرزهای الهی است، پس به آنها نزدیک نشوید»^۱. وظیفه ما عمل برطبق آن حدود است، و در این راه، نه باید افراط و زیاده روی کرد و نه تفریط و کم کاری؛ چرا که هر دو سوی آن، خروج از حدود و مذموم است. اگر خدای نکرده چنین کنیم، در این صورت به خودمان ظلم کرده ایم؛ چرا که خداوند می فرماید: وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ: «هر کس از حدود الهی تجاوز کند، ستمکار است»^۲. به عنوان نمونه، بعضی افراط کرده و حضرت عیسی (عَلَيْهِ السَّلَام) را خدا می دانند و بعضی نیز تفریط کرده و اصلاً او را پیامبر هم نمی دانند. برخی نیز حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَام) را خدا می دانند و برخی حضرت را شایسته مقام خلافت هم نمی دانند که هر دو عقیده

ادب در برابر خداوند
یعنی عمل برطبق
خواست و حدود الهی

درست نیست و بی ادبی است.

• تفریط در توجه به خواست خداوند، نوع اول بی ادبی

و دو دسته از انسان ها خیلی بی ادب هستند:

دسته اول آنهایی هستند که مشمول عنایت الهی واقع می شوند، ولی کفران نعمت می کنند، مانند قوم بنی اسرائیل که طبق آیه وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى: «و من و سلوی را برای شما فرستادیم»^۱، خداوند متعال به آنها

نعمت معنوی عطا می کند، ولی آنها کفران نعمت کرده و به خداوند عرض می کنند که نعمت جسمانی می خواهیم، در حالی که این نعمت از نعمتی که خداوند به آنها داده بود، پست تر بود.

خداوند در قرآن کریم این تقاضای بنی اسرائیل را که از حضرت موسی علیه السلام خواسته بودند، چنین بیان می کند: وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِئُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَ فِثَائِهَا وَ قُومِهَا وَ عَدْسَهَا وَ بَصْلَهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ! «و نیز (به یاد آورید) زمانی را که گفتید: ای موسی! هرگز حاضر نیستیم به یک نوع غذا اکتفا کنیم! از پروردگارت بخواه که از آنچه زمین می رویاند، از سبزیجات و خیار و سیر و عدس و پیازش برای ما فراهم سازد!»^۲. سپس خداوند با اشاره به ناسپاسی بنی اسرائیل از نعمات الهی آنان

تفریط در توجه
به خواست خداوند
و کفران نعمت

۲۱۸

کفران نعمت بنی اسرائیل
و درخواست نعمت پست تر

۱- بقره / ۵۷. در مورد این که من و سلوی چیست؟ سخن بسیار گفته شده، که هم نعمت های مادی و هم نعمت های معنوی را شامل می شود (من: صمغ و شیره درخت، نوعی قارچ، تمام نعمت هایی که خداوند بر بنی اسرائیل منت نهاده است، چیزی شبیه تخم گشنیز، یک نوع عسل طبیعی و ... و سلوی: آرامش و تسلی و تمام مواهبی که باعث آرامش و تسلی بنی اسرائیل می شده، نوعی پرنده، عسل)، بنابراین تعبیر به نعمت معنوی، با اشاره به معانی معنوی من و سلوی دارد و یا به خاطر این که این نعمت های مادی از جانب خدا به آنها داده شده بود، معنوی محسوب شده اند (تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحات ۲۶۲ الی ۲۶۴، ذیل آیه ۵۷ سوره بقره).

۲- بقره / ۶۱.



را مورد نکوهش قرار داده و در جوابشان فرمود: «آیا غذای پست‌تر را به جای غذای بهتر انتخاب می‌کنید؟! واقعاً چقدر بی‌ادبی و نفهمی است که انسان، مائده الهی و نعمت‌های معنوی را فراموش کند و به دنبال سیر و پیاز باشد! همه باید بدانند همان گونه که جسم انسان نیاز به غذا دارد، روح انسان نیز به غذا احتیاج دارد.

ما طلبه‌ها نیز میان این دو نوع نعمت مخیریم. یعنی وقتی در کتب قدما به مطالعه و تحقیق می‌پردازیم، درواقع

بر سفره نعمت معنوی و مائده الهی نشسته‌ایم. بر همین اساس، وقتی طلبه‌ای مطلبی را می‌فهمد، به زبان حال می‌گوید: *أَتَيْنَا الْمُلُوكَ مِنْ هَذِهِ اللَّذَاتِ*: «کجایند فرزندان پادشاهان تا این لذت علمی که من درک می‌کنم را بچشند؟!»^۱.

اما در مقابل، اگر ما طلبه‌ها، خدای ناخواسته دنبال دنیا و زیور آلات آن برویم، در حقیقت رفتار نادرست قوم بنی اسرائیل را تکرار کرده‌ایم که به جای *مَنْ وَسَلَوَى*، از حضرت موسی *عَلَيْهِ السَّلَام* چیزهای پست و کم ارزش را طلب کردند.

این سلوک رفتاری برای ما طلبه‌ها، سوء ادب و بی‌ادبی محسوب می‌شود؛ چراکه مصداق آیه *«أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ»* قرار می‌گیریم.

نعمتی را که خداوند به طلبه‌ها عنایت کرده، یک غذای روحانی می‌باشد و قابل قیاس با پول و ماشین و... نیست. این حرف‌ها به این معنا نیست که پول و ماشین و خانه خوب نیست، بلکه مراد این است که اصل و هدف اصلی در زندگی و به خصوص در زندگی طلبه‌ها،



باید معنویت و امور روحانی باشد و به این مسائل بیشتر از امور دنیایی اهمیت دهند. پس روشن شد که انسان نباید در محضر ذات اقدس الهی بی ادب باشد و به خواست خداوند بی توجهی نشان دهد.

• افراط در توجه به خواست خداوند، نوع دوم بی ادبی اما دسته دوم از افراد بی ادب، کسانی هستند که در طهارت و نجاست و حلال و حرام بیش از حد وسواس

دارند، البته وسواسی نبودن به این معنا نیست که انسان بی بند و بار باشد، ولی شریعت، حدودی دارد که تنها لازم است همین حدود را رعایت نمود و نه بیشتر. بعضی از ما طلبه ها خیال می کنیم که وسواسی گری، شیوه درستی است و گاهی هم فکر می کنیم با وسواسی بودن، مردم به ما بیشتر توجه می کنند. ما باید بفهمیم که مهم خداوند است. مردم چه توجه بکنند یا نکنند، اهمیتی ندارد. اگر حتی تمام دنیا از انسان روی برگرداند، باز خداوند متعال هست و او برای بنده اش کافی است. بنابراین مقام ادب را باید حفظ کرد و نه تنها نباید به خواست خداوند تغریط و بی توجهی نمود، بلکه توجه افراطی و وسواسی نیز نباید به خواست و حدود الهی داشت. در قرآن به این افراط اشاره شده است، آنجا که حضرت حق می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ: «ای کسانی که ایمان آورده اید! بر خداوند و رسولش تقدّم نجوید و از آنها جلوتر نیفتید!». به عبارت روشن تر: وسواس نداشته باشید و قدمی هم از حدود الهی و فرامین رسول اکرم ﷺ پیش نیفتید!

پیغمبر اکرم ﷺ می فرماید: كُلُّ شَيْءٍ ظَاهِرٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ قَدَرٌ: «همه چیز



پاک است تا زمانی که بفهمی نجس است»^۱، ولی کسانی که وسواس دارند می‌گویند: خیر، می‌خواهم احتیاط کنم و این حرف را قبول ندارم.

علمای بزرگ و بزرگان دین نیز همین گونه‌اند و افراط و تفریط ندارند. در همین باره نقل می‌کنند: روزی مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله می‌خواستند کنار حوض صحن مطهر حضرت معصومه علیها‌السلام وضو بگیرند.

۲۲۱

طلبه‌ها جمع شدند تا ببینند آقای بروجردی چگونه وضو می‌گیرند. آنها دیدند که ایشان یک وضوی ساده‌ای گرفتند و توجه و وسواس خاصی نداشتند.

خداوند متعال نیز تنها از ما می‌خواهد که به اوامر و نواهی عمل کنیم، می‌فرماید: مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا: «آنچه را پیامبر برای شما آورده، بگیرید (و اطاعت کنید) و از آنچه شما را نهی کرده، خودداری نمایید»^۲. در سوره حمد نیز آمده است: إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ: «ما را به راه راست هدایت فرما»^۳، و راه راست تنها یک راه است و آن راهی است که میان افراط و تفریط است.

ریشه وسواس غالباً توجه زیاد به اوامر و دستورات الهی نیست، بلکه ریشه در جای دیگری دارد. مرحوم کاشف الغطاء رحمه‌الله می‌فرمودند: الْوَسْوَاسُ أَوَّلُهُ الرِّيَاءُ وَ آخِرُهُ الشُّرُكُ: «وسواس از ریا شروع می‌شود و به شرک ختم می‌شود»^۴.

۱ - مستدرک الوسائل، جلد ۲، صفحه ۵۸۳، باب ۳۰، حدیث ۲۷۴۹۴.

۲ - حشر / ۷.

۳ - حمد / ۶.

۴ - این سخن در جایی یافت نشد، ولی مرحوم کاشف الغطاء در کتاب خود درباره وسواس مطالبی را ذکر کرده‌اند (کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء، جلد ۱، صفحه ۳۰۹، المقصد الحادی عشر فی الوسواس الذی امر بالاستعاذه منه).

اعتدال،
راه و صراط
مستقیم است

ریشه وسواس،
ریا بوده و سرانجام آن
شرک است

درس‌های اخلاق
حضرت آیت‌الله
انصاری شیرازی

از ریا شروع می‌شود، چون انسان با خود می‌گوید: «دوباره دستم را بشویم تا مردم نگاهم کنند و بگویند چه وضوی خوبی می‌گیرد!» آخرش هم شرک است، چون شخص وسواسی در نهایت از این همه عمل اضافی خسته می‌شود، و سرانجام نماز و روزه و اعمال واجبش را ترک می‌کند. همه انسان‌ها به خصوص طلبه‌ها، باید در برابر نعمت‌های الهی شاکر باشند، اما گاهی اوقات نعمت‌های الهی که تمام دور و اطراف را پر کرده‌اند، به راحتی فراموش می‌شوند، درست همانند آنچه می‌گویند که ماهی دنبال آب می‌گردد، در حالی که تمام وجودش در آب است.

از خدا جویییم توفیق ادب بی ادب محروم گشت از لطف رب

بی ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد^۱

ان شاء الله همه متوجه و مؤدب باشیم و به ادب خود ادامه دهیم تا به مقامات عالی‌ه برسیم!

درس سی و ششم: مقام یقین (۱)

كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ *

ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ

هرگز چنان نیست (که شما خیال می کنید)؛ اگر شما علم یقین (به آخرت) داشتید * به یقین شما جهنم را (همین الآن) می دیدید * سپس (با ورود در آن) آن را به عین یقین

مشاهده خواهید کرد. (تکائر/ ۵ تا ۷)



۲۲۳



• مقام یقین، معنا و مراتب آن

یکی از مقامات اخلاقی، مقام یقین است. این مقام به این معناست که سالک باید در احکام و عقاید اسلامی، به مرتبه ای برسد که شک و تردید نداشته باشد، خیال و وهم در عقایدش دخیل نباشد، و به جایی برسد که جازم و قاطع گردد.

یقین سه مرحله دارد: ۱. علم یقین، ۲. عین یقین و ۳. حق یقین^۱.
قرآن کریم می فرماید: ﴿لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ﴾ اگر انسان با چشم باطن

۱ - عرفا برای یقین سه سطح و مرحله قائل شده اند:

۱. علم یقین: یقینی است که از راه فکر و نظر برای انسان حاصل می شود، مانند علم انسان به مرگ خود یا علم به وجود آب دریا.

۲. عین یقین: یقینی است که از راه مشاهده و با دیدن چشم به وجود می آید، مانند هنگامی که انسان ملائکه مرگ را می بیند و یا در ساحل دریا ایستاده و آب آن را مشاهده می کند.

۳. حق یقین: یقینی است که هم از راه مشاهده و احساس و هم از طریق علم به وجود می آید، مانند هنگامی که انسان طعم مرگ را می چشد و یا در دریا فرو می رود و آب و دریا را با تمام وجود احساس می کند. (کتاب التعريفات، صفحه ۴۰، باب الحاء. المعجم الفلسفی، جلد ۲، صفحات ۵۸۸ و ۵۸۹. فرهنگ معارف اسلامی، جلد ۲، صفحه ۷۵۴، مدخل حق یقین).



و ملکوتی و با علم یقینی‌ای که کسب کرده است، به نظام آفرینش نظاره کند، هم اکنون نیز جهنم و افرادی که در آن هستند را می‌بیند؛ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ: «و به یقین جهنم کافران را احاطه کرده است»^۱. این آیه می‌خواهد بگوید: اگر شما بتوانید به درجه اول یقین (علم الیقین) نائل شوید، علوم و معارفی به قلب شما القاء می‌شود و می‌توانید حقایقی را ببینید. حالا اگر کسی به مقامات عین الیقین و حق الیقین برسد، معارف عظیم‌تری به جانش سرازیر می‌شود.

معارف انسان - به خصوص شیعه - در مورد دین، خداوند و آخرت (مبدأ و معاد) باید از راه برهان، کتاب و یا سنت به درجه‌ای از مقام یقین برسد تا موجب سعادت انسان شود، و الا این یقین بالاجبار به هنگام مرگ ایجاد خواهد شد و در آن زمان، آن معرفت دیگر فایده‌ای ندارد. یکی از بزرگان، به نقل از فرزند مرحوم آقا سید علی‌آقای قاضی نقل می‌فرمود که پدرم می‌گفت: «هر چه شک و تردید در دین است، تا دم مرگ است؛ و گرنه پس از مرگ همه شک‌ها برطرف و یقین محض حاصل می‌شود». این فرمایش دقیقاً تفسیر این آیه کریمه قرآن است: لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ: «(خطاب می‌شود:) تو از این صحنه غافل بودی و ما پرده را از چشم تو کنار زدیم و امروز چشمت تیزبین است»^۲.

۱- توبه / ۴۹. عنکبوت / ۵۴.

۲- ق / ۲۲.

در هنگام مرگ، چون حقایق شریعت و اسرار دیانت را با چشم خود می‌بیند، چشم برزخی و اخروی انسان باز می‌شود و همه چیز برایش منکشف می‌گردد.

• یقین و رعایت حدود الهی، راه رسیدن به کمالات

هر انسانی که حدود الهی را مراعات نماید، یعنی واجب را انجام داده و حرام را ترک نماید و در اعتقادات خود به مبدأ و معاد به مقام یقین

برسد، صاحب حالاتی می‌شود که نمی‌توان در

قالب کلام آنها را بیان کرد. بنابراین آیا می‌توان همه آیات قرآن را بر معجاز حمل نمود؟! مثلاً این که قرآن می‌فرماید: **لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ**: «به یقین شما جهنم را (هم اکنون) می‌دیدید»^۱ و یا می‌فرماید: **لَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا**: «و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند! آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟!»^۲ چنین آیاتی را نمی‌توان بر معجاز حمل نمود، بلکه معنای حقیقی این کلمات مراد خداوند بوده است و کسی می‌تواند این حقایق را ببیند که به مقام یقین دست یافته باشد.

نقل شده است: یکی از همسران پیامبر غیبتی کرد، یا غیبتی شنید، رسول اکرم صلی الله علیه و آله به او امر کرد که استفرغ کند، هنگامی که او استفرغ کرد، تکه



گوشتی از دهانش بیرون آمد.^۱ آری! آنچه این آیات می گویند حقیقتی است که نباید در آن شک نمود. ولی تا زمانی که ما در این قفس تن و مادیات اسیر باشیم، این اسرار قرآنی را قبول نمی کنیم، و آنها را بر مجاز حمل می نماییم. هستند انسان هایی که از قفس تن رهیده اند و خداوند به آنها چشم ابراهیمی عطا نموده است. این مردان الهی، غیبت کننده را در حال خوردن گوشت برادر دینی خود می بینند، دوزخیان را با چشم باطن می بینند، صدایشان را با گوش دل می شنوند و...

در روایتی آمده است: روزی رسول مکرّم اسلام ﷺ پس از نماز صبح، جوانی لاغر اندام و نورانی را در مسجد دیدند که در گوشه ای نشسته است. فرمودند: کَيْفَ أَصْبَحْتَ؟ «یعنی با چه حالی شب را به صبح رساندی؟» عرض کرد: أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِنًا؛ یعنی «در حالی شب را به صبح رساندم که صاحب یقین هستم».^۲

گفت پیغمبر صباحی زید را:

«كَيْفَ أَصْبَحْتَ أَيُّ رَفِيقٍ بِأَصْفَا؟»

گفت: «عبدًا مؤمنًا» باز اوش گفت:

گفت: «تشنه بوده ام من روزها

تا روز و شب گذر کردم چنان

گفت: «از این ره کورهاوردی بیبار

۱- المحاسن، جلد ۲، صفحه ۴۶۱، حدیث ۴۱۰، باب ۵۴، کتاب المآكل من المحاسن. بحار الأنوار، جلد ۶۳، صفحه ۶۱، باب ۱۴، حدیث ۲۰، فضل اللحم و... و جلد ۷۲، صفحه ۲۵۶، باب ۶۶، حدیث ۴۵.

۲- کافی، جلد ۲، صفحه ۵۳، باب حقیقة الايمان، حدیث ۲. بحار الأنوار، جلد ۶۷، صفحه ۱۵۹، باب ۵۲، حدیث ۱۷.

گفت: «خلقان چو ببینند آسمان

شب نَخَفْتَسْتَم ز عشق و سوزها

در خور فهم و عقول این دیار!

من ببینم عرش را با عرشیان»^۱
حضرت مولی الموحدین علی علیه السلام در نهج البلاغه خطبه همام، از این دسته افراد بدین گونه تعبیر می فرماید: فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدَرَاَهَا فَهُمْ فِيهَا مُنَعَّمُونَ: «آنها - در همین دنیا هستند - ولی همانند کسی هستند که بهشت را دیده و در آن متنعم است». وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدَرَاَهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ: «و آنها همانند کسی هستند که آتش دوزخ را دیده و در آن معذب هستند»^۲.

آری! اهل یقین، صفات و عقاید و اعمال ناصواب را که منشأ جهنم است، حقیقتاً آتش می بینند، و چنین مردانی که الهی و اهل یقین اند فقط با خدا معامله می کنند، همان طور که در قرآن آمده است: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ: «خداوند از مؤمنان جان و مالشان را خریداری کرده که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد». آنها هیچ گاه تقوای خود را اظهار نمی کنند؛ زیرا همه چیز را نمی توان در دنیا گفت و از آنجا که معارف الهی قابل خرید و فروش نیست، افرادی که ادعایی می کنند، معلوم می شود که معامله گر هستند.

هر که را اسرار حق آموختند

مهر کردند و دهانش دوختند^۳

این آیات و روایات - که از غیب و ایمان به آن

تعبیر امام علی علیه السلام
از صاحبان یقین



۲۲۲



اهل یقین تنها با خدا
معامله می کنند

باید غیب را باور کرد

درس های اخلاق
حضرت آیت الله
انصاری شیرازی

۱ - مثنوی معنوی مولوی، دفتر اول، صفحه ۱۵۶، پرسیدن پیغمبر مرزید را ...

۲ - نهج البلاغه، بخش خطبه ها، خطبه ۱۹۳. بحار الأنوار، جلد ۶۴، صفحه ۳۱۵، باب ۱۴، حدیث ۵۰.

۳ - مثنوی معنوی مولوی، دفتر پنجم، صفحه ۸۳، در بیان توبه نصوح ...

می‌گویند- در حقیقت، هشداری برای همه مردم، به خصوص اهل علم و فضل است. باید غیب را باور کرد و مردم را نیز با غیب عالم آشنا کرد. باید بدانیم همان طور که عالم ظاهر و ملک وجود داشته و خداوند بر آن تسلط کامل دارد «تَبَارَكَ الَّذِي يَبْدِيهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۱، عالم باطن و ملکوت نیز وجود دارد و خداوند بر آن نیز تسلط کامل دارد «فَسُبْحَانَ الَّذِي يَبْدِيهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ»^۲.

آری! در عالم، اخبار و امور بی حد و حصری وجود دارد، ولی چون ما چشم بینا نداریم، از همه آنها بی خبریم. آنهایی که بینا و شنوا هستند، شب‌ها از آوای تسبیح موجودات، خواب ندارند.

خواب و خورت ز مرتبه خویش دور کرد

آن‌گاه رسی به خویش که بی خواب و خور شوی^۳

لذتی که انسان هنگام وضو گرفتن یا در ماه رمضان بر اثر کم خوری احساس می‌کند، لذتی است که از لذات دنیوی نیست. خداوند این لذات را به کام مؤمنین می‌چشاند، تا سبب ترغیب و تشویق آنان گردد، همانند مادری که به زحمت و با انگشت، اندکی شیرینی و حلوا در دهان بچه می‌نهد، ولی کم کم بچه خودش به دنبال شیرینی‌ها و حلواها می‌رود. روزه و تهجد ماه مبارک رمضان نمونه‌ای از لذات معنوی است که جنبه تشویق و ترغیب داشته تا به سمت دیگر لذات معنوی برویم.

خداوند توفیق یقین عنایت فرماید که به دنبال لذات معنوی باشیم!

۱- ترجمه: «پربرکت و زوال ناپذیر است کسی که حاکمیت و مالکیت (جهان هستی) به دست اوست و او بر هر چیز تواناست» (ملک / ۱).

۲- ترجمه: «پس منزه است خداوندی که مالکیت همه چیز در دست اوست» (یس / ۸۳).

۳- دیوان حافظ شیرازی، جلد ۱، صفحه ۹۷۲، غزل شماره ۴۷۸.

درس سی و هفتم: مقام یقین (۲)

وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ

پروردگارت را عبادت کن تا یقین تو را فرارسد. (حجر/۹۹)

۲۲۹

علم الیقین و عین الیقین،
مرتبه اول و دوم یقین
در دین

• مقام یقین، معنا و مراتب آن

در مباحث گذشته گفته شد که یکی از مقامات اخلاقی، مقام یقین است، یعنی انسان باید به اوامر و نواهی خداوند، یقین پیدا کند و شک و تردیدی نداشته باشد.

یقین دارای مراتبی است:

مرتبه اول یقین، علم الیقین است، یعنی این که به کمک اخبار و احادیث و برهان، بفهمیم و یقین کنیم که آخرت و بهشت و جهنمی وجود دارد. در این مرتبه، علم حصولی برای انسان پیدا می شود. مرتبه بالاتر که عین الیقین نام دارد، این است که با عمل به واجبات و مستحبات، و ترک محرمات و مکروهات، به حقیقت دین دست یابیم. یعنی واقعیات و اسرار دین را به علم حضوری بفهمیم.

در هنگام مرگ و آخرت، تمام علوم تبدیل به علم حضوری می شوند، یعنی تمام کاشته های خود را نزد خودمان حاضر می یابیم، چنان که در قرآن کریم آمده است: لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ: «(در محشر به انسان خطاب می شود): از این صحنه و دادگاه بزرگ غافل بودی و ما سرانجام پرده را از چشم تو کنار

در آخرت،
تمام علوم،
علم حضوری می شوند.

درس های اخلاق
حضرت آیت الله
انصاری شیرازی

زدیم و امروز چشمت تیزبین است»^۱.

این که در آخرت پرده و حجاب کنار می رود و حقایقی را که در دنیا به علم حصولی و علم یقین می دانستیم، در آخرت به علم حضوری در می یابیم و می بینیم، چیز خوبی است، ولی اگر رسیدن به باطن و مغزاین معانی و علم حضوری به آن در دنیا برای انسان حاصل شود، لذت دیگری دارد و آیه کریمه ﴿وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾، بیانگر ارزش و اهمیت همین مسأله، یعنی مقام یقین

است و این که باید به گونه ای بندگی و عبادت کنیم که به مقام یقین، آن هم عین یقین و علم حضوری نائل شویم.

البته می توان آیه را این طور نیز تفسیر و بیان کرد که منظور از یقین همان مرگ است و معنای آیه چنین می شود: ﴿وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْمَوْتُ: «تکلیف و عبودیت خداوند متعال تا لحظه مرگ بر عهده انسان است».

اما این که بعضی آیه را طور دیگری تفسیر و تأویل می کنند و می گویند: «هنگامی که بر اثر عبادت و ریاضت نفس به یقین رسیدی، دیگر تکلیف ساقط می شود»، این انحراف و باعث سقوط است.

تکلیف هرگز از انسان زنده ساقط نمی شود، و تا آخرین لحظه زندگی دنیوی بر عهده انسان است. به عنوان مثال ما مکلفیم نماز بخوانیم، اگر می توانیم ایستاده، و الا نشسته و یا حتی خوابیده و ...، بنابراین تکلیف شرعی از انسان ساقط شدنی نیست، اگر قرار بود با رسیدن به مقام یقین، تکلیف از کسی ساقط شود، اولین نفر رسول گرامی اسلام ﷺ بودند، ولی می بینیم که رسول مکرم اسلام ﷺ که تجسم واقعی مقام یقین بودند، آن قدر عبادت می کردند که پاهای مبارکشان ورم می کرد.

تکالیف الهی
هرگز در دنیا
ساقط نمی شوند

آیات دیگری که بیانگر این حقیقت است که می‌توان در دنیا به عین‌الیقین و علم حضوری رسید، این آیات است: **لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ:** «هرگز چنان نیست (که شما خیال می‌کنید) اگر شما علم‌الیقین داشتید * به یقین شما جهنم را (در همین دنیا) می‌دیدید»^۱، این آیات می‌گوید که می‌توان با تعبّد و بندگی در همین دنیا به یقین رسید و جهنم و درد و رنج‌های آن را در همین جا دید.

۲۳۱

پس توجه داشته باشیم که در هر صورت با فرا رسیدن مرگ، به علم حضوری و یقین خواهیم رسید، بنابراین بهتر است که قبل از مُردن، با تهجّد و اعمال صالحه، پرده‌های غفلت را از مقابل چشم برداریم و بهشت و جهنم و اسرار دین را با علم حضوری دریابیم. می‌گویند: آیت‌الله العظمی سید احمد خوانساری رحمته‌الله در هنگام وفات و لحظاتی پیش از آن که جان به جان آفرین تسلیم کند، فرمود: «حضرت عزرائیل آمد و من او را دیدم، خیلی زیبا بود»^۲. آری! این حقیقت دارد و مردان حق و حقیقت، واقعیات را در همین دنیا و در حال حیات دنیوی می‌بینند و به علم حضوری و عین‌الیقین درک می‌کنند.

• دوری از هوا و هوس، راه رسیدن به یقین

اما برای آن که به این مقام و منزلت دست یابیم، باید از هوا و هوس دوری گزینیم تا مبادا گرفتار دنیا و امور دنیوی شویم و دست و پایمان را در غل و زنجیر مادیات اسیر کنیم که در حقیقت همین گناهان و اعمال انسان است که در نفس انسان به جهنم و عذاب تبدیل می‌شود. این مطلب را می‌توان از آیات قرآن فهمید، آنجا که خداوند متعال می‌فرماید:

إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ: «و به یقین جهنم، کافران را احاطه کرده است»^۱، در اینجا از لفظ «المحیطه» (احاطه کننده) می توان فهمید که جهنم هم اکنون نیز به کفار احاطه دارد؛ چون اسم فاعل هرگاه برای زمان حال به کار رود، معنای آن معنایی حقیقی است نه مجازی.

آری! مواد جهنم، همین تعلق و وابستگی به دنیا و مادیات است. یعنی دل بستگی و دنیا دوستی، جهنمی را در نفس پدید می آورد که محیط و دامنگیر انسان می شود، و الا آب، خاک، زمین و آسمان مخلوق خداوند و لشکر حق هستند و با انسان دشمن نبوده و برای انسان جهنم نمی سازند. این مطلب را می توان از دو آیه مبارکه: اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ: «خدا آفریننده همه چیز است»^۲، و آیه الَّتِي أَحْصَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ: «همان کسی که هر چیز را آفرید، نیکو آفرید»^۳، استفاده نمود. این آیات می گویند که همه مخلوقات خداوند نیکو هستند و ما باید از همین مخلوقات طبیعی و در دل آنها، بهشت نفسانی را بسازیم و با آن ساخته شویم. مرتبه سوم مقام یقین، حق الیقین است که مخصوص فرستادگان و اولیاء الهی می باشد و نیازی به توضیح آن در این مجال نیست.

ان شاء الله بزرگان به بیداری مردم اهمیت دهند و موانع رسیدن به مقام یقین را برطرف ساخته و آنها را به مقام یقین برسانند. همه بزرگان وظیفه دارند که مردم را از اهداف دنیاپرستان غربی که در این برهه از زمان آنها را با الفاظ دموکراسی، آزادی و... به بازی گرفته اند، آگاه سازند، همان گونه که حضرت امام خمینی رحمه الله، غربی ها را به خوبی شناختند و راه شناخت آنها و موانع تعالی مادی و معنوی بشر را گشودند.

خداوند ان شاء الله یقین را به تمام مسلمانان مرحمت فرماید!

حق الیقین،
مرتبه سوم یقین در دین

۱ - توبه / ۴۹.

۲ - رعد / ۱۶.

۳ - سجده / ۷.

درس سی و هشتم: مقام انس با خدا

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ

و هنگامی که بندگان من از تو درباره من سؤال کنند،

(بگو): من نزدیکم. (بقره/ ۱۸۶)

• مقام انس و بهترین مونس

یکی از مقامات اخلاقی، مقام انس با پروردگار عالم است.

انسان همواره به انیس و مونس نیاز دارد، اما سؤال این است که چه کسی را باید به عنوان مونس خود انتخاب کنیم؟ لسان وحی، انس با خداوند متعال را بهترین مأنوس و دوست انسان معرفی نموده است. امام حسن عسکری علیه السلام می فرماید: مَنْ أَنَسَ بِاللَّهِ اشْتَوْحَشَ مِنَ النَّاسِ: «هرکسی با خداوند مرتبط شد و انس گرفت، از مردم گریزان می شود و وحشت می کند»^۱.

مراد این است که اگر کسی در اثر عبادت و ایمان مخلصانه، رنگ الهی بگیرد و اهل تعقل و توخذ گردد، در کنار انسان هایی که اهل معصیت و نفاق هستند، احساس تنهایی و وحشت کرده، و از همراهی و همنشینی با آنها فرار کرده و باب دوستی و مراوده با آنها را می بندد؛ زیرا توخذ و تعقل، با کثرات و عصیان سازگاری ندارد.

آری! اگر کسی درست بیاندیشد و تعقل کند، در جهان آفرینش جز خدا را نمی بیند و به گوشه گیری و توخذ می افتد. او مشاهده می کند

خداوند بهترین انیس
و دوست انسان است



که خداوند از همه چیز و همه کس به او نزدیک‌تر است، بنابراین تنها با او انس می‌گیرد. خداوند در قرآن می‌فرماید: **وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ: «وقتی مردم درباره من از تو سؤال می‌کنند، بگو: من به آنها نزدیک هستم»^۱.**

دوست نزدیک‌تر از من به من است

وین عجب‌تر که من از وی دورم^۲

او آن چنان به انسان نزدیک است که از خود انسان نیز به انسان نزدیک‌تر است و میان انسان و قلب او قرار دارد. در قرآن کریم آمده است: **أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ: «خداوند بین انسان و دل او حایل می‌شود»^۳.**

خداوند متعال نسبت به تمام موجودات نظام هستی معیت قیومیّه^۴ دارد. و این بدان معناست که اگر معیت قیومیه او نبود، موجودات عالم، نه وجود پیدا می‌کردند و نه می‌توانستند به وجودشان ادامه دهند. بنابراین انیس و دوستی بهتر از خداوند متعال نیست.

البته لازم به ذکر است که انسان، موجودی اجتماعی است و نباید خود را از خلاق جدا دانسته و کوه‌نشینی و غارنشینی و تنهایی را

۱ - بقره / ۱۸۶.

۲ - کلیات سعدی شیرازی، گلستان، باب دوم در اخلاق درویشان، حکایت ۱۱، صفحه ۹۹.

۳ - انفال / ۲۴.

۴ - معیت قیومیه از لحاظ لغوی به معنای همراهی هستی بخشانه است و به این معناست که موجودات همگی قائم به خداوند بوده و در وجود خود، به او وابسته هستند و هیچ چیزی بدون عنایت او، از خود، هستی ندارد (المعجم الفلسفی، جلد ۲، صفحات ۲۱۷، ۲۱۹، ۴۰۰ و ۴۰۱. مجله علمی پژوهشی مقالات و بررسی‌ها ویژه فلسفه و کلام اسلامی، دفتر ۷۰، زمستان ۱۳۸۰، مقاله تبیین حکمی و عرفانی مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ، صفحات ۲۰۹ و ۲۱۰ برداشت از سایت پایگاه مجلات تخصصی نور). چهل حدیث امام خمینی علیه السلام، صفحه ۵۹۸.

برگزینند؛ زیرا در اسلام آمده است: لَا رُهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ: «در اسلام، رهبانیت و انزوا وجود ندارد»^۱، بنابراین رهبانیت و انزوی دائم و مطلق در اسلام مذمت شده است. آنچه در اسلام پسندیده و ممدوح است، این است که انسان اوقاتی از شبانه روز را با خودش خلوت کند و به تفکر بنشیند.

حضرت موسی عليه السلام پس از شنیدن کلام الهی، هنگامی که از کوه طور باز می‌گشت، کلام هرانسان غیر مؤمنی را که می‌شنید، وحشت

۲۳۵

می‌کرد؛ زیرا مدتی بود که هم‌کلام و همنشین خدا شده و با او انس گرفته بود.^۲ این مطلب در قرآن کریم هم آمده است، آنجا که می‌فرماید: كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا: «خداوند با موسی سخن گفت».^۳

ما نیز باید سعی کنیم حداقل با افراد بدکار و گناهکار معاشرت نکنیم و اگر در مجلسی هستیم، مبتلا به غیبت و تهمت و استهزاء نشویم!

• روزی که همه چیز شهادت می‌دهد

اعضاء و جوارح انسان باید در اختیار او باشد و با آن اعمال صالح انجام دهد و گرنه برای انسان بدبختی فراوانی به بار می‌آورد. روزی می‌رسد که همین زبان، دست، پا و... علیه انسان شهادت

۱ - مستدرک الوسائل، جلد ۱۴، صفحه ۱۵۵، باب ۲، حدیث ۱۶۳۵۶. بحار الانوار، جلد ۶۵، صفحه ۳۱۹، باب ۲۶، ذیل حدیث ۱.

۲ - تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، صفحه ۱۹۹، باب الانس بالله و التقرب الیه، احادیث ۳۹۴۹، ۳۹۵۰ و ۳۹۵۱. بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۱۱۰، باب ۴۹، العزلة عن شرار الخلق و الانس بالله، حدیث ۱۱ و جلد ۷۵، صفحات ۳۷۷ و ۳۷۹، باب ۲۹، احادیث ۳ و ۴.

۳ - نساء / ۱۶۴.

داده و اعمال زشت او را بازگو می کنند و باعث محکومیت و مجازات انسان می شوند. **يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ:** «در روزی که زبان ها و دست ها و پاهایشان بر ضد آنان بر اعمالی که مرتکب می شوند گواهی می دهد»^۱، در آن لحظه انسان ها به پوست های تنشان می گویند: **لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ:** «چرا بر ضد ما گواهی دادید؟! آنها جواب می دهند: همان خدایی که هر موجودی را به نطق در آورده ما را گویا ساخته است»^۲.



بنابراین اعضای بدن باید تحت کنترل بوده و آنها را از طغیان باز داشت، به خصوص زبان که سرچشمه بسیاری از گناهان و بدبختی هاست.

نشد خاموش کبک کوهساری

از آن شد طعمه باز شکاری^۳

• رضای خداوند، معیار اصلی اعمال

بنابراین انسان باید از اعضاء و جوارح خود در راه عبادت و اطاعت خدا استفاده نماید و به این نکته توجه داشته باشد که هر کار را فقط برای رضای خدا انجام دهد.

در روایت آمده است: **إِذَا لَمْ يَخْضِرِ الْمَسْجِدَ أَحَدٌ فَلِلْمُؤْمِنِ وَخَدَهُ جَمَاعَةٌ:** «اگر امام جماعت یا شخص مؤمنی وارد مسجد شد ولی مأمومی نیامد، خودش نماز بخواند، زیرا مؤمن خودش جماعتی است»، و

۱- نور/ ۲۴.

۲- فصلت/ ۲۱.

۳- دیوان کامل وحشی بافقی، فرهاد و شیرین، صفحه ۵۱۰، گفتار در نکوبی خموشی و عشق.

علت آن که مؤمن خود، جماعت است، چنین بیان شده است: لَأَنَّهُ مَتَى أَذَّنَ وَأَقَامَ صَلَّى خَلْفَهُ صَفَّانِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَمَتَى أَقَامَ وَلَمْ يُؤَذِّنْ صَلَّى خَلْفَهُ صَفٌّ وَاحِدٌ: «چرا که مؤمن هرگاه برای نماز، هم اذان و هم اقامه بگوید، دو صف از ملائکه پشت سر او قرار گرفته و به او اقتدا می‌کنند، و اگر فقط اقامه بگوید يك صف به او اقتدا می‌کنند»^۱.

برای ما طلبه‌ها لازم است که مؤدب به آداب دینی باشیم و در نماز جماعت به کمیت و تعداد آن توجه نکنیم و تنها خداوند را در نظر

۲۳۷

بگیریم. نقل شده است: يك سال مرحوم حاج

شیخ عباس قمی، صاحب مفاتیح‌الجنان، در مسجد گوهرشاد شروع به اقامه نماز جماعت کرد.

بعد از چند روز متوجه شد که جمعیت کثیری به او اقتدا می‌کنند و صف‌های باشکوهی تشکیل می‌شود، و از این ریاست و امامت نماز، لذتی در دلش خطور کرد. همین امر باعث شد که از ادامه آن نماز جماعت دست کشیده و به مسجد نیاید. وقتی علت را از او پرسیدند، گفت: حالتی را در خودم مشاهده کردم که الهی نبود.

آری! انسان باید برای خداوند زندگی کند؛ زیرا سرانجام باید انیس خداوند شویم و به سوی او باز گردیم.

هزاران دراز خلق بر خود ببندی

گرت باز باشد در آسمانی^۲

کسی که همه جا، در دنیا، آخرت، قبر و زندگی

همراه انسان است، خداوند متعال است، وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ: «وهر جا باشید، او (خداوند) با شماست»^۱.

به همین دلیل، یکی از اسمای حسناى خداوند «الریب» است، یعنی کسی که همیشه با مخلوق است و مراقب او می باشد. بنابراین ما هم باید همواره مراقب بوده و او را حاضر ببینیم تا به مقام انس با پروردگار نائل شویم که حلاوت و شیرینی این مقام، چشیدنی است. خداوند! انس با خودت را در ذائقه جانمان، به ما بچشان!



درس سی و نهم: تبلیغ (۱)

كُونُوا دُعَاةً إِلَى أَنْفُسِكُمْ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ

مردم را با غیر از زبان خود دعوت کنید.^۱

• تبلیغ، راه‌ها و انواع آن

مسلمانان در ماه‌های محرم، صفر و رمضان منتظر تبلیغات و صحبت‌های شریف طلاب بزرگوار هستند و محراب و منبرها در انتظار علماء و فضلاست و از آنجایی که این ماه‌ها، ماه‌های تبلیغ است، مناسب است که مطلبی راجع به تبلیغ گفته شود.

تبلیغ دو گونه است: ۱. تبلیغ فعلی و عملی. ۲. تبلیغ قولی و لسانی (گفتاری و زبانی). هر دو نوع از تبلیغ مؤثر هستند، ولی هر کدام ویژگی‌های خاص خود را دارد.

خاصیت تبلیغ قولی این است که تأثیر آن سریع است، ولی ممکن است دوام نداشته باشد، اما در طرف مقابل، تبلیغ عملی با آن که برای تأثیر گذاشتن کمی به زمان نیاز دارد، ولی تأثیرش دوام بیشتری دارد. بنابراین لازم است طلبه‌ها در تبلیغ از هر دو نوع آن استفاده نمایند، بدین معنا که نه قولشان مخالف عملشان باشد و نه عملشان مخالف قولشان؛ چرا که اگر تبلیغ هم لسانی باشد و هم عملی، هم زود تأثیر

انواع تبلیغ
و ویژگی‌های هر یک

می‌گذارد و هم با دوام خواهد بود، اما اگر قول و عمل با هم مخالف باشد، تأثیر سوء می‌گذارد.

امام صادق علیه السلام در روایتی می‌فرماید: **كُونُوا دُعَاءَ إِلَى أَنْفُسِكُمْ بِغَيْرِ الْإِسْتِغْنَاءِ**: «مردم را با غیر از زبان خود دعوت کنید»، بدیهی است که منظور روایت این نیست که تنها با عمل، مردم را به اسلام و اخلاق دعوت کنید، و لازم نیست در گفتار، آنها را دعوت کنید و یا حتی می‌توانید مخالف آن را به زبان بیاورید؛ بلکه روایت می‌خواهد

بگوید که تبلیغ عملی از تبلیغ گفتاری مهم‌تر و اثرش بیشتر و بادوام‌تر است. بنابراین مفهوم این روایت این است که طلبه‌ها به طریق اولی باید تبلیغ گفتاری هم داشته باشند، نه آن که آن را کنار بگذارند.

• صفات همنشین خوب و یک روحانی مبلغ

طلبه‌ها به هنگام تبلیغ و در غیر آن باید همان گونه باشند که حضرت عیسی علیه السلام فرمود، تا مردم با معاشرت با آنها هدایت گردند. شاگردان حضرت عیسی علیه السلام از آن حضرت سؤال کردند: با چه کسانی معاشرت داشته باشیم؟ حضرت عیسی علیه السلام در جواب فرمودند: با سه دسته معاشرت نمایید: **مَنْ يَذْكُرْكُمْ اللَّهُ رُؤَيْتُهُ وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقُهُ وَيُرْعَبْكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ**: «کسی که دیدنش شما را به یاد خدا بیاندازد، گفتارش بر علم شما بیافزاید، و کردارش شما را به آخرت تشویق نماید»^۱. طلاب محترم که بحمد الله منزّه هستند و در مسیر کمال قرار دارند، باید دقت نمایند تا این معانی و صفات حسنه در آنها پیرنگ‌تر باشد؛ چون مردم با طلاب ارتباط و مجالست دارند و لذا باید صفات یک همنشین مفید

۱- کافی، جلد ۱، صفحه ۳۹، باب مجالسة العلماء، حدیث ۳. بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۲۰۳، باب ۴، حدیث ۱۸.



را در خودشان داشته باشند. بنابراین طبق روایت بالا یک روحانی باید سه خصوصیت و ویژگی داشته باشد:

اول: روحانی باید طوری باشد که دیدنش انسان را به یاد خدا بیندازد، البته نه به این معنا که اهل تظاهریا ذلت نفس باشد و بخواهد با این کارها جلوه‌گری کند؛ چرا که میان تواضع و ذلت نفس^۱ تفاوت است، و مؤمن نباید هیچ‌گاه ذلت نفس داشته باشد، بلکه باید به گونه‌ای رفتار کند که دیدن و رفت و آمد مردم با او برایشان موعظه

و پند و اندرز باشد.

اگر مردم بینند که لباس و زندگی یک روحانی تجملاتی نیست، این تبلیغ عملی و بهترین نوع تبلیغ محسوب می‌شود و تأثیرش بسیار زیاد است. به عنوان نمونه اگر کسی مرحوم آیت الله العظمی بروجردی رحمه الله یا امام خمینی رحمه الله را می‌دید، به یاد خدا می‌افتاد و تأثیر عمیقی در هدایت او داشت.

دوم: روحانی به محض اینکه زبانش گویا شد، باید از زبان خویش استفاده نماید و کلمات و سخنان مفیدی را برای مردم بیان نماید تا مردم از آن استفاده کنند؛ خواه در مسائل اعتقادی، فقهی و اخلاقی باشد و خواه در مسائل فرهنگی و اجتماعی. مبدا اگر جای مهمی سخنرانی کردند، نام سید الشهداء رحمه الله را فراموش نمایند که روضه‌خوان

۱- تواضع و ذلت نفس ممکن است از جهت عمل خارجی با هم تفاوت نداشته باشد، ولی از جهت نیت کاملاً با هم متفاوتند. در تواضع، انسان با هدف این که نفس خود را مهار کند، برخلاف خواسته او، خود را فروتن نشان می‌دهد، در حالی که توانایی و دانش برانجام آن خواسته نفسانی را دارد، اما در ذلت نفس، انسان با هدفی دیگر، و بر اساس مصلحتی غیر از سرکوب نفس، چنین کاری را انجام می‌دهد، مثلاً اگر نفس عالمی به او بگوید: تو نباید خانه را جارو کنی، چون شخصیت تو بیش از این است، اگر برای مقابله با آن، شروع به جارو کردن نماید، تواضع نموده است، ولی اگر به این نیت جارو نماید که بگوید: «او چه تواضعی دارد!» این ذلت نفس است (مجموعه رسائل الامام الغزالی، صفحه ۱۴۷، فصل بی بیان حدّ التواضع و حقیقت و ... المعجم الفلسفی، جلد ۱، صفحه ۳۵۹، ذیل عنوان التواضع. مصباح الشریعه، صفحه ۷۲. ذیل عنوان تواضع، پایگاه اطلاع رسانی حوزه، بخش گنجینه معارف، ذیل عنوان حدّ و مرز تواضع).

ویژگی اول روحانی:
دیدنش باعث
یادآوری خدا باشد



۲۴۱



ویژگی دوم روحانی:
سخنانش آموزنده
و مفید باشد

درس‌های اخلاق
حضرت آیت الله
انصاری شیرازی



امام حسین علیه السلام بودن باید باعث افتخار باشد.

سوم: اهل علم باید طوری رفتار کنند که مردم به عالم آخرت رغبت بیشتری پیدا کنند، چند نمونه از این رفتار از این قرار است:

روحانیت باید در شادی، غم، گرسنگی و سیری با مردم شریک باشد. حتی باید از غذای مباح و حلال هم به اندازه استفاده کند؛ چرا که مردم توقع ندارند یک روحانی حتی غذای مباح و حلال را هم بیش از اندازه بخورد، یا این که غذایی بهتر از غذای معمول آنها بخورد.

طلبه باید دستش برای اتفاق به مردم باز باشد تا مبدا کسی در اجتماع، از روحانیت آزاده خاطر بشود.

امروزه مردم توقع ندارند که طلبه با پای خود به مجالسی برود که رضای خدا در آن نیست. نامه‌ای که حضرت علی علیه السلام به عثمان بن حنیف نوشت را باید همیشه در نظر داشت! ^۱ تنها به مهمانی اغنیاء و ثروتمندان رفتن و با آنها ارتباط داشتن از خصوصیات یک روحانی نیست، بلکه یک روحانی علاوه بر آن که با اقتشار مختلف مردم ارتباط دارد، باید همیشه به طور ویژه با فقراء و محرومین در ارتباط دائم باشد؛ چرا که همیشه مستضعفان و محرومین و پابرهنگان بوده‌اند که پیرو انبیاء و اولیاء خدا شده‌اند، و انقلاب اسلامی را نیز همین محرومین به وجود آوردند.

مناعت طبع نیز باید از خصوصیات ممتاز طلاب و روحانیون باشد. برای مثال، زمانی که شاه در این مملکت حکومت می‌کرد، طلبه‌ها هیچ اعتنایی به او نداشتند، بنابراین نباید در طلب دنیا حریص بود،



بلکه باید به مقدار نیاز و حاجت اکتفا کرد. می‌گویند: یکی از حکماء در یک روز زمستانی، زیر نور آفتاب نشسته بود، اسکندر آمد و گفت: «از من چه خواهشی داری؟» حکیم فرمود: «خواهش من این است که کنار بروی و سایه نیافکنی؛ چرا که آفتاب به من نمی‌تابد»^۱.

به هر حال طلبه باید این سه صفت را داشته باشد تا مردم به دین علاقه‌مند شوند. سرمایه روحانیت و حوزه‌های علمیه، علم و تقوا است، نه مال و جاه و

مقام. اگر کسانی در جامعه شیعی مقامی دارند، در واقع به عنوان احساس مسئولیت انجام وظیفه است، نه ریاست و برتری بر مردم. مبدا اوضاع به گونه‌ای شود که مردم بگویند: فلان روحانی خودش را فراموش کرده است و به مردم امر و نهی می‌کند! همچنان که در قرآن کریم آمده است: أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ: «آیا مردم را به نیکی دعوت می‌کنید، اما خودتان را فراموش می‌نمایید»^۲.

بنابراین باید تبلیغ را از خودمان شروع کنیم و ابتدا به تهذیب خودمان بپردازیم و پس از آن به دیگران سرایت دهیم. اگر یک روحانی، عالم و باتقوا شد، آن وقت اجتماع به او گرایش پیدا می‌کند.

امیدواریم که لذات دنیا چشم و گوش ما را کور و کر نکند! مبدا فریب افراد غربی را بخوریم و خودمان را در برابر فرهنگ غرب کوچک فرض کنیم! باید طوری باشیم که غرب به سوی ما بیاید و غربی‌ها، شرق‌زدگی پیدا کنند. علامه طباطبایی رحمته‌الله می‌فرمودند: «هانری کربن می‌گفت: من مرض شرق‌زدگی پیدا کرده‌ام».

هنگامی که به محیط اجتماع و تبلیغ می‌روید، در مقابل تعلیمات

علم و تقوا
و اعتماد به نفس،
سرمایه روحانیت

۲۴۳



و مکاتب غربی، کالجبل الراسخ «همانند کوهی استوار» بایستید
و تعلیمات اسلامی را تبلیغ بفرمایید. کلمه «روحانی» از صد واژه
پرفسور، دکتر و... بالاتر است؛ زیرا آنان محدوده کارشان همین دنیا
و بدن است، گرچه بدن هم جزء حقیقت انسان است؛ اما ابدیت
مربوط به جسم نیست.

خداوند متعال کشور شیعه، رهبری شیعه، مراجع شیعه و همه
شیعیان را در پناه عنایات خودش از گزند روزگار محفوظ بدارد!



درس چهلّم: تبلیغ (۲)

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ * وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ * وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ

ای جامه خواب به خود پیچیده (و در بستر خواب آرمیده)! *

برخیز و انداز کن (و جهانیان را بیم ده)! *

و پروردگارت را بزرگ بشمار! * و لباس را پاکیزه دار! (مدثر/ ۴۰)



• تبلیغ و لوازم آن

پیامبر اکرم ﷺ، ائمه و علمای امت وظیفه دارند در میان توده‌های مردم تبلیغ کنند و آنها را به راهی که مورد رضایت خداوند است ارشاد و راهنمایی نمایند، به همین دلیل پیامبر اکرم ﷺ از طرف خداوند متعال مأموریت یافت تا قیام کند و طبق آیه شریفه ۲۲ سوره توبه^۱ مردم را از عقاب الهی بیم دهد. البته این نوع انذار و تبشیر، فقط در شأن انبیاست. خداوند متعال در ابتدای سوره مدثر به پیامبر اکرم ﷺ دو سفارش می‌کند و از آنجا که این دو سفارش لازمه تبلیغ است، بر هر مبلغی لازم است تا آن را در زندگی خود به کار بندد: اول: «وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ» پروردگارت را بزرگ بشمار! و دیگری: «وَتِيَابَكَ فَطَهِّرْ» و لباس را پاکیزه دار!.

خداوند در ابتدای این سوره می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ» (ای پیامبر) که جامه خواب به خود پیچیده‌ای! * قیام کن و (این بشر

۱ - وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ: «و شایسته نیست مؤمنان همگی (به سوی میدان جهاد) کوچ کنند؛ چرا از هر گروهی از آنان، طایفه‌ای کوچ نمی‌کند (تا طایفه‌ای در مدینه بماند)، که در دین (و معارف و احکام اسلام) آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آنها را بیم دهند؟! شاید (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند، و خودداری کنند».



لجام گسیخته و خودسر که هر ساعت آشوبی برپا می کند را «بترسان!» اما قبل از آن باید چند نکته را رعایت کنی:

اول این که **وَرَيْكَ فَكَبِّرْ**: «برای پروردگارت شأن و منزلتی عظیم قائل باش!». عظمت و جلال او را در نظرت مجسم کن و او را در زمره مخلوقات محسوب نکن! او باید خداوند را چنان بداند که حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید: **الَّذِي لَيْسَ لِيَصِفَتِهِ حَدُّ مُحَمَّدٍ**: «پروردگاری که برای صفات او حد و مرزی وجود ندارد»، یعنی

لَيْسَ لِدَاتِهِ حَدٌّ مُحَمَّدٌ: «برای ذات خداوند هیچ حد و مرزی وجود ندارد»؛^۱ زیرا همه صفات حق متعال عین ذات اوست.

نکته دیگر این که: **وَيُثَابِكَ فَطَهِّرْ** «و لباست را پاکیزه دار!»، البته اگر چه این معنای ظاهری آیه شریفه است - و خداوند همین معنای ظاهری را نیز اراده کرده است - ولی این معنا تنها یکی از معانی نهفته در آیه است؛ چرا که در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: **إِنَّ لِلْقُرْآنِ بَطْنًا وَ لِبَطْنِ بَطْنٌ وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ لِلظَّهْرِ ظَهْرٌ...** «قرآن باطنی دارد و آن باطن نیز باطنی دارد و همچنین قرآن ظاهری دارد و آن ظاهر نیز ظاهری دارد».^۲

۱ - نهج البلاغه، بخش خطبه ها، خطبه ۱. بحار الانوار، جلد ۴، صفحه ۲۴۷، باب ۴، حدیث ۵.
۲ - بحار الانوار، جلد ۸۹، صفحه ۹۱، باب ۸، حدیث ۳۷.

در مورد این که دقیقاً مقصود از ظَهر (ظاهر) و بطن (باطن) چیست، اقوال مختلفی ذکر شده است که مختصراً به آن اشاره می شود: ۱. ظَهر، لفظ قرآن و بطن، تأویل آن است. ۲. ظَهر، احادیث و اخبار قرآن و بطن، پندها و بیبها و یادآوری های آن است. ۳. ظَهر، لفظ و بطن، معنای آن است. ۴. ظَهر، آیاتی که معنا و تأویلش روشن است و بطن، آیاتی که تفسیرش مخفی است. ۵. قصص قرآن در ظاهر، اخبار و در باطن، عبرت هستند. ۶. ظَهر، تلاوت قرآن است و بطن، فهمیدن و آموختن از قرآن است (لسان العرب، جلد ۴، صفحه ۵۲۱، ذیل مدخل ظَهر).

مفسر کبیر علامه طباطبائی رحمۃ اللہ علیہ آیہ مذکور را چنین معنا می‌کند: «ای پیامبر! اعمالت را اصلاح کن!». این به خاطر آن است که عمل برای انسان همچون لباس برای بدن است و هر اعتقادی که انسان داشته باشد، در عمل آشکار می‌شود، بنابراین افعال انسان، لباسی است که از اعتقاد و عمق جان انسان حکایت می‌کند.
به قول شاعر که می‌گوید:

این نماز و روزه و حج و جهاد

هم گواهی دادن است از اعتقاد

این زکات و هدیه و ترک حسد

هم گواهی دادن است از سز خود^۱

پس آیہ «وَتِيَابِكَ فَطَهِّرْ» به این معنا است که افکار و اعمال و گفتارت را که حکایت از حقیقت توست، اصلاح نموده و از بدی‌ها و کژی‌ها پاک نما!
بعضی از مفسرین نیز گفته‌اند: «وَتِيَابِكَ فَطَهِّرْ» یعنی وَتِيَابِكَ فَقَصِّرْ: «لباس‌هایت را کوتاه کن!»، تا مبادا در کوچه و خیابان آلوده به نجاسات و آلودگی‌ها شود.^۲

البته معنای موجود در تفسیر المیزان (اصلاح اعمال) هیچ منافاتی با دو معنای مذکور (کوتاه نمودن لباس و پاک نمودن لباس) ندارد؛ زیرا این

۱- مثنوی معنوی مولوی، دفتر پنجم، صفحه ۷۳۶، بیان آن که نماز و روزه و همه چیزهای برونی، گواهی‌هاست بر نور اندرونی.

۲- المیزان فی تفسیر القرآن، جلد ۲۰، صفحه ۸۱، ذیل آیہ مورد بحث. برخی دیگر از تفسیرهای این آیہ که علاوه بر تفسیرهایی که در متن آمده، در تفسیر المیزان نیز ذکر شده است، چنین است: ۱. تطهیر پیراهن کنایه از تزکیه نفس و پاک کردن آن از گناه و معصیت است. ۲. مراد از آیہ، به قرینه آیہ ۱۸۷ سورہ بقره، پاک کردن همسران خود از کفر و معصیت است.



معانی در طول یکدیگر قرار دارند نه در عرض هم.

نکته قابل توجه دیگر این که: در قرآن موارد زیادی وجود دارد که معنای ظاهری کلمه یا جمله مراد خداوند نبوده است، مانند کلمه لباس که مترادف کلمه ثياب است و در دو آیه قرآن، معنی غیر ظاهری آنها مراد بوده است، این دو آیه عبارتند از: هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ: «آنها (زنان) لباس شما (مردان) هستند و شما (مردان) لباس آنها (زنان)»^۱، که خداوند در این آیه زن را لباس مرد و مرد را لباس زن دانسته است

و طبیعتاً نمی‌توان معنای ظاهری لباس را مراد دانست، و همچنین آیه: وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ: «اما جامه پرهیزگاری بهتر است»^۲، که در این آیه نیز خداوند لباس تقوا را بهترین لباس معرفی می‌فرماید. بدیهی است که منظور از لباس در هر دو آیه مذکور، لباس ظاهری نیست، بلکه استفاده از لباس در این آیات، استفاده از صنایع و آرایه‌های ادبی و به منظور تقریب معنا به ذهن مخاطب ذکر شده است، که البته در نهایت معنای واقعی آن را تنها خداوند می‌داند.

به هر حال روش قرآن چنین است که در بسیاری از موارد برای رساندن معنا، از صنایع و آرایه‌های ادبی استفاده می‌کند، همان طور که خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنُضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ: «اینها مثال‌هایی است که

آرایه‌های ادبی،
روش قرآن
در بیان مطالب

۱- بقره / ۱۸۷.

۲- اعراف / ۲۶.

ما برای مردم می‌زنیم و جواهرل دانش آن را درک نمی‌کنند»^۱. بنابراین
ایرادی ندارد که معنایی غیر از معنای ظاهری آیه را مراد دانست، همان
طور که در آیه «وَيَا بَنِي إِسْرَءِيلَ فَطَهِّرُوا» نیز جناب علامه طباطبائی رحمته الله یکی از
معانی باطنی آیه را بیان فرمودند.

• سرمایه‌های مبلّغ

تا اینجا دانسته شد که هر انداز و تبشیری نیاز به سرمایه اولیه دارد، به
همین دلیل وقتی که خداوند به موسی و هارون امر
فرمود: **اذهبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ**: «به سوی فرعون بروید
که او طغیان کرده است!»^۲، حضرت موسی علیه السلام
نیز برای انداز کسی همانند فرعون از خداوند
طلب سرمایه کرده و عرض می‌کند: **رَبِّ اشْرَحْ لِي
صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي *
يَفْقَهُوا قَوْلِي**: «پروردگارا! سینه‌ام را گشاده کن! * و
کارم را برآیم آسان گردان! * و گره از زبانم بگشای!
* تا سخن مرا بفهمند!»^۳. این درخواست‌ها بدان
خاطر بود که موسی می‌دانست بدون شرح صدر
نمی‌توان به جنگ کسی رفت که ندای «أَنَا رَبُّكُمْ
الْأَعْلَىٰ» «من پروردگار برتر شما هستم»^۴ سر می‌دهد.
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز قبل از شروع انداز و تبشیر، به مقام
شرح صدر نائل گردید تا سرمایه لازم برای تبلیغ را

شرح صدر،
آسانی کار و بیان شیوا،
سرمایه‌های مبلّغ

۲۴۹

اهمیت شرح صدر
در تهذیب و تبلیغ

درس‌های اخلاق
حضرت آیت‌الله
انصاری شیرازی

۱- عنکبوت / ۴۳.

۲- طه / ۴۳.

۳- طه / ۲۵، ۲۸.

۴- نازعات / ۲۴.

داشته باشد. خداوند می‌فرماید: **أَلَمْ فَشِّرْ لَكَ صَدْرَكَ**: «آیا ما سینه‌تورا گشاده‌نساختیم؟!»^۱.

شرح صدر، توسعه وجودی است که بدون آن مبارزه با شیطان درونی و بیرونی مشکل است. نفس انسان مانند ماری است که در زمستان و هوای سرد قرار دارد و چون خونسرد است، همچون موجود یخ‌زده نمی‌تواند حرکتی از خود داشته باشد، ولی اگر گرم شود و شرایط طغیان برایش حاصل شود، جانی دوباره می‌گیرد و حمله می‌کند.

نَفَسْتُ اِذْ رَهَاسْتُ اَوْ كِي مَرَدَهْ است از غم بی‌آلتی افسرده است^۲ انسان هنگامی که مرتکب گناهی می‌شود، مانند کوه آتشفشان، انفجاری در درونش به وجود می‌آید، و می‌تواند به فوران‌ها و گناه‌های بزرگ‌تر بعدی منجر شود.

• موانع پاکی

پس فهمیدیم که برای توفیق در تبلیغ و انذار، باید به آیه **«وَتُيَاَبَاكَ فَطَهِّرْ»** عمل کرده و با آب توبه و اشک چشم، افعال و گفتار خود را شسته و اصلاح نمود، تا به طهارت دست یافت. ولی این طهارت تنها هنگامی برای انسان حاصل می‌شود که به مواعظ رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه هدی (علیهم السلام) گوش دل فرا دهد؛ چرا که هر کس قصد عمل به **«وَتُيَاَبَاكَ فَطَهِّرْ»** و دستیابی به طهارت را دارد، باید دشمن و آلودگی‌ها را بشناسد و تنها کسانی می‌توانند رذایل و آلودگی‌ها و موانع را به ما معرفی کنند که معصوم بوده و از ناحیه خداوند به راه سعادت و پاکی اشراف کامل داشته باشند. همین معصومین طریق پاکی و طهارت را به ما آموخته و در احادیث خود آن را تبیین نموده‌اند. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید:

۱- شرح ۱/

۲- مثنوی معنوی مولوی، دفتر سوم، صفحه ۳۸۸، حکایت مارگیر که ازدهای فسرده را مرده پنداشت.

رسول اکرم ﷺ فرمودند: أَكْثَرُ مَا تَلِجُ بِهِ أُمَّتِي النَّارَ الْأَجْوَفَانِ الْبُطْنُ وَالْفَرْجُ: «بیشترین چیزی که سبب وارد شدن امت من به جهنم می شود، دو چیز است: اول شکم پرستی و دوم آلوده کردن عفت خود»^۱.

همچنین رسول خدا ﷺ در جای دیگری فرماید: «هر کس دو چیز را رعایت کند، بهشت را برایش تضمین می کنم که حضرت در ادامه، آن دو چیز را حفظ زبان و حفظ عفت معرفی می فرماید»^۲.



۲۵۱

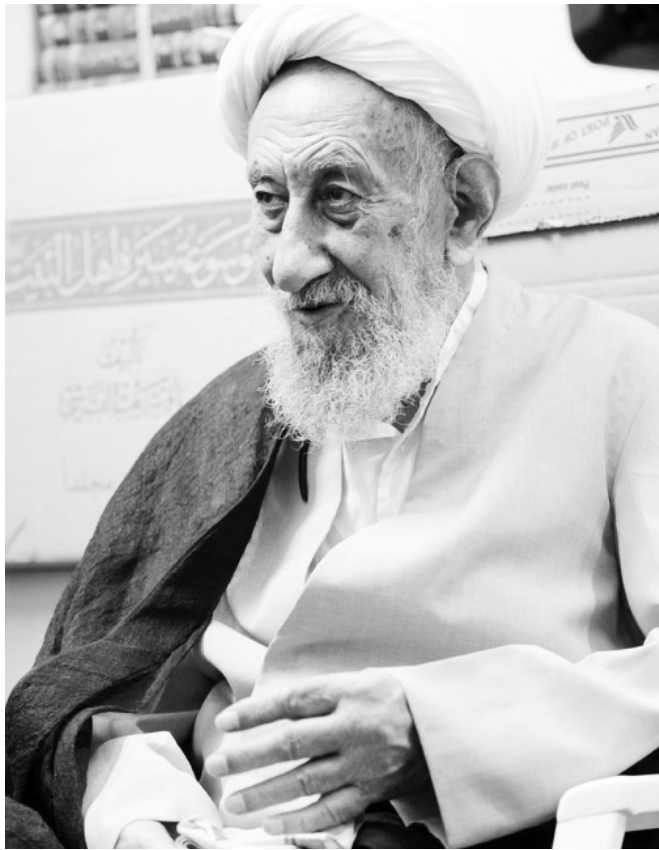


بنابراین مطابق گفته های معصومین علیهم السلام، هر کس زبان، شکم و غریزه جنسی اش را از حرام محفوظ بدارد، تمام شرها و بدی ها را از خود دور داشته و چنین فردی در حقیقت به آیه شریفه «وَيُثَابَكُ فَطَهَّرْ» عمل نموده و به پاکی و طهارت دست یافته است.

در زمان غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشريف خطاب آیه «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ* قُمْ فَأَنْذِرْ* وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ* وَيُثَابَكُ فَطَهِّرْ» متوجه علماء و طلاب محترم است که قصد دارند جامعه انسانی را از کیفر الهی بترسانند؛ زیرا العلماء وَرَبُّهُ الْأَنْبِيَاءُ: «دانشمندان و ارثان انبیاء هستند»^۳ و وظایف آنها را به عهد دارند، لذا عمل کردن به این دستورات الهی برای طلاب واجب است، تا بتوانند از عهده وظیفه تبلیغ و انذار برآیند.

خداوند ان شاء الله توفیق عمل به دستورات قرآنی را به ما عطا بفرماید!

۱- کافی، جلد ۲، صفحه ۷۹، باب الغفه، حدیث ۵. بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۲۶۹، باب ۷۷، حدیث ۵.
۲- وسائل الشیعه، جلد ۱۵، صفحه ۲۵۰، باب ۲۲، حدیث ۲۰۴۲۲. بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۳۷۶، باب ۵۹، ذیل حدیث ۲۰.
۳- کافی، جلد ۱، صفحه ۳۲، باب صفت العلم و...، حدیث ۲. بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۹۲، باب ۱۴، حدیث ۲۱.



فهرست منابع

۲۵۳

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله (وفات ۶۵۶ هـ). شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، محقق و مصحح: محمد ابوالفضل ابراهیم (ده جلدی). قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ هـ، اول.
۴. ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین (وفات بعد از ۹۰۱ هـ). عوالی الثالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیة، محقق و مصحح: مجتبی عراقی، (چهار جلدی). قم: دار السید الشهداء للنشر، ۱۴۰۵ هـ، اول.
۵. ابن بابویه، محمد بن علی (وفات ۳۸۱ هـ). التوحید، محقق و مصحح: هاشم حسینی. قم: جامعه مدرّسین، ۱۳۹۸ هـ، اول.
۶. ابن بابویه، محمد بن علی (وفات ۳۸۱ هـ). ثواب الاعمال و عقاب الاعمال. قم: دار الشریف الرضی للنشر، ۱۴۰۶ هـ، دوم.
۷. ابن بابویه، محمد بن علی (وفات ۳۸۱ هـ). الخصال، محقق و مصحح: علی اکبر غفاری (دو جلدی). قم: جامعه مدرّسین، ۱۳۶۲ هـ، اول.
۸. ابن بابویه، محمد بن علی (وفات ۳۸۱ هـ). علل الشرایع، (دو جلدی). قم: کتابفروشی داوری، ۱۳۸۵ هـ، اول.
۹. ابن بابویه، محمد بن علی (وفات ۳۸۱ هـ). من لایحضره الفقیه، محقق و مصحح: علی اکبر غفاری (چهار جلدی). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرّسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ هـ، دوم.
۱۰. ابن شعبه حرّانی، حسن بن علی (وفات قرن چهارم هـ). تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، محقق و مصحح: علی اکبر غفاری. قم: جامعه مدرّسین، ۱۴۰۴ هـ، دوم.
۱۱. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی (وفات ۵۸۸ هـ). مناقب آل ابیطالب علیهم السلام،

- (چهار جلدی). قم: علامه، ۱۳۷۹ ه‍.ق، اول.
۱۲. ابن طاووس، علی بن موسی (وفات ۶۶۴ ه‍.ق). الاقبال بالأعمال الحسنة فيما يعمل مرة في السنة معروف به اقبال الاعمال (دو جلدی). تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۴۰۹ ه‍.ق، دوم.
۱۳. ابن طاووس، علی بن موسی (وفات ۶۶۴ ه‍.ق). اللهوف على قتلى الطفوف. تهران: ناشر جهان، ۱۳۴۸ ه‍.ش، اول.
۱۴. ابن عربی، محی الدین. الفتوحات المکیة، (چهار جلدی). بیروت: دار صادر.
۱۵. ابن منظور، محمد بن مکرم (وفات ۷۱۱ ه‍.ق). لسان العرب، محقق و مصحح: جمال الدین میردامادی، (پانزده جلدی). بیروت: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، دار صادر، ۱۴۱۴ ه‍.ق، سوم.
۱۶. اربلی، علی بن عیسی (وفات ۶۹۲ ه‍.ق). کشف الغمة فی معرفة الائمة، محقق و مصحح: هاشم رسولی محلاتی، (دو جلدی). تبریز: ناشر بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ه‍.ق، اول.
۱۷. استادی، رضا (معاصر). شرح احوال حضرت آیه الله اراکی. استان مرکزی: انجمن علمی، فرهنگی و هنری استان مرکزی، اسفند ۱۳۵۷ ه‍.ش.
۱۸. اعتصامی، پروین. دیوان پروین اعتصامی. نشر کومه، ۱۳۸۹ ه‍.ش، اول.
۱۹. انصاری، خواجه عبدالله. منازل السائرینالی الحق المبین، تصحیح: محمد خواجهی. تهران: دارالعلم، ۱۴۱۷ ه‍.ق.
۲۰. بابا طاهر همدانی (عریان). سروده های بابا طاهر همدانی، پیراسته: م. اورنگ (نوشته شده در دفتر کتابخانه ملی به شماره ۶۸۸ - ۵۰/۶/۲۸). چاپ پرچم، شهریور ۱۳۵۰ ه‍.ش.
۲۱. باقری بیدهندی، ناصر. گنج حکمت یا احادیث منظوم. قم: نشر روح، ۱۳۶۳ ه‍.ش.
۲۲. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان (وفات ۱۱۰۷ ه‍.ق). البرهان فی تفسیر القرآن، محقق و مصحح: قسم الدراسات الاسلامیة مؤسسة البعثة، (پنج جلدی). قم: مؤسسه بعث، ۱۳۷۴ ه‍.ش، اول.
۲۳. برقی، احمد بن محمد بن خالد (وفات ۲۷۴ یا ۲۸۰ ه‍.ق). المحاسن، محقق و مصحح: جلال الدین محدث، (دو جلدی). قم: دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۷۱ ه‍.ش، دوم.
۲۴. [شیخ] بهائی. کلیات اشعار و آثار فارسی همراه با کشکول شیخ بهائی، به کوشش: کاظم عابدینی مطلق. قم: نشر توسعه، ۱۳۹۲ ه‍.ش.
۲۵. پاینده، ابوالقاسم (وفات ۱۳۶۳ ه‍.ش). نهج الفصاحه (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول ع). تهران: دنیای دانش، ۱۳۸۲ ه‍.ش، چهارم.
۲۶. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد (وفات ۵۵۰ ه‍.ق). تصنیف غرر الحکم و

- دردالکلم، محقق و مصحح: مصطفی درایتی. قم: دفتر تبلیغات، ۱۳۶۶ ه‍.ش، اول.
۲۷. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد (وفات ۵۵۰ ه‍.ق). غرر الحکم و درر الکلم، محقق و مصحح: سید مهدی رجایی. قم: دار الکتب الاسلامی، ۱۴۱۰ ه‍.ق، دوم.
۲۸. الثعلبی النیشابوری، ابواسحاق احمد بن محمد (وفات ۴۲۷ ه‍.ق). الكشف و البیان فی تفسیر القرآن معروف به تفسیر کبیر یا تفسیر ثعلبی، تحقیق: امام ابو محمد بن عاشور، مراجعه و تدقیق: استاد نظیر ساعدی (ده جلدی). بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ ه‍.ق، اول.
۲۹. جبر، فرید؛ دغیم، سمیح؛ العجم، رفیق؛ جهامی، جبرار (معاصر). موسوعة مصطلحات علم المنطق عند العرب، بیروت: مکتبة لبنان ناشرون، ۱۹۹۶ م، اول.
۳۰. الجرجانی، السید الشریف علی بن محمد (وفات ۸۱۶ ه‍.ق). کتاب التعریفات. تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۰ ه‍.ش، چهارم.
۳۱. الجزیری، سید عبدالله بن نعمت الله (وفات ۱۳۸۰ ه‍.ق). التحفة السنیة فی شرح النخبة المحسنیة. مشهد، کتابخانه آستان قدس رضوی، نسخه خطی، سال تحریر: ۱۱۷۰ ه‍.ق، (به خط عبدالله نور الدین بن نعمت الله).
۳۲. حافظ، خواجه شمس الدین محمد. دیوان حافظ خواجه شمس الدین محمد، تصحیح: دکتر نائل خانلری (دو جلدی). تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۲ ه‍.ش، دوم.
۳۳. حَزْ عاملی، محمد بن حسن (وفات ۱۱۰۴ ه‍.ق). تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، (سی جلدی)، تحقیق و تصحیح: مؤسسة آل البيت. قم: مؤسسة آل البيت، ۱۴۰۹ ه‍.ق، اول.
۳۴. خراسانی، حاج محمد هاشم بن محمد علی. منتخب التواریخ. انتشارات علمیه اسلامیة، بی تا.
۳۵. [حضرت امام خمینی رحمته الله، روح الله الموسوی (وفات ۱۳۶۸ ه‍.ش). آداب الصلاة (آداب نماز). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۸ ه‍.ش، شانزدهم.
۳۶. [حضرت امام خمینی رحمته الله، روح الله الموسوی (وفات ۱۳۶۸ ه‍.ش). تفسیر سوره حمد. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۸ ه‍.ش، یازدهم.
۳۷. [حضرت امام خمینی رحمته الله، روح الله الموسوی (وفات ۱۳۶۸ ه‍.ش). چهل حدیث (اربعین حدیث). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۸ ه‍.ش، چهارم.
۳۸. [حضرت امام خمینی رحمته الله، روح الله الموسوی (وفات ۱۳۶۸ ه‍.ش). شرح حدیث جنود عقل و جهل. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۷ ه‍.ش، دوازدهم.
۳۹. [حضرت امام خمینی رحمته الله، روح الله الموسوی (وفات ۱۳۶۸ ه‍.ش). شرح دعاء السحر. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۶ ه‍.ش، چهارم.
۴۰. [حضرت امام خمینی رحمته الله، روح الله الموسوی (وفات ۱۳۶۸ ه‍.ش). صحیفه امام، (بیست و یک جلدی). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، بی تا.

۴۱. خواجهی کرمانی. دیوان غزلیات خواجهی کرمانی، گردآورنده: حمید مظهری (معاصر). کرمان: خدمات فرهنگی کرمان، مرکز کرمان شناسی، ۱۳۷۸ ه.ش.
۴۲. دغیم، سمیح (معاصر)، موسوعة مصطلحات الامام فخرالدین الرازی، (یک جلدی). بیروت: مکتبة اللبنا ناشرون، ۲۰۰۱ م، اول.
۴۳. دهخدا، علی اکبر. لغتنامه دهخدا، زیر نظر محمد معین. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۲ ه.ش.
۴۴. دیلمی، حسن بن محمد (وفات ۸۴۱ ه.ق). ارشاد القلوب الی الصواب (دو جلدی). قم: الشریف الرضی، ۱۴۱۲ ه.ق، اول.
۴۵. [مرحوم آیه الله] ذهنی تهرانی، سید محمد جواد. مقتل الحسین (علیه السلام) از مدینه تا مدینه. انتشارات پیام حق، چاپخانه طلوع آزادی، ۱۳۸۶ ه.ش.
۴۶. رازی طبرستانی، محمد بن عمر فخرالدین (وفات ۶۰۶ ه.ق). مفاتیح الغیب یا التفسیر الکبیر معروف به تفسیر رازی (سی و دو جلدی). بی نا، بی تا، سوم. (برنامه کتابخانه اهل بیت:).
۴۷. [امام] الرضا، علی بن موسی (علیه السلام) (شهادت ۲۰۳ ه.ق). الفقه المنسوب للامام الرضا، ۷، محقق و مصحح: مؤسسه آل البيت:.. مشهد: مؤسسه آل البيت (علیه السلام)، ۱۴۰۶ ه.ق، اول.
۴۸. روانبخش، سید کاظم (معاصر). زندگانی و شخصیت خواجه نصیرالدین طوسی، با مقدمه دکتر بیانی (رئیس دانشگاه تبریز). اردیبهشت ۱۳۲۹ ه.ش.
۴۹. ری شهری، محمد. میزان الحکمة. قم: دار الحديث، ۱۴۱۶ ه.ق، اول.
۵۰. سبزواری، حاج ملا هادی (وفات ۱۲۸۸ ه.ق). دیوان حاج ملا هادی سبزواری، با مقدمه و تصحیح: سید محمد رضا دایی جواد. اصفهان: کتابفروشی ثقفی اصفهان، چاپ ربانی، بی تا.
۵۱. سبزواری، حاج ملا هادی (وفات ۱۲۸۸ ه.ق). شرح المنظومة، تصحیح و تعلیق: آیه الله حسن زاده آملی؛ تحقیق و تقدیم: مسعود طالبی، (پنج جلدی). تهران: نشر ناب، ۱۳۶۹ ه.ش، اول.
۵۲. سجادی، سید جعفر (معاصر). فرهنگ معارف اسلامی، (سه جلدی). تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ ه.ش، سوم.
۵۳. سجادی، سید جعفر (معاصر). فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا، (یک جلدی). تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹ ه.ش، اول.
۵۴. سعدی شیرازی، مشرف الدین مصلح بن عبدالله (وفات ۶۹۱ ه.ق). کلیات سعدی، (بر اساس نسخه محمد علی فروغی). تهران: انتشارات فراوی، چاپ دهکده، ۱۳۸۲ ه.ش، اول.
۵۵. سیوطی، جلال الدین. الدر المنثور فی تفسیر المأثور. قم: کتابخانه آیه الله مرعشی



- نجفی، ۱۴۰۴ ه.ق.
۵۶. شبستری، شیخ محمود. گلشن راز، با مقدمه و تصحیح: دکتر کاظم دزفولیان. تهران: طلائیه، ۱۳۸۲ ه.ش.
۵۷. شریف رازی، شیخ محمد. گنجینه دانشمندان. تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۵۲ ه.ش.
۵۸. شعیری، محمد بن محمد (وفات قرن ششم). جامع الاخبار. نجف: مطبعة حیدریه، بی تا، اول.
۵۹. [منسوب به امام] صادق، جعفر بن محمد (شهادت ۱۴۸ ه.ق). مصباح الشریعة. بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۰ ه.ق، اول.
۶۰. صلیبا، جمیل (معاصر). فرهنگ فلسفی، ترجمه: صانعی دره‌بیدی، منوچهر (یک جلدی). تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۶۶ ه.ش، اول.
۶۱. صلیبا، جمیل. المعجم الفلسفی (دو جلدی). بیروت: الشركة العالمیه للکتاب، ۱۴۱۴ ه.ق.
۶۲. [علامه] طباطبائی، سید محمد حسین. المیزان فی تفسیر القرآن. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ه.ق، پنجم.
۶۳. طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم (وفات ۱۳۳۷ ه.ق). العروة الوثقی فی ماتعم به البیول، (دو جلدی). بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۹ ه.ق، دوم.
۶۴. طبرسی، فضل بن حسن (وفات قرن ششم). مجمع البیان فی تفسیر القرآن، با مقدمه محمد جواد بلاغی (ده جلدی). تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ه.ش، سوم.
۶۵. طریحی، فخر الدین بن محمد (وفات ۱۰۸۵ ه.ق). مجمع البحرین، محقق و مصحح: احمد حسینی اشکوری (شش جلدی). تهران: مرتضوی، ۱۳۷۵ ه.ش، سوم.
۶۶. طوسی، خواجه نصیر الدین (وفات ۶۷۲ ه.ق). شرح الاشارات و التنبیها مع المحاکمات (سه جلدی). قم: نشر البلاغه، ۱۳۷۵ ه.ش، اول.
۶۷. طوسی، محمد بن الحسن (وفات ۴۶۰ ه.ق). الامالی. قم: دار الثقافة، ۱۴۱۴ ه.ق، اول.
۶۸. طوسی، محمد بن الحسن (وفات ۴۶۰ ه.ق). تهذیب الاحکام، تحقیق و تصحیح: حسن الموسوی خرسان (ده جلدی). تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ه.ق، چهارم.
۶۹. عامری، قیس بن ملوچ (مشهور به مجنون لیلائی عامریه، ۲۴ - ۶۸ ه.ق). دیوان قیس بن ملوچ مجنون عامری. بمبئی: مطبع ناصری، ۱۳۱۰ ه.ق.
۷۰. العجلونی، اسماعیل بن محمد (وفات ۱۳۶۲ ه.ق). کشف الخفاء و مزیل الالباس (دو جلدی در یک جلد). بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۸ ه.ق، سوم.
۷۱. عطار نیشابوری. دیوان غزلیات عطار، به کوشش: عبدالله اکبریان راد. تهران: الهام،

۱۳۸۸ هـ.ش.

۷۲. عطار نیشابوری. منطق الطیر، تصحیح: دکتر محمد جواد مشکور. تهران: الهام،

۱۳۸۷ هـ.ش، هشتم.

۷۳. غزالی طوسی نیشابوری، ابو حامد محمد (وفات ۵۰۵ هـ.ق). مجموعه رسائل الامام الغزالی. بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۶ هـ.ق، اول.

۷۴. غفاری، سید محمد خالد (معاصر). فرهنگ اصطلاحات آثار شیخ اشراق، (یک جلدی). تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۰ هـ.ش، اول.

۷۵. غروی اصفهانی (کمپانی)، محمد حسین. دیوان کمپانی. تهران: دار الکتب الاسلامیه، بی تا.

۷۶. الفتنی، محمد طاهر بن علی الهندی، (وفات ۹۸۶ هـ.ق). تذکرة الموضوعات، نرم افزار کتابخانه اهل بیت. (بی تا، بی نا، بی جا).

۷۷. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی (وفات ۱۰۹۱ هـ.ق). الوافی، (بیست و شش جلدی). اصفهان: کتابخانه امام امیرالمؤمنین ۷، ۱۴۰۶ هـ.ق، اول.

۷۸. القرطبی، ابو عبدالله محمد بن احمد الانصاری (وفات ۶۷۱ هـ.ق). الجامع لاحکام القرآن (تفسیر القرطبی)، (بیست جلدی)، تحقیق و تصحیح: احمد عبدالعلیم البردونی. بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ هـ.ق، دوم.

۷۹. قمی، حاج شیخ عباس (وفات ۱۲۵۴ - ۱۳۱۹ هـ.ش). مفاتیح الجنان، ترجمه و تحقیق: سید فضل الله میرشفیعی خوانساری. قم: شرکت چاپ و انتشارات اسوه وابسته به سازمان اوقاف و امور خیریه، چاپخانه بزرگ قرآن کریم، تابستان ۱۳۸۹ هـ.ش، اول.

۸۰. [مرحوم آیه الله] کاشانی، سید عباس (وفات ۱۳۸۹ هـ.ش). احکام الشریعة فی تقویم الشیعة. منتشر نشده است.

۸۱. کاشانی (قاسانی)، عبدالرزاق. شرح منازل السائرین. قم: انتشارات بیدار، ۱۳۷۱ هـ.ش، اول.

۸۲. کفعمی، ابراهیم بن علی عاملی (وفات ۹۰۵ هـ.ق). جنة الامان الواقية و جنة الايمان الباقية (معروف به مصباح کفعمی). قم: دار الرضی (زاهدی)، ۱۴۰۵ هـ.ق، دوم.

۸۳. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، (۳۲۹ هـ.ق). کافی، تصحیح و تحقیق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی (هشت جلدی). تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ هـ.ق، چهارم.

۸۴. لیثی واسطی، علی بن محمد (وفات قرن ششم). عیون الحکم والمواعظ، محقق و مصحح: حسین حسینی بیرجندی. قم: دار الحديث، ۱۳۷۶ هـ.ش، اول.

۸۵. مجتهد خراسانی، حاج میرزا حبیب الله. دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی، به اهتمام: علی حبیب. تهران: چاپ افست گلشن، کتابفروشی زوار، ۱۳۶۱ هـ.ش، چهارم.

۸۶. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (متوفای ۱۳۱۰ هـ.ق). بحار الانوار الجامعة لدرر

- اخبار الائمة الاطهار، تصحيح جمعی از محققان (صد و یازده جلدی)، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ هـ، دوم.
۸۷. مجمع البحوث الاسلامیة. شرح المصطلحات الفلسفیة، یک جلدی. مشهد: مجمع البحوث الاسلامیة، ۱۴۰۴ هـ، اول.
۸۸. مرکز پژوهش و تحقیقات معاونت آموزش و پژوهش سازمان تبلیغات اسلامی. بر شطی از حماسه و حضور (ویژه مبلّغین). اردیبهشت ۱۳۷۵، اول.
۸۹. مظفر، محمد رضا (وفات ۱۳۸۴ هـ ق). اصول الفقه، (دو جلدی). قم: اسماعیلیان، پنجم.
۹۰. معلوف، لوییس (۱۸۶۷. ۱۹۴۶ م). المنجد فی اللغة. انتشارات اسلام، چاپخانه فرزانه، ۱۳۸۰ هـ، دوم.
۹۱. [آیه الله] مکارم شیرازی، ناصر و جمعی از دانشمندان. اخلاق در قرآن، (سه جلدی). قم: نشر مدرسه الامام علی بن ابیطالب، ۱۳۸۱، ۷ هـ، سوم.
۹۲. [آیه الله] مکارم شیرازی، ناصر و جمعی از دانشمندان. تفسیر نمونه (بیست و هفت جلدی). تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۸۲ هـ، چهل و چهارم.
۹۳. مولانا (مولوی)، جلال الدین محمد بن بهاء الدین ولد سلطان العلماء. دیوان غزلیات شمس تبریزی. تهران: صفی علی شاه، ۱۳۸۸ هـ.
۹۴. مولانا (مولوی)، جلال الدین محمد بن بهاء الدین ولد سلطان العلماء. مثنوی معنوی مولانا، با مقدمه دکتر عبدالحسین زرین کوب، (یک جلدی، بر اساس نسخه تصحیح شده رینولد نیکلسون). تهران: اهورا، ۱۳۸۲ هـ، دوم.
۹۵. نظامی گنجوی. کلیات نظامی گنجوی، تصحیح: وحید دستگردی، (دو جلدی). تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۸۱ هـ، چهارم.
۹۶. نظیری نیشابوری. دیوان نظیری نیشابوری، با مقابله و تصحیح و تنظیم و جمع و تدوین: مظاهرمصفا، (از روی سه نسخه خطی معتبر). به سرمایه کتابخانه های امیرکبیر و زوّار، چاپخانه موسوی، خرداد ۱۳۴۰ هـ.
۹۷. نوری، حسین بن محمد تقی (وفات ۱۳۲۰ هـ ق). مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محقق و مصحح: مؤسسه آل البيت، (بیست و هشت جلدی). قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۸ هـ، اول.
۹۸. النوری، المولی علی (وفات ۱۲۴۷ هـ ق). التعليقات علی مفاتیح الغیب. تهران: مؤسسه تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳ هـ، اول.
۹۹. وحشی بافقی، کمال الدین یا شمس الدین. دیوان کامل وحشی بافقی، ویراسته: حسین نخعی. امیرکبیر، چاپخانه گلشن، فروردین ۱۳۴۷ هـ.
۱۰۰. وزّام بن ابی فراس، مسعود بن عیسی (وفات ۶۵۰ هـ ق). تنبیه الخواطر من نزهة النوادر (المعروف بمجموعة وزّام)، (دو جلدی). قم: مکتبه فقیه، ۱۴۱۰ هـ، اول.



۱۰۱. هائف اصفهانی، سید احمد. دیوان هائف اصفهانی، تصحیح: استاد وحید دستگردی، با مقدمه عباس اقبال آشتیانی. از نشریات مجله ارمغان، کتابفروشی فروغی، ۱۳۴۵ هـ.ش، پنجم.
۱۰۲. هاشمی خوئی، میرزا حبیب‌الله (وفات ۱۳۲۴ هـ.ق)؛ حسن‌زاده آملی، حسن؛ کمره‌ای، محمد باقر. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، محقق و مصحح: ابراهیم میانجی (بیست و یک جلدی). تهران: مکتبه الاسلامیه، ۱۴۰۰ هـ.ق، چهارم.
۱۰۳. اسلام کوئست نت: www.Islamquest.net
۱۰۴. پایگاه اطلاع‌رسانی حوزه: www.hawzah.net
۱۰۵. پایگاه پرسمان: www.porseman.com
۱۰۶. پایگاه پژوه: www.pajoohe.com
۱۰۷. پایگاه تبیان: www.tebyan.net
۱۰۸. پایگاه کتابخانه امام حسین علیه السلام در کربلاء: www.imamhussain-lib.com
۱۰۹. پایگاه مجلات تخصصی نور: www.noormags.com
۱۱۰. خبرگزاری تسنیم: www.tasnimnews.com
۱۱۱. ویکی پدیا: www.wikipedia.com
۱۱۲. ویکی فقه: www.wikifeqh.ir